

ترجمہ

صحیفۃ الکبیر

(فی مناقب المعصومین الاطہار علیہم السلام)

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب بہ حجة الاسلام

نیر تبری زی

ترجمہ و تحقیق

سید ہادی حسینی

جلد ہشتم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القرآن
مكتوباً

٨



آقا میرزا محمد تقی حجة الاسلام مامقانی (متخلص به «نیر») از شاعران پرآوازه و از عالمان ژرف اندیش و از انتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است.

اشعار نفی و پر محتوای او در واقعه عاشورا بسیار زیانزه است.

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبهر او در علوم مختلف می باشد.

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الایران» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود

گنجانده و در ضمن واگویه طرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به

خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از

سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در

عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام)

می سازد.



انتشارات قدیم الاحسان

تهران- میدان قیام- بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم- پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی: www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱

طراح جلد: محسن مرادی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیفۃ الابرار

در مناقب معصومین اطهار
(جزء دوم از قسم دوم)

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ ق)

ترجمه فارسی
سید هادی حسینی

جلد هشتم



انتشارات قیوم الاحسان

[illegible]

تجارت فیہ الامان

صحيفة الابرار
در مناقب معصومين اطهار
(جزء دوم از قسم دوم)



انظر

آقامیرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیرتبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمہ فارسی
سید ہادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / جلد: ہشتم / نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپخانه: شمیم / صحافی: نوین

دور: ۳-۴-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شایک ج ۸: ۲-۶۳-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

میرزا حسن

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، بلاک ۷

تلفظ: ۹-۹۷۱۶۹۷-۶۶-۲۱.

WWW.ArameDel.ir / سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۷۷

فهرست عناوین

باب (۸۷)

معجزات بتول عذراء (دوشیزه پاک دامن) انسان فرشته سان ؛

فاطمه زهرا (صلوات خدا بر آن بانو باد)

۱۳ - ۵۸

- حدیث (۱): خبر ولادت حضرت فاطمه علیها السلام و سخن گفتن آن بانو در شکم مادر ۱۵
- حدیث (۲): خبر علم فاطمه علیها السلام به گذشته و آینده ۲۰
- حدیث (۳): خبر نام گذاری فاطمه علیها السلام به زهرا و ۲۳
- یاد آوری ۲۶
- حدیث (۴): دیگی که در خانه فاطمه علیها السلام بدون آتش می جوشید ۲۶
- حدیث (۵): ظهور نوری از چادر فاطمه علیها السلام نزد یهودی ۲۷
- حدیث (۶): آوردن لباسی از بهشت برای فاطمه علیها السلام ۲۹
- حدیث (۷): چرخیدن سنگ آسیا در خانه فاطمه علیها السلام ۳۰
- یاد آوری ۳۲
- حدیث (۸): فرود آمدن آب از بهشت برای اُم ایمن ۳۲
- یاد آوری ۳۳
- حدیث (۹): کننده شدن دیوار مسجد هنگامی که فاطمه علیها السلام ۳۴
- حدیث (۱۰): کرامتی برای شهره، نوه فضا زهرا علیها السلام ۳۵

- حدیث (۱۱): سیطره نور فاطمه علیها السلام بر هلال ماه ۳۶
- حدیث (۱۲): حدیث مهر فاطمه علیها السلام و اینکه روزگاران نخست بر معرفت آن بانو ۳۷
- حدیث (۱۳): مشاهدۀ امیرالمؤمنین علیه السلام جهاز فاطمه علیها السلام را زیر عرش ۳۸
- حدیث (۱۴): این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: با بیست و پنج هزار فاطمه ۴۰
- بیان اشکال حدیث ۴۱
- حدیث (۱۵): بعضی از کرامات شب زفاف فاطمه علیها السلام ۴۲
- حدیث (۱۶): خبر تزویج فاطمه علیها السلام در آسمان و جریان عقد آن بانو ۴۴
- تطفیلی که در آن اشاره به نکات حدیث هست ۴۷
- حدیث (۱۷): حدیث نزول دیگی از آسمان برای فاطمه علیها السلام ۵۱
- نکته ۵۴
- حدیث (۱۸): کرامتی از جانب خدای متعال برای فاطمه علیها السلام ۵۵
- حدیث (۱۹): به دنیا آوردن حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن و حسین را ۵۶
- حدیث (۲۰): ظهور نور دندان‌های پیشین فاطمه برای اهل بهشت ۵۷
- یاد آوری ۵۸

باب

معجزات امام پرهیزکار؛ پاک، نیک، پیراسته؛

امام حسن مجتبی (صلوات خدا بر او باد)

۱۵۰ - ۵۹

- حدیث (۲۱): اجابت گله آهوان به ندای امام حسن علیه السلام و نزول نور از آسمان ۶۱

- حدیث (۲۲): نمایاندن دریاها و کشتی‌ها زیر زمین، و گرفتن ماهی از دریا و... ۶۲
- حدیث (۲۳): خانه کعبه را به هوا بلند کردن ۶۳
- حدیث (۲۴): فرود آمدن سفره غذا و قندیل‌هایی از آسمان سوی آن حضرت ۶۴
- حدیث (۲۵): لبیک نخل به درخواست امام حسن علیه السلام ۶۵
- حدیث (۲۶): سایه انداختن پرندگان بر سر آن حضرت و گوش به فرمانی آنها ۶۶
- حدیث (۲۷): بالا رفتن امام حسن علیه السلام به آسمان ۶۶
- حدیث (۲۸): شکافتن زمین و نمایاندن معاویه و عمرو بن عاص را ۶۷
- حدیث (۲۹): بیرون آوردن عسل از صخره ۶۸
- حدیث (۳۰): فرود آوردن باران و تگرگ و مروارید از آسمان و... ۶۹
- حدیث (۳۱): بلند کردن خانه کعبه و مسجد کوفه را به هوا ۷۰
- حدیث (۳۲): بیرون آوردن آب و عسل و شیر از گوشه مسجد ۷۲
- حدیث (۳۳): باد را به دست گرفتن و آن را به هر جای دل‌خواه فرستادن ۷۳
- حدیث (۳۴): خبر دادن از [اوصاف] گوساله در شکم گاو ۷۴
- حدیث (۳۵): بیرون آوردن آب و غذا از صخره ۷۵
- حدیث (۳۶): زنده ساختن مرده ۷۶
- حدیث (۳۷): نشان دادن امیرالمؤمنین را در پشت پرده ۷۷
- یاد آوری ۷۹
- حدیث (۳۸): خبر دادن به معاویه از عدد دانه‌های خرماي یک نخل ۷۹
- حکایتی لطیف که میان پدرم و یکی از اهل علم روی داد ۸۲
- حدیث (۳۹): دگرگون کردن آن حضرت مرد را به زن و زن را به مرد و... ۸۳

- حدیث (۴۰): زمین به امر امام حسن علیه السلام شکافت و جابر، رسول خدا و ۸۵
- حدیث (۴۱): نشان دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از مرگ ... ۸۸
- یاد آوری ۹۰
- حدیث (۴۲): زن شدنِ مرد به امر امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه ۹۰
- حدیث (۴۳): خبر دادن امام حسن علیه السلام در کودکی به احوال اعرابی ... ۹۵
- یاد آوری ۱۰۴
- حدیث (۴۴): خبر دادن امام حسن علیه السلام به استقبالِ سیاه پوستی که با خود ۱۰۴
- یاد آوری ۱۰۶
- حدیث (۴۵): با درخواست زُبیری، نخل خشکی به امر امام حسن علیه السلام سبز شد ۱۰۷
- حدیث (۴۶): ظهور برقی از آسمان و راه رفتن امام حسن علیه السلام در پرتو آن ۱۰۸
- حدیث (۴۷): شکافتنِ صخره‌ای در زمین که دو انسان [ابوبکر و عمر] در آن ۱۰۹
- حدیث (۴۸): سخن امام حسن علیه السلام در چهارده ماهگی با ابو سفیان ۱۱۱
- حدیث (۴۹): خبر دادنِ امام علیه السلام از حال خانه‌اش و اجابت دعایش در حقّ زیاد ... ۱۱۳
- حدیث (۵۰): مرد را زن و زن را مرد ساختن ... ۱۱۴
- حدیث (۵۱): خبر دادن امام حسن علیه السلام از حال جاریه‌ای که آن حضرت را زهر داد ۱۱۶
- حدیث (۵۲): خبر دادن امام حسن علیه السلام از جنین درون شکم آهو ۱۱۷
- حدیث (۵۳): امام حسن علیه السلام مارها را صدا می‌زد و آنها امام را اجابت می‌کردند ... ۱۱۸
- حدیث (۵۴): خبر دادن امام حسن علیه السلام از زمان ورود جوایز معاویه ۱۱۹
- حدیث (۵۵): فرود آمدن گلابی از آسمان برای امام حسن علیه السلام و ۱۲۰
- حدیث (۵۶): خبر دادن امام حسن علیه السلام از رازِ دل یک شخص و ۱۲۲

- حدیث (۵۷): امام حسن علیه السلام شخصی را سوگند داد و آن شخص در دم هلاک شد... ۱۲۳
- حدیث (۵۸): سخن امام حسن علیه السلام با عایشه و... ۱۲۵
- حدیث (۵۹): بیرون آوردن صد ناقه از وادی برای قضای دین رسول خدا صلی الله علیه و آله... ۱۳۱
- یاد آوری... ۱۳۷
- حدیث (۶۰): خبر دادن امام حسن علیه السلام از ماجرای بعد از وفاتش... ۱۳۷
- تطفیلی برای این حدیث که در آن تبیین بعضی از نکات هست... ۱۴۲
- اشکال... ۱۴۳
- پاسخ... ۱۴۳
- تبصره: بیان حکم دخول شخص جنب و حیاض در مشاهد ائمه علیهم السلام... ۱۴۷

باب

معجزات امام همام؛ سید دو عالم؛ امام شرق و غرب؛

ابو عبدالله حسین (سلام خدا بر او باد)

۱۵۱ - ۳۲۲

- حدیث (۶۱): کرامات ولادت امام حسین علیه السلام و... ۱۵۳
- نام سه تن از فرشتگانی که دست به دامان امام حسین علیه السلام شدند... ۱۶۱
- حدیث (۶۲): حدیث عبدالله بن شداد و سخن امام حسین علیه السلام با تب... ۱۶۲
- یاد آوری... ۱۶۳
- حدیث (۶۳): به حرف آمدن طفل شیرخوار و شهادت وی علیه دو نفر... ۱۶۴
- حدیث (۶۴): ماجرای طی الأرض امام حسین علیه السلام با اصبغ و... ۱۶۵

- تحقیقی ارزنده پیرامون این حدیث ۱۶۸
- حدیث (۶۵): ماجرای جوانی که مادرش مُرد و امام حسین علیه السلام او را ۱۷۴
- حدیث (۶۶): واقعه کربلا به امر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ۱۷۶
- حدیث (۶۷): اشعاری از مناجات امام حسین علیه السلام و ندای غیبی ۱۷۹
- نکته ۱۸۱
- حدیث (۶۸): خبر غیبی از رخداد فاجعه کربلا ۱۸۲
- حدیث (۶۹): گفت و گوی امام حسین علیه السلام با فرشتگان و جنیانی که ۱۸۳
- یاد آوری ۱۸۶
- حدیث (۷۰): حکایت تربتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به اُم سلمه داد و ۱۸۷
- یاد آوری ۱۹۱
- روایت مجلسی رحمته الله علیه از ماجرای اُم سلمه و تربت امام حسین علیه السلام ۱۹۱
- حدیث (۷۱): نمایان شدن امام علی علیه السلام برای مردم با معجزه امام حسین علیه السلام ۱۹۴
- حدیث (۷۲): قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام بر روی نیزه ۱۹۵
- حدیث (۷۳): معجزه ای از سر امام حسین علیه السلام ۱۹۸
- حدیث (۷۴): راهبی که با اعجاز سر امام حسین علیه السلام مسلمان شد ۱۹۹
- حدیث (۷۵): کوفیان خندان و گریان و سر امام حسین علیه السلام روی نیزه ۲۰۱
- حدیث (۷۶): سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام روی نیزه ۲۰۴
- حدیث (۷۷): قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام در مکان های مختلف ۲۰۵
- شگفت زده شدن زید بن ارقم از قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام ۲۰۶
- حدیث (۷۸): قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام در خانه خولی و ۲۰۷
- حدیث (۷۹): حضور پیامبر و شماری از انبیا نزد جسد امام حسین علیه السلام و ۲۰۹

- راز سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام بر سر نی و تلاوت سوره کهف ۲۱۱
- حدیث (۸۰): ماجرای شگفتی که آسَدی کشاورز از شهیدان کربلا دید و ۲۱۲
- حدیث (۸۱): خبر دادنِ امام حسین علیه السلام فاجعه کربلا را ۲۱۶
- نکته‌ای پیرامون علم پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ۲۱۷
- حدیث (۸۲): آفرینش پنجاه هزار نوع آدم و بودنِ امام حسین علیه السلام همراه آنها ۲۱۷
- حدیث (۸۳): انتخاب شهادت از سوی امام حسین علیه السلام و ۲۱۹
- حدیث (۸۴): حکایت نهر سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسلی که ۲۲۱
- مسئله تشنگی امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا و ۲۲۲
- تذیل ۲۳۰
- انتخاب جاودانگی و سعادت در دو راهی دنیا و آخرت ۲۳۰
- حدیث (۸۵): پرده برداشتن امام حسین علیه السلام از چشم اصحاب با وفایش ۲۳۳
- حدیث (۸۶): داستان شیر درنده‌ای که فُضّه روز عاشورا آورد و ۲۳۴
- داستانِ سفینه (غلام پیامبر صلی الله علیه و آله) که از غرق نجات یافت و ۲۳۶
- حدیث (۸۷): حکایت هلاکت و آسیب بدنی قاتلان امام حسین علیه السلام ۲۴۲
- حدیث (۸۸): حدیث موسی بن عیسی (لعنه الله) و ماجرای که به خاطر ۲۴۴
- حدیث (۸۹): حکایت ابراهیم دیزج که به امر متوکل قبر امام حسین علیه السلام را ۲۴۹
- ماجرای جسد معصوم علیه السلام در قبر ۲۵۱
- حدیث (۹۰): داستان نگهبانان و تیرهای غیبی ۲۵۲
- حدیث (۹۱): قبر امام حسین علیه السلام به دستور متوکل هفده بار شخم زده شده ۲۵۵
- یاد آوری ۲۵۶

- حدیث (۹۲): حدیثی عجیب دربارهٔ مقام بلندی برای امام حسین علیه السلام ۲۵۷
- شرحی بر این حدیث ۲۶۰
- حدیث (۹۳): هبوط موسی علیه السلام و فرشتگان از آسمان برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام ... ۲۶۷
- حدیث (۹۴): هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت ۲۶۹
- یاد آوری ۲۷۰
- حدیث (۹۵): داستان پرندگانی که خود را با خون امام حسین علیه السلام آغشتند و ... ۲۷۰
- حدیث (۹۶): کرامات سر امام حسین علیه السلام در مسیر شام و ۲۷۷
- یاد آوری ۲۹۰
- نکته‌ای پیرامون مرگ عُمر بن سعد ۲۹۰
- نکاتی پیرامون سر امام حسین علیه السلام ۲۹۰
- دفن سر امام حسین علیه السلام در نجف ۲۹۰
- دفن سر امام علیه السلام در کنار بدنش ۲۹۲
- دفن سر امام علیه السلام در مدینه یا دمشق ۲۹۴
- قول مشهور در میان امامیه ۲۹۸
- حدیث (۹۷): حکایت پرنده‌ای که سر امام حسین علیه السلام را با صندوقش ربود ... ۲۹۹
- نکته‌ای پیرامون این حدیث و توجیه و تأویل آن ۳۰۱
- حدیث (۹۸): حکایت شخصی (به نام «نَجَاد») که با دیدن ملائکه کور شد ۳۰۳
- حدیث (۹۹): ماجرای فرشتگانی که زولیده و خاک آلود تاقیامت ... ۳۰۴
- حدیث (۱۰۰): حدیث جامع و کامل و پُر محتوا و طولانی اُمّ ایمن ۳۰۵
- یاد آوری لازم، و نیز کرامتی از امام حسین علیه السلام در ناحیهٔ ایروان ۳۲۰

باب (۸۷)

معجزات بتول عذراء (دوشیزه پاک دامن)

انسان فرشته‌سان

فاطمه زهرا

(صلوات خدا بر آن بانو باد)

حدیث (۱)

خبر ولادت حضرت فاطمه علیها السلام و سخن گفتن آن بانو در شکم مادر

الامالی، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می گوید: برایم حدیث کرد ابو عبدالله، احمد بن محمد خلیلی، از محمد بن ابی بکر فقیه، از احمد بن محمد بن محمد نوفلی، از اسحاق بن یزید، از حماد بن عیسی، از زُرْعَة بن محمد، از مُفَضَّل بن عُمَر، که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام: كَيْفَ كَانَ وَلَادَةُ فَاطِمَةَ علیها السلام؟

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ خَدِيجَةَ علیها السلام لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَجَرَتْهَا نِسْوَةً مَكَّةَ، فَكَرَنَ لَا يَدْخُلْنَ إِلَيْهَا^(۱) وَلَا يُسَلَّمْنَ عَلَيْهَا، وَلَا يَتَرُكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا.

فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ لِذَلِكَ، وَكَانَ جَزَعُهَا وَغَمُّهَا حَدَرًا عَلَيْهِ صلی الله علیه و آله.

فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ، كَانَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام تُحَدِّثُهَا فِي بَطْنِهَا وَتُصَبِّرُهَا، وَكَانَتْ تَكْتُمُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا فَسَمِعَ خَدِيجَةَ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: يَا خَدِيجَةُ، مَنْ تُحَدِّثِينَ؟

قَالَتْ: الْجَنِينُ الَّذِي فِي بَطْنِي يُحَدِّثُنِي وَيُؤْنِسُنِي.

۱. در مآخذ، «علیها» ضبط است.

قَالَ: يَا خَدِيجَةُ، هَذَا جَبْرِيلُ يُبَشِّرُنِي ^(١) أَنَّهَا أَنْثَى وَأَنَّهَا النَّسْلَةُ الطَّاهِرَةُ الْمَيْمُونَةُ،
وَأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - سَيَجْعَلُ نَسْلِي مِنْهَا، وَسَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أُمَّةً، وَيَجْعَلُهُمْ
خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ.

فَلَمْ تَزَلْ خَدِيجَةُ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ حَضَرَتْ وَلَادَتْهَا، فَوَجَّهَتْ إِلَى نِسَاءِ قُرَيْشٍ
وَبَنِي هَاشِمٍ أَنْ تَعَالَيْنَ لِتَلِينَ مِنِّي مَا تَلِي النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ.
فَأَرْسَلْنَ إِلَيْهَا: أَنْتِ عَصِيَّتْنَا وَلَمْ تَقْبَلِي قَوْلَنَا، وَتَزَوَّجْتِ مُحَمَّدًا يَتِيمَ أَبِي طَالِبٍ
فَقِيرًا لَا مَالَ لَهُ، فَلَسْنَا نَجِيءَ وَلَا تَلِي مِنْ أَمْرِكِ شَيْئًا.

فَاغْتَمَّتْ خَدِيجَةُ لِذَلِكَ، فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا أَرْبَعُ نِسْوَةٍ سُمِرَ طَوَالِ
كَأَنَّهُنَّ مِنْ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ، فَفَزِعَتْ مِنْهُنَّ لَمَّا رَأَتْهُنَّ، فَقَالَتْ إِحْدَاهُنَّ: لَا تَحْزَنِي يَا
خَدِيجَةُ، فَإِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ إِلَيْكَ، وَنَحْنُ أَخَوَاتُكَ: أَنَا سَارَةُ، وَهَذِهِ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ
(وَهِيَ رَفِيقَتُكَ فِي الْجَنَّةِ) وَهَذِهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَهَذِهِ كُلُّهُنَّ أُخْتُ مُوسَى بْنِ
عِمْرَانَ، بَعَثَنَا اللَّهُ إِلَيْكَ لِتَلِي مِنْكَ مَا تَلِي النِّسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ.

فَجَلَسَتْ وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهَا، وَأُخْرَى عَنْ يَسَارِهَا، وَالثَّالِثَةُ بَيْنَ يَدَيْهَا، وَالرَّابِعَةُ
مِنْ خَلْفِهَا، فَوَضَعَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً.

فَلَمَّا سَقَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ أَشْرَقَ مِنْهَا النُّورُ حَتَّى دَخَلَ بُيُوتَاتِ مَكَّةَ، وَلَمْ يَبْقَ فِي
شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا مَوْضِعٌ إِلَّا أَشْرَقَ فِيهِ ذَلِكَ النُّورُ.

وَدَخَلَ عَشْرٌ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مَعَهَا طَشْتُ وَإِبْرِيْقٌ مِنَ الْجَنَّةِ،
وَفِي الْأَبَارِيقِ مَاءٌ مِنَ الْكَوْثَرِ، فَتَنَاوَلَتْهَا الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهَا، فَغَسَلَتْهَا بِمَاءٍ

١. ابن ضبط، با متن «دلائل الإمامة: ٧٧» و «العدد القويہ: ٢٢٣» مطابقت دارد، در «امالی صدوق»
و «بحار الأنوار» (نسخه نور ٣/٥) «يُخْبِرُنِي» ضبط است.

الْكُوْثَرِ، وَأَخْرَجَتْ خِرْقَتَيْنِ بَيَاضَاوَيْنِ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَأَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ، فَلَفَّتْهَا بِوَاحِدَةٍ وَقَنَعَتْهَا بِالثَّانِيَةِ، ثُمَّ اسْتَنْطَقَتْهَا.

فَنَطَقَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام بِالشَّهَادَتَيْنِ وَقَالَتْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ.

ثُمَّ سَلَّمَتْ عَلَيْهِنَّ وَسَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا، وَأَقْبَلْنَ بِضَحْكَنِ إِلَيْهَا، وَتَبَاشَرَتِ الْحُورُ الْعِمِينَ، وَبَشَّرَ أَهْلَ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ عليها السلام.

وَحَدَّثَ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ، لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ.

وَقَالَتِ النَّسْوَةُ: خُذِيهَا يَا خَدِيجَةُ، طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ، زَكِيَّةٌ مَيْمُونَةٌ، بُورِكَ فِيهَا وَفِي نَسْلِهَا.

فَتَنَاوَلَتْهَا فَرِحَةً مُسَبِّشَةً، وَأَلْقَمَتْهَا ثَدْيَهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا.

فَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَنْمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ، وَتَنْمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنْمِي الصَّبِيُّ فِي السَّنَةِ؛ ^(۱)

مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ مِي گويد: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: ولادت فاطمه عليها السلام چگونه بود؟

امام عليه السلام فرمود: آری، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه را گرفت، زنان مکّه ترکش کردند و پیش وی نمی آمدند و سلامش نمی دادند، و نمی گذاشتند زنی بر وی درآید.

خدیجه از این رفتار هراسید و نگرانی و غمش بدین خاطر بود که مبادا بر پیامبر صلی الله علیه و آله آسیبی برسد.

۱. امالی صدوق: ۴۷۵، مجلس ۷۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲-۳، حدیث ۱.

چون آن بانو به فاطمه باردار شد، فاطمه علیها السلام در دوران جنینی با او سخن می‌گفت و صبرش می‌داد. خدیجه ماجرا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله کتمان می‌داشت. روزی پیامبر بر خدیجه درآمد، شنید با فاطمه حرف می‌زند، پرسید: ای خدیجه، با که سخن می‌گویی؟

خدیجه گفت: جنینی که در شکم دارم با من حرف می‌زند و همدم من است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای خدیجه، این [شخص که اکنون در کنارم هست] جبرئیل است، بشارتم می‌دهد که آن جنین، دختر می‌باشد و نسل او پاک و بابرکت است. خدای متعال نسل مرا از او قرار می‌دهد و از نسل وی امامانی پدید می‌آورد و آنها را - پس از انقضای وحی - خلفای خویش در زمین می‌سازد. خدیجه بر این منوال بود تا اینکه زمان ولادت فاطمه علیها السلام فرا رسید. پیش زنان قریش و بنی‌هاشم پیک فرستاد تا بیایند و این کار زنانه را نسبت به او عهده‌دار شوند.

زنان قریش به خدیجه پیام دادند: تو ما را فرمان نبردی و حرف ما را نپذیرفتی و با یتیم فقیر و نادار ابوطالب ازدواج کردی! ما نمی‌آییم و کاری برایت انجام نمی‌دهیم.

خدیجه از این رفتار آنها غمگین شد. در همان حال که غصه می‌خورد، ناگهان چهار زن گندم‌گون و بلند قد (که به نظر می‌آمد از زنان بنی‌هاشم‌اند) داخل شدند. خدیجه چون آنها را دید، بیمناک شد؛ از این رو، یکی‌شان گفت: ای خدیجه، غم مخور، ما فرستادگان پروردگار پیش توایم، ما خواهران می‌باشیم؛ من ساره‌ام؛ این بانو آسیه - دختر مزاحم - رفیق تو در بهشت است؛

این خانم، مریم (دختر عمران) می‌باشد؛ این یکی، کلثوم، خواهر موسی بن عمران است. خدا ما را سویت فرستاد تا مامای تو باشیم.

یکی از آنها در سمت راست خدیجه، دیگری در سمت چپ، سوّمی پیش رو، چهارمی پشت سرش نشست. خدیجه، فاطمه علیها السلام را پاک و پاکیزه به دنیا آورد.

چون فاطمه علیها السلام [از رحم مادر] بر زمین افتاد، از وی چنان نور تابید که به خانه‌های مکه درآمد و جایی در شرق و غرب زمین که این نور در آن ندرخشد، نماند.

ده تن از حوریان بهشتی درآمدند، هر کدام طشت و آبریزی از بهشت با خود همراه داشتند و در آن آبریزها آب کوثر وجود داشت. زنی که پیش روی خدیجه بود، آنها را گرفت و فاطمه را با آب کوثر شست و دو پارچه سفید را - که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوش‌بو تر بودند - بیرون آورد و با یکی از آنها فاطمه را پیچید و با دوّمی او را پوشاند. سپس از فاطمه خواست حرف بزند.

فاطمه علیها السلام به شهادتین زبان گشود، فرمود: شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، و پدرم - رسول خدا - سید انبیاست، و شوهرم سرآمد اوصیا می‌باشد، و فرزندانم، سالارِ اسباطاند.

سپس فاطمه علیها السلام بر آن زنان سلام داد و هر یک را به اسم نام برد، آنان خندان پیش فاطمه آمدند و حورالعین یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمان ولادت فاطمه علیها السلام را به هم مژده می‌دادند.

در آسمان، نور درخشانی آشکار شد که فرشتگان - پیش از آن - آن نور را ندیدند.

آن زنان گفتند: ای خدیجه، این نوزاد را بگیر که پاک و پاکیزه و پیراسته و خجسته است، در آن و در نسلِ وی برکت قرار داده شد. خدیجه، شادمان و خوش حال فاطمه را گرفت و سینه‌اش را در دهانِ فاطمه نهاد، شیر سرازیر شد. فاطمه هر روز به اندازه‌ای که کودک در یک ماه رشد می‌کند، رشد می‌کرد و در هر ماه به اندازه‌ی رشد یک سال کودک، بزرگ می‌شد.

حدیث (۲)

خبر علم فاطمه علیها السلام به گذشته و آینده

از عیون المعجزات، اثر حسین بن عبدالوهاب.^(۱) از حارثة بن قدامه روایت است که گفت: برایم حدیث کرد سلمان، گفت: برایم حدیث کرد عمار و گفت: خبر شگفتی را برایم بگویم؟ گفتم: ای عمار، برایم حدیث کن، گفت: نَعَمْ، شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَقَدْ وَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها السلام، فَلَمَّا أَبْصَرَتْ بِهِ نَادَتْ: اذْنُ لَأُحَدِّثَكَ بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ وَبِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، حِينَ تَقُومُ السَّاعَةُ.

قَالَ عَمَّارٌ: فَرَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَرْجِعُ الْقَهْقَرَى، فَرَجَعْتُ بِرُجُوعِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله.

۱. این حدیث، در بحار الأنوار، از کتاب مذکور روایت است (مؤلف رحمته الله).

فَقَالَ لَهُ: اِذْنُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، فَدَنَا، فَلَمَّا اطمأنَّ بِهِ الْمَجْلِسُ قَالَ لَهُ: تُحَدِّثُنِي أَمْ أُحَدِّثُكَ؟

قَالَ: الْحَدِيثُ مِنْكَ أَحْسَنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: كَأَنِّي بِكَ وَقَدْ دَخَلْتَ عَلَى فَاطِمَةَ وَقَالَتْ لَكَ كَيْتَ وَكَيْتَ، فَرَجَعْتُ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُورُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِنَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَلَا تَعْلَمُ؟!

فَسَجَدَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.

قَالَ عَمَّارٌ: فَخَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَرَجْتُ بِخُرُوجِهِ، فَوَلَجَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَجْتُ مَعَهُ. فَقَالَتْ: كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلَى أَبِي فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قُلْتُهُ لَكَ؟

قَالَ: كَانَ ذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ.

فَقَالَتْ: اعْلَمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ نُورِي وَكَانَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى، ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَةً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ فَأَضَاءَتْ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِلَهُامًا أَنْ اقْتَطِفِ الثَّمَرَةَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَدْرِهَا فِي لَهَوَاتِكَ.

فَفَعَلَ فَأَوْدَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ صُلْبَ أَبِي، ثُمَّ أَوْدَعَنِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ، فَوَضَعَنِي.

وَأَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ، أَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا لَمْ يَكُنْ.

يَا أَبَا الْحَسَنِ، الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى؛^(۱)

عَمَّارُ مِي گويد: آری، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدم که بر فاطمه عَلَيْهِ السَّلَامُ درآمد.

چون آن بانو، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دید صدا زد، نزدیک شو تا بود و نبود را تا قیامت

۱. عیون المعجزات: ۵۵؛ بحار الأنوار ۴۳: ۸، حدیث ۱۱.

- روزی که رستاخیز به پا می‌شود - برایت حدیث کنم.

عمار می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که به عقب بازآمد، من هم با رجوع آن حضرت برگشتم تا اینکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، نزدیک بیا. چون آن حضرت نزدیک پیامبر رفت و مجلس آرام و قرار یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: خودت می‌گویی یا من بگویم چه برایت رخ داد؟!

امام علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، سخن از زبان شما نیکوتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گویا تو را دیدم که بر فاطمه درآمدی و به تو چنین و چنان گفت و تو برگشتی!

علی علیه السلام پرسید: [ای پیامبر خدا، آیا] نور فاطمه از نور ماست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی‌دانی [که چنین است]؟!

علی علیه السلام خدای متعال را شکر گزارد.

عمار می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد و من هم با او خارج شدم. وی بر فاطمه علیها السلام درآمد، من هم همراه او خدمت آن بانو رسیدم. فاطمه علیها السلام فرمود: گویا پیش پدرم بازگشتی و آنچه را به تو خبر دادم، برایش گفتی؟

علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، ماجرا همین گونه است.

فاطمه علیها السلام فرمود: ای ابوالحسن، بدان که خدای متعال نور مرا آفرید و نورم خدای متعال را تسبیح می‌کرد. سپس خدا آن را به درختی در بهشت سپرد، آن درخت پرتو افشاند. چون پدرم وارد بهشت شد، خدا الهامی به وی کرد که از میوه این درخت بچین و آن را در کامت بریز.

پدرم این کار را انجام داد [و با این عمل] خدای سبحان مرا در صلب پدرم سپرد، سپس [در رحم] خدیجه (دختر خُوَیَلَد) نهاد، خدیجه مرا به دنیا آورد. من از آن نورم، آنچه را بوده و هست و خواهد شد، می دانم. ای ابوالحسن، مؤمن به نور خدای متعال می نگرد.

حدیث (۳)

خبر نام گذاری فاطمه علیها السلام به زهرا و اینکه آن بانو در روز

سه بار برای امیرالمؤمنین علیه السلام می درخشید

علل الشرایع، اثر صدوق علیه السلام.

صدوق علیه السلام می گوید: پدرم برایم حدیث کرد از سَعْد بن عبدالله، از جعفر بن سَهْل صَيْقَل، از مُحَمَّد بن اسماعیل دارمی، از کسی که برای او حدیث کرد، از مُحَمَّد بن جعفر هرمزانی، از أَبَان بن تَغْلِب، گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِمَ سُمِّيَتِ الزَّهْرَاءُ زَهْرَاءَ؟

فَقَالَ: لِأَنَّهَا تَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي النَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ:

• كَانَ يَزْهَرُ نُورٌ وَجْهَهَا صَلَاةَ الْغَدَاةِ وَالنَّاسُ فِي فِرَاشِهِمْ، فَيَدْخُلُ بَيَاضُ ذَلِكَ النُّورِ إِلَى حُجْرَاتِهِمْ بِالْمَدِينَةِ فَتَبْيِضُ حِيطَانُهُمْ فَيَعَجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ، فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا، فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَيَأْتُونَ مَنْزِلَهَا فَيَرَوْنَهَا قَائِمَةً فِي مِحْرَابِهَا تُصَلِّي وَالنُّورُ يَسْطَعُ مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهَهَا، فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْهُ كَانَ مِنْ نُورِ فَاطِمَةَ.

• فَإِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَتَرْتَبَتْ لِلصَّلَاةِ زَهْرُ نُورٍ وَجْهَهَا بِالصُّفْرَةِ فَتَدْخُلُ الصُّفْرَةَ فِي حُجْرَاتِ النَّاسِ فَتَصْفَرُّ ثِيَابُهُمْ وَأَلْوَانُهُمْ، فَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله فَيَسْأَلُونَهُ عَمَّا رَأَوْا،

فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عليها السلام فَيَرَوْنَهَا قَائِمَةً فِي مِحْرَابِهَا، وَقَدْ زَهَرَ نُورُ وَجْهِهَا
بِالصُّفْرَةِ، فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِهَا.

● فَإِذَا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ وَغَرَبَتِ الشَّمْسُ احْمَرَّ وَجْهُ فَاطِمَةَ فَأَشْرَقَ وَجْهُهَا
بِالْحُمْرَةِ فَرِحًا وَشُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى، فَكَانَ تَدْخُلُ حُمْرَةُ وَجْهِهَا حُجْرَاتِ الْقَوْمِ وَتَحْمَرُّ
حِيطَانُهُمْ فَيَعْجَبُونَ مِنْ ذَلِكَ وَيَأْتُونَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله وَيَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَيُرْسِلُهُمْ إِلَى
مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَيَرَوْنَهَا جَالِسَةً تُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُحَمِّدُهُ، وَنُورُ وَجْهِهَا يَزْهَرُ بِالْحُمْرَةِ،
فَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي رَأَوْا كَانَ مِنْ نُورِ وَجْهِ فَاطِمَةَ عليها السلام.

فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ النُّورُ فِي وَجْهِهَا حَتَّى وُلِدَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَهُوَ يَتَقَلَّبُ فِي وُجُوهِهَا
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي الْأُئِمَّةِ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ؛^(۱)

آبان بن تغلب می گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، چرا
فاطمه عليها السلام زهرا نامیده شد؟

امام عليه السلام فرمود: زیرا آن بانو، سه بار در روز برای امیرالمؤمنین عليه السلام
می درخشید:

● نور سیمای آن بانو، در نماز صبح - که مردم در بسترهاشان بودند - آشکار
می شد و سفیدی آن به خانه های مدینه در می آمد و دیوار آنها روشن می گشت و
آنان از آن در شگفت می ماندند. پیش پیامبر صلى الله عليه وآله می آمدند و او را از آنچه دیدند،
جویا می شدند، پیامبر صلى الله عليه وآله آنها را به منزل فاطمه عليها السلام می فرستاد، می دیدند که آن
بانو در محراب عبادت ایستاده است و آن نور از محراب او - از صورتش -

۱. علل الشرایع ۱: ۱۸۰ - ۱۸۱، باب ۱۴۳، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۱، حدیث ۲.

می درخشد. از این رو، درمی یافتند نوری را که دیدند از نور سیمای فاطمه علیها السلام است.

● هرگاه نیمه روز می شد و فاطمه علیها السلام برای نماز، خود را می آراست و آماده می شد، نور رخسارش رنگ زردی را برمی تاباند و این رنگ در خانه های مردم درمی آمد و لباس مردم و رنگ های آنها زرد می گشت. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و آنچه را دیدند از او می پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به منزل فاطمه علیها السلام می فرستاد، می دیدند که در محراب عبادت ایستاده است و رخسارش نور زردی را می تاباند [با این نگاه] آنها پی می بردند که آنچه را دیدند، نور سیمای آن بانوست.

● وقتی پایان روز فرا می رسید و خورشید غروب می کرد، رخسار فاطمه علیها السلام سرخ فام می شد. صورتش - به خاطر شادی و شکر برای خدای متعال - رنگ سرخ را می تاباند و این سرخی سیمایش به حجره های آن قوم درمی آمد و دیوارهایشان قرمز می گشت. آنان از این واقعه تعجب می کردند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و ماجرا را از آن حضرت جويا می شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به منزل فاطمه علیها السلام می فرستاد، می دیدند نشسته است، خدا را تسبیح و تمجید می کند و نور رخسارش، رنگ سرخ را می تاباند. [بدین سان] آنان می دانستند که آنچه را دیدند از نور سیمای فاطمه علیها السلام است.

این نور، پیوسته در رخسار آن بانو بود تا اینکه حسین علیه السلام به دنیا آمد. و این نور، تا روز قیامت، در سیمای امامان از ما خاندان (امامی پس از امام دیگر) در گردش است.

[یاد آوری]

می‌گویم: شیخ جلیل، ابن شهر آشوب، در «مناقب آل ابی طالب» از ابو هاشم عسکری روایت می‌کند که گفت:

سَأَلْتُ صَاحِبَ الْعَسْكَرِ عليه السلام: لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ، الزَّهْرَاءُ؟
فَقَالَ: كَانَ وَجْهَهَا يَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ كَالشَّمْسِ
الضَّاحِيَةِ، وَعِنْدَ الزَّوَالِ كَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ، وَعِنْدَ الْغُرُوبِ غُرُوبُ الشَّمْسِ
كَالْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ؛^(۱)

ابو هاشم جعفری می‌گوید: از امام حسن عسکری عليه السلام پرسیدم:
چرا فاطمه، زهرا نامیده شد؟

امام عليه السلام فرمود: رخسار آن بانو، از آغاز روز، مانند خورشید نمایان
و هنگام ظهر مانند ماه نور افشان، و زمان غروب خورشید،
همچون ستاره‌ای درخشان (برای امیرالمؤمنین عليه السلام) نور می‌تاباند.

حدیث (۴)

دیگی که در خانه فاطمه عليها السلام بدون آتش می‌جوشید

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی رحمته الله.

از زاذان، از سلمان روایت است که گفت:

أَتَيْتُ ذَاتَ يَوْمٍ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ عليها السلام فَوَجَدْتُهَا نَائِمَةً قَدْ تَغَطَّتْ بِعَبَائِهَا، وَنَظَرْتُ إِلَى
قِدْرِ مَنْصُوبَةٍ بَيْنَ يَدَيْهَا تَغْلِي بِغَيْرِ نَارٍ، فَأَنْصَرَفْتُ مُبَادِرًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا
أَبْصَرَنِي ضَحِكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَعْجَبَكَ مَا رَأَيْتَ مِنْ حَالِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ؟

۱. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۳۰؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۶.

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ ﷺ: تَعْجَبُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلِمَ ضَعْفَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَأَيَّدَهَا بِمَنْ يُعِينُهَا عَلَى دَهْرِهَا مِنْ كِرَامِ مَلَائِكَتِهِ؛^(۱)

سلمان می‌گوید: روزی به منزل فاطمه علیها السلام آمدم، آن بانو را خواب یافتم، خود را با عبايش پوشانده بود. به دیگی که پیش رویش بود نگرستم، بدون آتش می‌جوشید، بی‌درنگ سوی رسول خدا باز آمدم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله مرا دید، خندید؛ سپس فرمود: ای ابو عبدالله، آنچه را از حال دخترم - فاطمه - دیدی، تو را شگفت زده ساخت؟

گفتم: آری، ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از امر خدا تعجب می‌کنی! خدای متعال، ضعف دخترم، فاطمه را دانست، او را به فرشتگان ارجمندش که بر روزگار، مددکارش باشند، یاری رساند.

حدیث (۵)

ظهور نوری از چادر فاطمه علیها السلام نزد یهودی

الخرائج والجرائح، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

[در این کتاب می‌خوانیم:]

رَوِيَ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام اسْتَقْرَضَ مِنْ يَهُودِيٍّ شَعِيرًا فَاسْتَرْهَنَهُ شَيْئًا، فَدَفَعَ إِلَيْهِ مُلَاءَةً فَاطِمَةَ رَهْنًا وَكَانَتْ مِنَ الصُّوفِ.

۱. الثاقب فی المناقب: ۳۰۱، حدیث ۲۵۴؛ عوالم العلوم ۱۱: ۱۹۷.

فَادْخَلَهَا الْيَهُودِيُّ إِلَى دَارٍ وَوَضَعَهَا فِي بَيْتٍ.
فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ دَخَلَتْ زَوْجَتُهُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْمَلَاءَةُ، لِشُغْلِ^(۱)، فَرَأَتْ نُورًا
سَاطِعًا فِي الْبَيْتِ أَضَاءَ بِهِ كُلُّهُ، فَانْصَرَفَتْ إِلَى زَوْجِهَا فَأَخْبَرَتْهُ بِأَنَّهَا رَأَتْ فِي ذَلِكَ
الْبَيْتِ ضَوْءًا عَظِيمًا.

فَتَعَجَّبَ الْيَهُودِيُّ - زَوْجُهَا - وَقَدْ نَسِيَ أَنَّ فِي بَيْتِهِ مَلَاءَةً فَاطِمَةَ، فَهَضَّ مُسْرِعًا
وَدَخَلَ الْبَيْتَ فَإِذَا ضِيَاءُ الْمَلَاءَةِ يَنْشُرُ شُعَاعَهَا كَأَنَّهُ يَشْتَعِلُ مِنْ بَذْرِ مُنِيرٍ يَلْمَعُ مِنْ
قَرِيبٍ، فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ، فَأَنْعَمَ النَّظَرَ فِي مَوْضِعِ الْمَلَاءَةِ فَعَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ
مَلَاءَةِ فَاطِمَةَ.

فَخَرَجَ الْيَهُودِيُّ يَدْعُو إِلَى أَقْرَبَائِهِ، فَاجْتَمَعَ ثَمَانُونَ مِنَ الْيَهُودِ، فَرَأَوْا ذَلِكَ
فَأَسْلَمُوا كُلُّهُمْ؛^(۲)

روایت است که علی علیه السلام از یک یهودی مقداری جو قرض طلبید. یهودی،
چیزی را رهن خواست. امام علیه السلام چادر پشمی فاطمه را گرو سپرد.
یهودی آن را به منزلش درآورد و در اتاقی نهاد.

چون شب شد، زن آن یهودی برای کاری به اتاقی که چادر فاطمه علیه السلام در آن
بود، درآمد، دید نوری در آن خانه می درخشد که همه آن را روشن ساخته است.
سوی شوهرش بازآمد و به او خبر داد که در آن خانه، روشنایی بزرگی است.
یهودی - شوهر آن زن - تعجب کرد و از یاد برده بود که در اتاقش چادر فاطمه

۱. در «بحار الأنوار»، «بِشْغَلٍ» ضبط است.

۲. الخرائج والجرائح ۲: ۵۳۷-۵۳۸، حدیث ۱۳؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۰، حدیث ۳۶.

هست. به سرعت برخاست و به خانه درآمد، ناگهان دید شعاع نور آن چادر چنان پخش می‌شود که گویا ماه شب چهارده از فاصله نزدیک، فروزان است. از این امر در شگفت ماند، به جایی که چادر در آن بود چشم دوخت، دریافت که آن نور از چادر فاطمه علیها السلام است.

یهودی پیش خویشاوندانش رفت [و آنها را به تماشای این صحنه فراخواند] هشتاد نفر از یهود گرد آمدند و آن نورافشانی را دیدند و همه‌شان اسلام آوردند.

حدیث (۶)

آوردن لباسی از بهشت برای فاطمه علیها السلام هنگامی که یهودیان او را به

عروسی دعوت کردند

الخرائج والجرائح، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

در این کتاب آمده است:

رَوِيَ أَنَّ الْيَهُودَ كَانَ لَهُمْ عُرْسٌ، فَجَاؤُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالُوا: لَنَا حَقُّ الْجَوَارِ فَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ بِتُكِّكَ إِلَيْنَا دَارِنَا حَتَّى يَزِدَّانَ عُرْسَنَا بِهَا، وَالْحُوا عَلَيْهِ. فَقَالَ: إِنَّهَا زَوْجَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهِيَ بِحُكْمِهِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَشْفَعَ إِلَيَّ عَلِيٌّ عليه السلام فِي ذَلِكَ.

وَقَدْ جَمَعَ الْيَهُودُ الطَّمَّ وَالرَّمَّ مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ، وَظَنَّ الْيَهُودُ أَنَّ فَاطِمَةَ تَدْخُلُ فِي بَذْلَتِهَا وَأَرَادُوا اسْتِهَانَةً بِهَا.

فَجَاءَ جَبْرِئِيلُ بِثِيَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ وَحُلِيِّ وَحُلَلٍ لَمْ يَرَوْا مِثْلَهَا، فَلَبِسَتْهَا فَاطِمَةُ وَتَحَلَّتْ بِهَا، فَتَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ زِينَتِهَا وَأَلْوَانِهَا وَطِيبِهَا.

فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ دَارَ الْيَهُودِ، سَجَدَ لَهَا نِسَاؤُهُمْ يُقْبِلْنَ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْهَا،
وَأَسْلَمَ بِسَبَبِ مَا رَأَوْا خَلْقَ كَثِيرٍ مِنَ الْيَهُودِ؛^(۱)

روایت است که یهودیان جشن عروسی داشتند. پیش پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: برای ما حق همسایگی است، درخواست داریم که دختری فاطمه را به خانه مان بفرستی تا عروسی ما به وی زینت یابد (و بر این کار پای فشردند). پیامبر ﷺ فرمود: وی، همسر علی بن ابی طالب و به فرمان اوست. یهودیان از پیامبر خواستند در این زمینه پیش علی علیه السلام شفیع شود.

یهودیان، هرآنچه از زیورآلات در دسترس داشتند، نمایاندند و بر این گمان بودند که فاطمه با لباسی کهنه به مجلس آنها درمی آید و با این ترفند می خواستند او را تحقیر کنند.

جبرئیل لباسی از بهشت و زیورآلاتی آورد که یهود مانند آن را ندیدند. فاطمه آن لباس را پوشید و با آن جواهرات خود را آراست. مردم از زینت فاطمه و رنگ و بوی لباسش در شگفت ماندند.

چون فاطمه به سرای یهود درآمد، زنان آنان در مقابل فاطمه به سجده افتادند و زمین پیش پای او را می بوسیدند و بدین سبب، خلق بسیاری از یهود مسلمان شدند.

حدیث (۷)

چرخیدن سنگ آسیا در خانه فاطمه علیها السلام

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمه الله.

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۳۸ - ۵۳۹، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۰، حدیث ۳۷.

روایت است از ابو علی صوفی در «اخبار فاطمه» و از ابو السعادات در «فضائل العشره» به اسناد از ابوذر غفاری که گفت:

بَعَثَنِي النَّبِيُّ ﷺ أَدْعُو عَلِيًّا ﷺ، فَأَتَيْتُ بَيْتَهُ وَنَادَيْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي.

فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: عُدْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ فِي الْبَيْتِ.

فَأَتَيْتُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَرَأَيْتُ الرَّحَى تَطْحَنُ وَلَا أَحَدَ عِنْدَهَا.

فَقُلْتُ لِعَلِيٍّ ﷺ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَدْعُوكَ، فَخَرَجَ مُتَوَشِّحًا حَتَّى أَتَى النَّبِيَّ.

فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ بِمَا رَأَيْتُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا تَعْجَبْ؛ فَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحُونَ فِي الْأَرْضِ، مُوَكَّلُونَ بِمَنْوِيهِ

آلِ مُحَمَّدٍ؛^(۱)

ابوذر می گوید: پیامبر ﷺ مرا فرستاد تا علی ﷺ را فراخوانم. به خانه علی

درآمدم و او را صدا زدم، پاسخم را نداد.

ماجرای او را به پیامبر ﷺ خبر دادم، فرمود: بازگرد، او در خانه است.

[بار دیگر] به خانه علی ﷺ وارد شدم، دیدم سنگ آسیا [دانه] آرد می کند

و کنار آن هیچ کس نیست.

به علی ﷺ گفتم: پیامبر ﷺ تو را فرا می خواند. آن حضرت، با رزم جامه

بیرون آمد تا اینکه نزد پیامبر رسید.

آنچه را دیدم برای پیامبر بازگفتم.

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوذر، تعجب مکن، خدا فرشتگانی دارد که در زمین در

گردش اند [و] به یاری آل محمد گماشته شده اند.

۱. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۳۷؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۵.

[یاد آوری]

می‌گویم: ابن شهر آشوب، بعد از این حدیث، از حسن بصری و ابن اسحاق، از عمار و میمونه روایت می‌کند که هر دو گفتند:

وَجَدْتُ فَاطِمَةَ نَائِمَةً وَالرَّحَى تَدُورُ، فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَ أُمَّتِهِ، فَأَوْحَى إِلَى الرَّحَى أَنْ تَدُورَ، فَدَارَتْ؛ ^(۱)

فاطمه را خواب یافته‌ام در حالی که سنگ آسیا می‌چرخید. رسول خدا ﷺ را از این ماجرا باخبر ساختم، فرمود: خدا ضعف کنیزش را دانست، به سنگ آسیا وحی کرد که بگردد، چرخید.

این حدیث را ابوالقاسم بُسْتی در «مناقب امیرالمؤمنین» و ابو صالح مؤذّن در «الأربعین» از شعبی به اسنادش، از میمونه، و ابن فیاض در «شرح الأخبار» روایت کرده است. ^(۲)

حدیث (۸)

فروود آمدن آب از بهشت برای اُمّ ایمن (خدمتکار فاطمه علیها السلام) در راه مکه مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمه الله.

در این کتاب، از علی بن معمر روایت است که گفت:
خَرَجْتُ أُمّ أَيْمَنَ إِلَى مَكَّةَ لَمَّا تُوُفِّيَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ، وَقَالَتْ: لَا أَرَى الْمَدِينَةَ بَعْدَهَا. فَأَصَابَهَا عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي الْجُحْفَةِ حَتَّى خَافَتْ عَلَى نَفْسِهَا.

۱. همان.

۲. همان.

قَالَ: فَكَسَرْتُ عَيْنَيْهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَتْ: يَا رَبِّ، أَتُعْطِشُنِي وَأَنَا خَادِمَةٌ بِنْتِ نَبِيِّكَ؟

قَالَ: فَنَزَلَ إِلَيْهَا دَلْوٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ، فَشَرِبَتْ وَلَمْ تَجْعُ وَلَمْ تَطْعَمْ سِنِينَ؛^(۱)
 علی بن معمر می گوید: چون فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، اُمّ ایمن سوی مکه رهسپار شد، گفت: نمی توانم بعد از فاطمه علیها السلام مدینه را ببینم. در جُحفه، تشنگی شدیدی یافت تا آنجا که بر جاننش ترسید.

می گوید: اُمّ ایمن چشمانش را به آسمان دوخت و گفت: پروردگارا، آیا تشنه ام می سازی، در حالی که من خادم دختر پیامبرت بودم؟!
 می گوید: دلوی از آب بهشت، سوی اُمّ ایمن فرود آمد. وی از آن آشامید و سال ها گرسنه نشد و خوراک نخورد.

[یاد آوری]

می گویم: در روایت راوندی رحمته الله در «الخرائج» آمده است:
 فَلَمْ تَحْتَجِ إِلَى الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ سَبْعَ سِنِينَ، وَكَانَ النَّاسُ يَبْعَثُونَهَا فِي
 الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْحَرِّ فَمَا يُصِيبُهَا عَطَشٌ؛^(۲)
 هفت سال به غذا و آب، نیاز نیافت. مردم در روزهای گرم و سوزان، او را [به این سو و آن سو] می فرستادند، وی تشنه نمی شد.

۱. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۳۸؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۶، حدیث ۴۵.
 ۲. الخرائج والجرائح ۲: ۵۳۰، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۸، حدیث ۳۲.

حدیث (۹)

کنده شدن دیوار مسجد هنگامی که فاطمه علیها السلام (بدان خاطر که

امیرالمؤمنین علیه السلام را برای بیعت بیرون آوردند) سوی قبر

پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

در این کتاب، از ابو جعفر طوسی رحمته الله در «اختیار الرجال» از امام صادق علیه السلام و

از سلمان فارسی، روایت است که:

إِنَّهُ لَمَّا اسْتُخْرِجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ مَنْزِلِهِ، خَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى الْقَبْرِ، فَقَالَتْ: خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ، لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي، وَلَأَضَعَنَّ قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى رَأْسِي، وَلَأَضْرُخَنَّ إِلَى اللَّهِ، فَمَا نَاقَةَ صَالِحٍ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ وَلَدِي.

قَالَ سَلْمَانٌ: فَرَأَيْتُ - وَاللَّهِ - أَسَاسَ حَيْطَانِ الْمَسْجِدِ تَقَلَّعَتْ مِنْ أَسْفَلِهَا حَتَّى لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَنْقُذَ مِنْ تَحْتِهَا نَفْسًا، فَدَنَوْتُ مِنْهَا وَقُلْتُ: يَا سَيِّدَتِي وَمَوْلَاتِي، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَبَاكَ رَحْمَةً فَلَا تَكُونِي نَقْمَةً.

فَرَجَعَتِ الْحَيْطَانُ حَتَّى سَطَعَتِ الْغَبْرَةُ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلَتْ فِي خِيَاشِيمِنَا؛^(۱)

سلمان می گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام را از منزلش بیرون آوردند،

فاطمه علیها السلام به راه افتاد تا اینکه به قبر پیامبر رسید، فرمود: از پسر عمویم دست

بردارید! سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاد، اگر از او دست برندارید،

۱. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۳۹ - ۳۴۰؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۷.

موی پریشان می‌کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر می‌گیرم و در درگاه خدا فریاد می‌کشم! ناقة صالح پیش خدا گرامی‌تر از فرزندان من نبود.

سلمان می‌گوید: والله، دیدم پایه‌های دیوارهای مسجد از بُن‌کنده شد تا آنجا که شخص می‌توانست از زیر آنها [به مسجد] درآید. به آن بانو نزدیک شدم و گفتم: سرورم و مولایم، خدا پدرت را رحمت [برای عالمیان] فرستاد، نعمت و بلا مباحث.

[در پی این درخواست سلمان از آن بانو] دیوارها سر جایشان بازگشت تا آنجا که از زیر آنها گرد و خاک برخاست و در بینی‌هایمان درآمد.

حدیث (۱۰)

کرامتی برای شهره، نوه فضّه (کنیز زهرا علیها السلام) و بُردن سوار او را به مکه مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

در این کتاب، از مالک بن دینار روایت است که گفت:

رَأَيْتُ فِي مَوْدَعِ الْحَجِّ امْرَأَةً ضَعِيفَةً عَلَى دَابَّةٍ نَحِيفَةٍ، وَالنَّاسُ يَنْصَحُونَهَا لِيَتَّكُسَ. ^(۱) فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْبَادِيَةَ كُلَّتْ دَابَّتُهَا، فَعَذَلْتُهَا فِي إِثْنَانِهَا.

فَرَفَعْتُ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَتْ: لَا فِي بَيْتِي تَرَكْتَنِي وَلَا إِلَى بَيْتِكَ حَمَلْتَنِي فَوَعَزَّتْكَ وَجَلَّالِكَ، لَوْ فَعَلَ بِي هَذَا غَيْرُكَ لَمَا شَكَوْتُهُ إِلَّا إِلَيْكَ.

فَإِذَا شَخْصُ أَتَاهَا مِنَ الْفُقَيَّاءِ وَفِي يَدِهِ زِمَامٌ نَاقَةٍ، فَقَالَ لَهَا: ارْكَبِي! فَرَكِبَتْ وَسَارَتْ النَّاقَةُ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ.

۱. در مآخذ، «لِيَتَّكُسَ» ضبط است.

فَلَمَّا بَلَغَتْ الْمَطَافَ رَأَيْتَهَا تَطُوفُ، فَحَلَفْتُهَا: مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَتْ: أَنَا شُهْرَةُ بِنْتُ مُسْكَةَ، بِنْتُ فِضَّةَ، خَادِمَةُ الزَّهْرَاءِ (ع)؛ (۱)

مالک بن دینار می‌گوید: در موسم حج، زن ضعیفی را بر مرکبی لاغر دیدم، مردم او را نصیحت می‌کردند که بازگردد. چون به وسط بیابان رسیدیم، حیوانش از نفس افتاد و از بردن وی درماند.

وی را نکوهیدم که چرا آمدی؟!

آن زن، سر سوی آسمان برافراشت و گفت: [خدایا] نه در خانه‌ام گذاشتی و نه به خانه‌ات مرا بُردی! به عزّت و جلالت سوگند، اگر جز تو این کار را با من می‌کرد، به درگاهت شکایت می‌کردم.

ناگهان شخصی که در دستش افسار ناقه‌ای بود، از صحرا آمد و به وی گفت: سوار شو! وی سوار شد و ناقه مانند برق جهنده حرکت کرد.

هنگام طواف او را در حال طواف دیدم، سوگندش دادم که تو که‌ای؟

گفت: من «شهره» دختر مُسَکَة (دختر فِضَّة، خادم زهرا (ع)) می‌باشم.

حدیث (۱۱)

سیطرة نور فاطمه (ع) بر هلال ماه

فضائل الأشهر الثلاثة، اثر صدوق (ع).

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد کوفی، از منذر بن محمد، از حسن بن علی خزاز، از امام رضا (ع) روایت است که در حدیثی طولانی، فرمود:

۱. مناقب آل أبي طالب ۳: ۳۳۸؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۶، حدیث ۴۶.

كَانَتْ فَاطِمَةُ إِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ يَغْلِبُ نُورُهَا الْهَيْلَالَ وَيَخْفَى، فَإِذَا غَابَتْ عَنْهُ ظَهَرَ؛^(۱)

هنگامی که هلال ماه رمضان طلوع می کرد، نور فاطمه بر هلال غلبه می یافت و هلال پنهان می شد، و آن گاه که فاطمه روی برمی گرداند، هلال نمایان می گردید.

حدیث (۱۲)

حدیث مهر فاطمه علیها السلام و اینکه روزگاران نخست

بر معرفت آن بانو دور می زد

الامالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

از حسین بن ابراهیم قزوینی، از محمد بن وهبان، از علی بن حُبَیش، از عباس بن محمد بن حسین، از پدرش، از صفوان، از حسین بن ابی غنَدر، از اسحاق بن عمار و ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَمَّهَرَ فَاطِمَةَ علیها السلام رُبْعَ الدُّنْيَا (فَرُبُّعُهَا لَهَا) وَأَمَّهَرَهَا الْجَنَّةَ وَالنَّارَ؛ تُدْخِلُ أَعْدَاءَهَا النَّارَ وَتُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهَا الْجَنَّةَ.

وَهِيَ الصَّدِيقَةُ الْكُبْرَى، وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى؛^(۲)

خدای متعال، رُبْع دنیا را مهر فاطمه علیها السلام ساخت (¼ دنیا از فاطمه است) و بهشت و دوزخ را مهر او قرار داد [بهشت و دوزخ مال فاطمه است] دشمنانش را به دوزخ و دوستانش را به بهشت درمی آورد.

۱. بحار الأنوار ۴۳: ۵۶، حدیث ۴۹.

۲. امالی طوسی: ۶۶۸، حدیث ۱۳۹۹؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۵، حدیث ۱۹.

فاطمه، صديقه كُبراست، و قرون اولی (روزگاران پیشین) بر معرفت آن بانو چرخید.

حدیث (۱۳)

مشاهده امیرالمؤمنین علیه السلام جهاز فاطمه علیها السلام را زیر عرش

روضة الشهداء، اثر ملا حسین کاشفی.

از کتاب «الستین الجامع للطائف البساتین» روایت است که:

إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَيَّرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام تَزْوِيجَ فَاطِمَةَ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّكَ أَفْضَلُ الْعَرَبِ وَأَشْجَعُهَا، وَقَدْ تَزَوَّجْتَ بِعَائِلَةٍ لَا تَمْلِكُ قُوَّةَ يَوْمِهَا، وَلَوْ تَزَوَّجْتَ بِنْتِي لَمَلَأْتُ مَا بَيْنَ دَارِي وَدَارِكَ مِنْ نُوقٍ مُوقَرَةٍ بِأَجْهَرَةِ نَفِيسَةٍ.

فَقَالَ عَلِيُّ علیه السلام: إِنَّا قَوْمٌ نَرْضَى بِمَا قَدَّرَ اللَّهُ، وَلَا نُرِيدُ إِلَّا رِضَا اللَّهِ، وَفَخَرْنَا بِالْأَعْمَالِ لَا بِالْأَمْوَالِ.

قَالَ: فَحَمِدَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَإِذَا بِهِاتِفٍ يُنَادِي: يَا عَلِيُّ ارْفَعْ رَأْسَكَ لِنْتَظُرَ إِلَى جِهَازِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَرَفَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام رَأْسَهُ وَإِذَا هُوَ بِحُجُبٍ مِنْ نُورٍ إِلَى الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَرَأَى تَحْتَ الْعَرْشِ فِضَاءً وَسِيعًا مَمْلُوءًا مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ، عَلَيْهَا أَحْمَالُ الدُّرِّ وَالْجَوَاهِرِ وَالْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ، وَعَلَى كُلِّ نَاقَةٍ جَارِيَةٌ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ، وَزِمَامٌ كُلُّ نَاقَةٍ بِيَدِ غُلَامٍ كَالْبَدْرِ فِي الْكَمَالِ، يُنَادُونَ: هَذَا جِهَازُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله.

قَالَ: فَفَرِحَ عَلِيُّ علیه السلام مِنْ ذَلِكَ فَرَحًا شَدِيدًا، فَتَرَكَ ذَلِكَ الْمُنَافِقَ وَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ لِيُخْبِرَهَا بِمَا رَأَى.

فَلَمَّا أَبْصَرَتْهُ فَاطِمَةُ، قَالَتْ: يَا عَلِيُّ، تُخْبِرُنِي أَمْ أُخْبِرُكَ؟

قَالَ: بَلْ أَخْبِرْنِي يَا فَاطِمَةُ.

فَأَخْبَرَتْهُ فَاطِمَةُ عليها السلام بِكُلِّ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذَلِكَ الْمُنَافِقِ وَمَا رَأَهُ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ جِهَازِهَا عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ^(۱)

یکی از منافقان، امیرالمؤمنین عليه السلام را به خاطر ازدواج با فاطمه عليها السلام نکوهید و
گفت: ای علی، تو برترین و دلاورترین فرد عربی، از خانواده‌ای زن گرفتی که
خوراک روزانه‌اش را ندارد؛ اگر دختر مرا می‌گرفتی، میان خانه‌ام و سرای تو را
پر از ناقه‌هایی می‌کردم که جهازهای نفیس بار داشتند.

علی عليه السلام فرمود: ما مردم به تقدیر الهی خرسندیم و جز رضای خدا را
نمی‌خواهیم، فخر ما به اعمال است، نه به اموال.

می‌گوید: خدا این سخن علی را ارج نهاد، ناگهان هاتفی ندا داد: ای علی،
سرت را بالا بیاور تا جهاز دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بنگری!

امیرالمؤمنین عليه السلام سرش را بالا آورد، حجاب‌هایی از نور تا عرش عظیم
برایش نمایان شد. زیر عرش فضای وسیعی را دید که آکنده از ناقه‌های بهشتی
بود. بر آنها بارهای مروارید و جواهر و مشک و عنبر وجود داشت. بر هر ناقه‌ای
کنیزی چون خورشید تابان سوار بود و افسار هر ناقه را غلامی در دست داشت
که همچون ماه شب چهارده - در کمال - می‌درخشید. ندا می‌دادند: اینها جهاز
فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله است!

می‌گوید: علی عليه السلام از این صحنه، به شدت شادمان شد، آن منافق را وانهاد
و بر فاطمه زهرا درآمد تا او را به آنچه دید خبر دهد.

چون فاطمه او را دید، فرمود: ای علی، توبه من خبر می دهی یا من به تو خبر دهم؟

علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، تو مرا خبر ده.

فاطمه علیها السلام آنچه را میان علی علیه السلام و آن منافق جریان یافت و جهازش را که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پروردگار جهانیان دید، برایش باز گفت.

حدیث (۱۴)

این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: با بیست و پنج هزار

فاطمه (دختر محمّد) ازدواج کردم

در یکی از مجامیع، این حدیث را یافتیم که:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام خَطَبَ يَوْمًا عَلَى الْمِنْبَرِ، وَفِي الْمَجْلِسِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا مِنَ النَّاسِ، وَلَمَّا أَرَادَ التَّزُولَ، دَخَلَ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ رَجُلٌ وَأَقْبَلَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَتَكَلَّمَ مَعَهُ بِكَلِمَاتٍ، ثُمَّ نَزَلَ وَخَرَجَ.

فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ؟ وَمَاذَا سَأَلَكَ؟

فَقَالَ علیه السلام: كَانَ الرَّجُلُ الْخِضَرُ علیه السلام وَقَدْ سَأَلَنِي: كَمْ تَزَوَّجْتَ؟ فَقُلْتُ: خَمْسَةً وَعِشْرِينَ أَلْفَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛^(۱)

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر خطبه می خواند و در مجلس دوازده هزار نفر حضور داشتند. چون خواست از منبر پایین آید، شخصی از در مسجد وارد شد و پیش آمد تا اینکه بر منبر بالا رفت و با آن حضرت به کلماتی سخن گفت، سپس پایین آمد و خارج شد.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

مردم پرسیدند: ای امیرالمؤمنین، این مرد که بود؟ و چه چیزی را پرسید؟
 امام علیه السلام فرمود: وی خضر علیه السلام بود. پرسید: چند بار ازدواج کردی؟ گفتم:
 بیست و پنج هزار بار با فاطمه (دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم) ازدواج کردم.

بیان اشکال حدیث

می‌گویم: گرچه این حدیث را در کتاب معتبری نیافتم (سوی آنچه یکی از
 عالمان بزرگ برایم حدیث کرد و از کتاب وی از یکی از مشایخ ثقه دوران ما
 برایم نقل شد که وی گفت: این حدیث را در یک کتاب معتبر قدیمی، در گنجینه
 کتاب آستان قدس رضوی - صلوات الله علیه - یافتم) جز اینکه این حدیث به اخبار
 فراوانی تقویت می‌شود که بعضی از آنها در باب معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام
 گذشت، و نیز اخباری که بیان می‌دارد انوار آنان علیهم السلام روزگارانِ درازی پیش از
 دیگر خلق، آفرینش یافت.

بسیاری از این اخبار، در قسم اول کتاب آمد.

این اخبار صراحت دارند که برای آنان علیهم السلام عوالم فراوانی وجود داشت که
 ذاتاً پیش از این عالم بودند و در آن عوالم - هنگامی که حس و محسوسی نبود -
 خدای متعال را تسبیح و تقدیس می‌کردند.

سپس خدا از اشعه انوار آنان علیهم السلام یک میلیون عالم و هزار هزار آدم آفرید و
 آنها را بر همه این عالم‌ها (که اکوار وجود پس از یکدیگرند) حجت قرار داد؛
 زیرا تمامی عالم وجود (عالم غیب و عالم شهادت و حضور) مُلک آنهاست و
 آنان خلفای خدای صلی الله علیه و آله و سلم در همه این مُلک‌اند؛ چراکه نسخه دومی برای آنها در
 عالم وجود، با عقل ساز نمی‌افتد [و تصور ناشدنی است].

دلیل ظاهری، همین است.

دلیل حکمی حقیقی این است: کسی که در این عالم حجت است، باید در همه عوالم بالا و برین حجت باشد تا این عالم، تنزل یافته آن عوالم به شمار آید (این نکته را نیک بفهم).

و روشن است که برای امیرالمؤمنین علیه السلام در همه عوالم جز فاطمه زهرا (سلام خدا بر او باد) حقیقتاً همسری وجود نداشت؛ زیرا همتای آن حضرت - فقط - فاطمه علیها السلام بود کسی که از سنخ طینت اصلی امیرالمؤمنین آفریده شد (مانند خلق حواء از آدم) هرجایی که علی علیه السلام وجود داشت، فاطمه هم همراهش بود. از این رو، این حدیث دور از ذهن نیست؛ زیرا با اصول و اخبار فراوان سازگار می باشد. (اندکی از بسیار را بگیر).

حدیث (۱۵)

بعضی از کرامات شب زفاف فاطمه علیها السلام

الامالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

روایت است از ابو عمرو، از ابن عقیده، از محمد بن احمد بن حسن، از موسی بن ابراهیم مروزی، از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از جابر بن عبدالله، که گفت:

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ، أَتَاهُ النَّاسُ ^(۱) مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا: إِنَّكَ زَوَّجْتَ عَلِيًّا بِمَهْرٍ خَسِيسٍ.

فَقَالَ: مَا أَنَا زَوَّجْتُ عَلِيًّا وَلَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَهُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُتَنَهَى

۱. در مآخذ، «أناس» ضبط است.

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى السُّدْرَةِ أَنْ أَثْرِي مَا عَلَيْكِ، فَثَرَّتِ الدُّرَّ وَالْجَوْهَرَ وَالْمَرْجَانَ، فَابْتَدَرَتِ الْحُورُ الْعَيْنُ فَالتَقَطْنَ؛ فَهَنَّ يَتَهَادَيْنَهُ وَيَتَفَاخَرْنَ وَيَقْلُنَّ: هَذَا مِنْ نِتَارِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الزَّفَافِ أَتَى النَّبِيُّ ﷺ بِيَعْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَثَنَى عَلَيْهَا قَطِيفَةً وَقَالَ لِفَاطِمَةَ: ارْكَبِي، وَأَمَرَ سَلْمَانَ أَنْ يَقُودَهَا، وَالنَّبِيُّ يَسُوقُهَا. فَبَيْنَمَا هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ وَجْبَةً فَإِذَا هُوَ بِجَبْرِئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا وَمِائَتَيْ أَلْفٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا أَهْبَطَكُمْ إِلَى الْأَرْضِ؟ قَالُوا: جِئْنَا نَزُفُ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَكَبَّرَ جَبْرِئِيلُ وَكَبَّرَ مِكَائِيلُ وَكَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَكَبَّرَ مُحَمَّدٌ ﷺ.

فَوَقَعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْعُرَائِسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ: ^(۱)

جابر می گوید: چون رسول خدا ﷺ فاطمه را به ازدواج علی ﷺ درآورد، مردمانی از قریش آمدند و گفتند: فاطمه را با مهر ناچیزی به علی دادی! پیامبر ﷺ فرمود: من او را به همسری علی درنیاوردم، خدا این کار را کرد. شبی که به آسمان بالا برده شدم در «سدره المنتهی» خدا به سدره وحی کرد که آنچه را در بر داری بپراکن. سدره، دُرّها و گوهرها و مرجانها را [از خود] پراکند. حوریان شتافتند و آنها را چیدند. آنان آنها را به هم هدیه می دادند و به خود می بالیدند و می گفتند: اینها از شاباش های فاطمه - دختر محمد - است.

۱. امالی طوسی: ۲۵۷-۲۵۸، حدیث ۴۶۴؛ من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۰۱، حدیث ۴۴۰۲؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۲، حدیث ۱۵.

چون شب زفاف فرا رسید، پیامبر ﷺ استرش «شهباء» را آورد، قطیفه‌ای بر آن انداخت و به فاطمه ؑ فرمود: «سوار شو» و به سلمان امر کرد افسار آن را بکشد و خود آن را می‌راند.

در همان هنگام که آنها در راه بودند، پیامبر ﷺ صدای فرود آرامی را شنید، ناگهان دید جبرئیل و میکائیل هر کدام با هفتاد هزار فرشته حضور یافتند.

پیامبر ﷺ پرسید: چه چیز شما را به زمین فرود آورد؟ گفتند: آمدیم تا فاطمه را تا خانه علی بن ابی طالب ؑ بدرقه کنیم. سپس جبرئیل و میکائیل، تکبیر سر دادند و ملائکه تکبیر گفتند و محمد ﷺ تکبیر گفت.

تکبیر در عروسی‌ها از آن شب رواج یافت.

حدیث (۱۶)

خبر تزویج فاطمه ؑ در آسمان و جریان عقد آن بانو

از زبانِ خدای متعال

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب ؒ.

ابن شهر آشوب ؒ در حدیث تزویج فاطمه ؑ می‌گوید:

وَقَدْ جَاءَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ خَطَبَ رَاحِلُ فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فِي جَمْعٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ أَوَّلِيَّةِ الْأَوَّلِينَ، الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِينَ، نَحْمَدُهُ إِذْ جَعَلَنَا مَلَائِكَةً رُوحَانِيَّينَ، وَبِرُبوبِيَّتِهِ مُذْعِنِينَ، وَلَهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا شَاكِرِينَ.

حَجَبْنَا مِنَ الذُّنُوبِ، وَسَتَرْنَا مِنَ الْعُيُوبِ، أَسْكَنَّا فِي السَّمَاوَاتِ، وَقَرَّبْنَا إِلَى السَّرَادِقَاتِ.

وَحَجَبَ عَنَّا النَّهْمَ لِلشَّهَوَاتِ، وَجَعَلَ نَهْمَتَنَا وَشَهْوَتَنَا فِي تَقْدِيسِهِ وَتَسْبِيحِهِ.
الْبَاسِطِ رَحْمَتَهُ، الْوَاهِبِ نِعْمَتَهُ، جَلَّ عَنِ الْحَادِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ،
وَتَعَالَى بِعَظَمَتِهِ عَنِ إِفْكِ الْمُلْحِدِينَ.

ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ: اخْتَارَ الْمَلِكُ الْعَبَّارُ صَفْوَةَ كَرَمِهِ وَعَبْدَ عَظَمَتِهِ لِأَمَتِهِ سَيِّدَةَ
النِّسَاءِ، بِنْتَ خَيْرِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ، فَوَصَلَ حَتَّى لَقِيَ
مِنْ أَهْلِهِ، صَاحِبَهُ الْمُصَدِّقَ دَعَاؤُهُ، الْمُبَادِرَ إِلَى كَلِمَتِهِ، عَلَى الْوُصُولِ بِفَاطِمَةَ الْبُتُولِ
ابْنِ عَمِّ الرَّسُولِ. (۱)

ثُمَّ قَالَ: (۲) وَرَوَى أَنْ جَبْرِئِيلَ رَوَى عَنِ اللَّهِ عَقِبَهَا قَوْلَهُ - عَزَّ وَجَلَّ -:
الْحَمْدُ رِدَائِي، وَالْعَظْمَةُ كِبْرِيَائِي، وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبِيدِي وَإِمَائِي، زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ
أُمِّي مِنْ عَلِيِّ صَفْوَتِي، أَشْهَدُوا مَلَائِكَتِي.
وَكَانَ بَيْنَ تَزْوِيجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ فِي السَّمَاءِ إِلَى تَزْوِيجِهِمَا فِي الْأَرْضِ
أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛ (۳)

در یکی از کتاب‌ها آمده است که «راحیل» در «بیت المعمور» در جمع کسانی
از اهل آسمان‌های هفت‌گانه خطبه خواند و گفت:

ستایش خدای را که قبل از اُولَئِكَ اولین، اَوَّلُ بود، و بعد از فنای عالمیان باقی

۱. در مآخذ، «ابنة الرسول» ضبط است.

۲. این واژه، در مآخذ نیست، سخن مؤلف علیه السلام می‌باشد.

۳. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۴۷-۳۴۸؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۱۰.

است. او را سپاس می‌گوییم که ما را فرشتگانی روحانی قرار داد که به ربوبیت او اعتراف داریم و بر نعمت‌هایی که ارزانی‌مان داشت شکر گزاریم. خدا ما را از گناهان بازداشت و از عیب‌ها پوشاند، در آسمان‌ها سکنا داد و به سراپرده‌ها نزدیک ساخت.

خدا شیفتگی به شهوت‌ها را از ما برداشت و اشتیاق و شهوت ما را در تقدیس و تسبیح خویش قرار داد.

خدای متعال گسترنده رحمت و بخشنده نعمت است، الحاد مشرکانِ اهل زمین بر دامن او گردی ننشاند و عظمتش فراتر از آن است که دروغ پردازی‌های مُلحدان آسیبی به وی رساند.

سپس بعد از کلامی، گفت: خداوند فرمانروای جبار، برگزیده کرم و بنده عظمتش را برای کنیزش (بانوی زنان، دختر مهتر پیامبران و سالار رسولان و امام پرهیزکاران) انتخاب کرد، ریسمان پیامبر را به ریسمان مردی از خاندانش (یارو همراهش که دعوت او را تصدیق کرد و سوی کلمه‌اش مبادرت ورزید) وصل کرد، علی و صول - عموزاده رسول - را با فاطمه بتول پیوند داد.^(۱)

ابن شهر آشوب، سپس می‌گوید:

روایت است که جبرئیل - در پی این سخن - از خدای عزوجل روایت کرد که فرمود:

حمد، ردایم و عظمت، کبریای من است، همه خلق، بندگان و کنیزان من اند؛ فاطمه (کنیزم) را به علی (برگزیده‌ام) تزویج کردم. ای فرشتگانم، شاهد باشید...

۱. براساس متن مأخذ، ترجمه چنین است: علی و صول را با فاطمه بتول - دختر رسول - پیوند داد.

میان تزویج امیرالمؤمنین و فاطمه در آسمان تا ازدواج آن دو در زمین، چهل روز فاصله افتاد.

تطفیلی که در آن اشاره به نکات حدیث هست

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: روایت تزویج فاطمه به امیرالمؤمنین به دست خدای متعال در آسمان، میان شیعه و سنی، استفاضه^(۱) دارد.

هرگاه ناظری نیک بنگرد و عبرت آموزی پند گیرد، درمی‌یابد که این اعتنای بزرگ از سوی خدای متعال به این امر (تا آنجا که خود خدا عقد ازدواج آن دو را جاری ساخت) جز برای دستیابی به امر بزرگی - که با عظمت‌تر از آن امری نباشد - نیست؛ چراکه ورای عبّادان قریه‌ای وجود ندارد.^(۲)

سپس درمی‌یابد که در عالم، بعد از امر نبوّت خاصّه محمدیّه، امری بالاتر از خلافت الهی نمی‌باشد؛ خلافتی که نظام عالم و اصلاح حال بنی آدم به آن وابسته است و ارکان نبوّت مطلقه به آن استوار می‌گردد که دستاورد آن برافراشته شدن

۱. خبر مستفیض یا مشهور، روایتی است که راویان آن، در هر مرتبه از مراتب سند (از ابتدا تا انتهای آن) بیش از سه نفر یا بیش از دو نفر باشد؛ گاه میان این دو، مغایرت وجود دارد چنان‌که حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (أَعْمَالُ بِنِيَّتِهَا) روایت مشهور غیر مستفیض است. (بنگرید به، الکافی ۱: ۹۷، پی‌نوشت ۱، چاپ دارالحدیث).

شیخ محمد تقی مجلسی رحمته‌الله در «لوامع صاحبقرانی ۱: ۱۰۰» می‌نگارد: «و اگر سه کس یا بیشتر خبری را نقل کنند و از آن خبر، ظنی متأخّم علم (و قریب به آن) حاصل گردد، این خبر را مستفیض می‌گویند».

۲. ضرب المثل «لیس وراء عبّادان قرية» (آن سوی عبّادان دهی نیست) در جایی به کار می‌رود که چیزی به نهایت خوبی و برازندگی‌اش برسد.

نشانه‌های توحید حق است؛ توحیدی که علت نهایی عالم خلقت می‌باشد و اهل استعداد را به سرای رستگاری و سعادت‌مندی می‌رساند.

هرگاه شخص به دقت در این امر بنگرد، درمی‌یابد که این ماجرا جز برای تولید این درخت پاک و پیراسته از زمین مقدس نورانی پاکیزه، با فرستادن آب الهی به آن نبود.^(۱)

حدیثی که در «امالی صدوق» (و دیگر مآخذ) از امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص ازدواج آن حضرت، روایت است، به این امر اشارت دارد. امام علیه السلام حدیث را ادامه می‌دهد تا اینکه از رسول خدا، از جبرئیل حکایت می‌کند که گفت:

ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ: أَلَا يَا مَلَانِكَيْيَ وَسُكَّانَ جَنَّتِي، بَارِكُوا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - حَبِيبِ مُحَمَّدٍ - وَفَاطِمَةَ (بِنْتِ مُحَمَّدٍ) فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا...

فَقَالَ رَاحِلُ الْمَلِكِ: يَا رَبِّ، وَمَا بَرَكَتُكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرِ مِمَّا رَأَيْنَا لَهُمَا فِي جَنَّاتِكَ وَدَارِكَ؟

فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَاحِلُ، إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَى مَحَبَّتِي وَأَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلَى خَلْقِي.

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لِأَخْلَقَنَّ مِنْهُمَا خَلْقًا، وَلَأَنْشَأَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ

۱. دست خط مؤلف، در این قسمت سیاه شده است. در نسخه شاگرد، این عبارت ضبط است: «وَعَقْدُهُمَا عَقْدًا مَبْرَمًا لَا يَحْتَمِلُ الْفَسَادَ»؛ و پیوندی میان آن دو برقرار ساخت که فساد بر ندارد.

خُزَّانِي فِي أَرْضِي، وَمَعَادِنَ لِعِلْمِي، وَدُعَاةَ إِلَى دِينِي، بِهِمْ أُحْتَجُّ عَلَى خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ؛ ^(۱)

سپس منادی صدا می‌زند: ای فرشتگان و ساکنان بهشت، به علی بن ابی طالب (حبیب محمد) و فاطمه (دختر محمد) تبریک گوید، من به آن دو تبریک گفتم...

راحیل (یکی از فرشتگان) پرسید: ای پروردگارم، برکت تو بر آن دو، افزون بر آنچه برای آن دو در بهشت‌ها و سرایت می‌بینیم، چیست؟
خدای عز و جل فرمود: ای راحیل، از برکاتم بر آن دو این است که آن دو را بر محبتم گرد می‌آورم و بر خلقم حجت قرار می‌دهم.

به عزت و جلالم سوگند، از آن دو خلقی را می‌آفرینم و ذریه‌ای را پدید می‌آورم؛ آنان را خزانه‌داران خویش - در زمینم - و معادن علمم و داعیان به دینم قرار می‌دهم. پس از انبیا و رسولان، به آنها بر خلقم احتجاج می‌کنم.

عقد خلافت الهی (که اخت نبوت و عصمت مروت است) سزایند است

بدین گونه باشد:

- خواستگار آن، سید اوصیا.
- کسی که از او خواستگاری شد، سرور زنان جهانیان.
- ولی عقد، خاتم پیامبران.
- عاقد، پروردگار بزرگ.

۱. امالی صدوق: ۵۶۰؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۲-۱۰۳.

- ترجمان عقد، جبرئیل.
- خطیب عقد، راحیل.
- شاهدان عقد، ملا اعلای.
- نحله [هدیه ویژه] جنة المأوی.
- شاباش آن، یاقوت و مرجان.
- عهده دار شاباش، کلیددار بهشت.
- مجلس عقد، بیت المعمور.
- خادم آن، ملائکه و حوریان.

ای ظریف، بنگر که این عقد باشکوه، چه مولودی را سزاند است؟
 آیا این مولود بدان گونه نیست که خدای مَنان در سورة الرِّحمان فرمود:
 ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ *﴾
 يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١﴾؛^(۱) دو دریا - در
 جریان - به هم برمی خورند، میانشان [فاصله و] برزخی است که از آن
 نمی گذرند (کدام یک از نعمت های پروردگارتان را بر نمی تابید) از آن دو
 مروارید و مرجان بیرون می آید (پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را
 تکذیب می کنید).

أُولَئِكَ آبَائِي فَجَنِّبِي بِمِثْلِهِمْ إِذَا جَمَعْتُنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ^(۲)

- آبا و اجداد من اینهايند! ای جریر، هنگامی که گرد هم آمديم [اگر می توانی] مثل آنان

را برايم بياور.

۱. سورة الرِّحمان (۵۵) آیات ۱۹ - ۲۳.

۲. دیوان فرزدق ۱: ۴۱۸.

حدیث (۱۷)

حدیث نزول دیگی از آسمان برای فاطمه علیها السلام

سعد السعود، اثر ابن طاووس رحمته الله.

از تفسیر محمد بن عباس بن مروان روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن قاسم بن عبید بخاری، از جعفر بن عبدالله علوی، از یحیی بن هاشم، از جعفر بن سلیمان، از ابو هارون عبّدی، از ابو سعید خدری که گفت: أَهْدَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَطِيفَةً مَسْجُوجَةً بِالذَّهَبِ، أَهْدَاهَا لَهُ مَلِكُ الْحَبَشَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا أُعْطِيهَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَمَدَّ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيْنَ عَلِيٌّ؟ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ: فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ وَثَبْتُ حَتَّى أَتَيْتُ عَلِيًّا فَأَخْبَرْتُهُ، فَجَاءَ، فَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْقَطِيفَةَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: أَنْتَ لَهَا. فَخَرَجَ بِهَا إِلَى سُوقِ اللَّيْلِ فَتَقَضَّهَا سِلْكَاً سِلْكَاً فَقَسَمَهَا فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَمَا مَعَهُ مِنْهَا دِينَارٌ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَخَذْتَ أَمْسِ ثَلَاثَ آلَافٍ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَنَا وَالْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ نَتَغَدَّى عِنْدَكَ غَدًا. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ حَتَّى قَرَعُوا الْبَابَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَقَدْ عَرِقَ مِنَ الْحَيَاءِ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي مَنْزِلِهِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ. فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَخَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ حَتَّى جَلَسُوا، وَدَخَلَ

عَلَيْهِ عليه السلام عَلَى فَاطِمَةَ فَإِذَا هُوَ بِجَفْنَةٍ مَمْلُوءَةٍ ثَرِيداً عَلَيْهَا عُرَاقٌ يَفُوحُ ^(۱) مِنْهَا رِيحُ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ.

فَضْرَبَ عَلِيٌّ يَدَهُ عَلَيْهَا فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى حَمْلِهَا، فَعَاوَنَتْهُ ^(۲) فَاطِمَةُ عَلَى حَمْلِهَا حَتَّى أَخْرَجَهَا فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ: أَيُّ بَنِيَّةٍ، أَنَّى لَكَ هَذَا؟

قَالَتْ: يَا أَبَتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ ^(۳).

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى رَأَيْتُ فِي ابْنَتِي مَا رَأَى زَكَرِيَّا فِي مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا أَبَتِ أَنَا خَيْرٌ أَمْ مَرْيَمُ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَنْتِ فِي قَوْمِكَ وَمَرْيَمُ فِي قَوْمِهَا؛ ^(۴)

ابو سعید خدری می گوید: قطیفه طلبافی به رسول خدا صلى الله عليه وآله هدیه شد (آن را پادشاه حبشه به آن حضرت تحفه داد) رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: این قطیفه را به مردی دهم که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول او را دوست دارند. اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله گردن هاشان را برافراشتند [که پیامبر آنان را بنگرد و برگزیند] رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسید: علی کجاست؟

عمار بن یاسر گفت: چون این سخن را شنیدم، جهیدم و خود را به علی

۱. در «سعد السعود» و «بحار الأنوار» و «عوالم العلوم ۱۱: ۲۰۹»، «يَقُوحُ» ضبط است.

۲. در «بحار الأنوار»، «فَعَاوَنَتْهُ» ضبط است که اشتباه چاپی یا خطای نوشتاری است.

۳. سورة آل عمران (۳) آیه ۳۷.

۴. سعد السعود: ۹۰ - ۹۱؛ بحار الأنوار ۴۳: ۷۶ - ۷۷.

رساندم و او را خبر دادم، علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قطیفه را به او داد و فرمود: تو سزامند این قطیفه‌ای.

علی علیه السلام آن قطیفه را به «سوق اللیل» بُرد، یکایک رشته‌هایش را شکافت و میان مهاجران و انصار تقسیم کرد، سپس در حالی به منزل بازگشت که دیناری از آن به همراه نداشت.

فردای آن روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله با وی رو به رو شد، فرمود: ای ابوالحسن، دیروز سه هزار مثقال طلا گرفتی، من و مهاجران و انصار، فردا مهمان توایم. علی علیه السلام فرمود: باشد ای رسول خدا.

چون فردا شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهاجران و انصار به راه افتادند تا اینکه در خانه را کوبیدند. علی علیه السلام در حالی که عرق شرم بر پیشانی داشت، به پیشوازشان آمد؛ چراکه هیچ کم و زیادی در منزلش نبود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهاجران و انصار وارد خانه شدند و نشستند. علی علیه السلام بر فاطمه درآمد، ناگهان یک دیگ آبگوشت پُر از گوشت و استخوان دید که از آن بوی خوش مشک به مشام می‌رسید.

علی علیه السلام آن دیگ را بادست گرفت، نتوانست بردارد. فاطمه علیه السلام وی را بر این کار یاری رساند تا اینکه آن را بیرون آوردند و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله نهادند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیه السلام درآمد و پرسید: دخترم، این غذا از کجا برایت فراهم آمد؟

فاطمه علیه السلام فرمود: پدرم، این روزی از نزد خداست «خدا به هر که خواهد، بی حساب روزی می‌دهد».

رسول خدا ﷺ فرمود: سپاس خدای را که از دنیا نرفتم تا اینکه در دخترم آنچه را که زکریّا در مریم (دختر عمران) دید، نگریستم.

فاطمه علیها السلام پرسید: پدرم، من بهترم یا مریم؟

رسول خدا ﷺ فرمود: تو در میان قوم خود بهترینی و مریم در میان قوم خودش برترین بود.

[نکته]

می‌گویم: این سخن پیامبر ﷺ با اخباری ناساز نمی‌باشد که بیان می‌دارند مریم، بانوی زنان عالم خویش بود و فاطمه زهرا علیها السلام سرور زنان همه جهانیان است، بلکه این دو عبارت، به یک معنایند.

زیرا قوم مریم، قوم خاصی بود، اما قوم فاطمه علیها السلام همه اولین و آخرین را در برمی‌گیرد (چنان که اخبار صحیح و معتبر بر آن دلالت دارد).

سخن امام صادق علیه السلام را - که اندکی پیش گذشت - به یادآور که فرمود: «وهي الصديقة الكبرى، وعلى معرفتها دارت القرون الأولى؛»^(۱) فاطمه صدیقه کبراست و قرون اولی بر معرفت آن، بانو چرخید.

نیز این سخن خدای متعال را که فرمود: ﴿إِنَّهَا لَاحِدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾؛^(۲) آن، یکی از پدیده‌های بزرگ هشدار برای آدمی است.

مقصود از این آیه، فاطمه علیها السلام است. حدیث آن، در قسم اول کتاب گذشت.

بَشَر، لفظ عامی است، آدم و کسان بعد او را - تا روز قیامت - شامل می‌شود (پس نیک بیندیش و استوار باش).

۱. امالی طوسی: ۶۶۸؛ بحار الأنوار ۴۳: ۱۰۵.

۲. سورة مدثر (۷۴) آیات ۳۵ و ۳۶.

پیامبر ﷺ در این حدیث، به خاطر مصالح و اسرار بی شماری، به این عبارت - که در ظاهر متشابه است - تعبیر آورد.

آنان ﷺ در عبارات، ملاحظات را در نظر دارند که به اسباب آنها پی نمی برد مگر کسی که دارای حسّی لطیف و ذهنی روشن باشد و بتواند متشابهات را به محکّمات بازگرداند.

حدیث (۱۸)

کرامتی از جانب خدای متعال برای فاطمه ﷺ هنگامی که پیامبر ﷺ

به قطع دستِ دزد فرمان داد

مناقب آلِ ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب ﷺ.

از صحیح دارقطنی روایت است که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَطْعِ لِصٍّ.

فَقَالَ اللَّصُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدَّمْتُ فِي الْإِسْلَامِ وَتَأْمَرُهُ بِالْقَطْعِ؟

فَقَالَ: لَوْ كَانَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةً.

فَحَزَنْتُ، فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ بِقَوْلِهِ: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾.^(۱)

فَحَزَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَنَزَلَ: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾.^(۲)

فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ ذَلِكَ، فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ وَقَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ حَزَنْتُ مِنْ قَوْلِكَ، فَهَذِهِ الْآيَاتُ لِمُوَافَقَتِهَا لِتَرْضَى؛^(۳)

رسول خدا ﷺ امر کرد دست دزدی را قطع کنند.

۱. سورة زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۲. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۲۲.

۳. مناقب آل ابی طالب ۳: ۳۲۴؛ بحار الأنوار ۴۳: ۴۳ - ۴۴، حدیث ۴۳.

آن دزد گفت: ای رسول خدا، دستم را در راه اسلام پیشکش کردم، تو امر می‌کنی آن را ببرند!

پیامبر ﷺ فرمود: حتی اگر دخترم فاطمه هم بود [و دزدی می‌کرد، دستش را می‌بریدم].

از این سخن، فاطمه دل‌گیر شد. جبرئیل این آیه را آورد: «اگر شرک بورزی، عملت هیچ و پوچ می‌شود».

رسول خدا ﷺ در اندوه فرو رفت، این آیه نازل شد: «اگر در آسمان و زمین دو خدا وجود می‌داشت، آسمان و زمین تباه می‌گشت».

پیامبر ﷺ از این کار در شگفت ماند، جبرئیل فرود آمد و گفت: فاطمه از سخن تو غمگین شد، این آیات - در همدردی با وی - فرود آمد تا دل وی به دست آید و خرسند شود.

حدیث (۱۹)

به دنیا آوردن حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن و حسین را از ران راست

و دو دخترش را از ران چپ

الهدایة الکبریٰ، اثر حسین بن حمّدان حُصَینی .

حسین بن حمّدان، از رجالش روایت می‌کند که:

إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ وَلَدَتْ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ مِنْ فَخْذِهَا الْأَيْمَنِ، وَزَيْنَبَ وَأُمَّ كُلُّهُمَا مِنْ فَخْذِهَا الْأَيْسَرِ؛^(۱)

۱. الهدایة الکبریٰ: ۱۸۰.

فاطمه علیها السلام حسن و حسین علیهما السلام را از ران راستش، و زینب و اُمّ کلثوم را از ران چپش به دنیا آورد.

حدیث (۲۰)

ظهور نور دندان‌های پیشین فاطمه برای اهل بهشت

بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

روایت است از سعید حفاظ دیلمی، به اسنادش از انس که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ، وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ يُعَذِّبُونَ، إِذَا لَأَهْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ سَاطِعٌ.

فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا هَذَا النُّورُ؟ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ أَطْلَعَ فَنَظَرَ إِلَيْنَا! فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانٌ: لَا، وَلَكِنْ عَلَيَّ مَازَحَ فَاطِمَةَ فَتَبَسَّمتُ، فَأَضَاءَ ذَلِكَ النُّورُ مِنْ ثَنَائِهَا؛^(۱)

انس می‌گوید: در همان هنگام که اهل بهشت در بهشت از نعمت‌ها بهره می‌برند و اهل دوزخ در جهنم عذاب می‌کشند، ناگهان برای اهل بهشت نوری می‌درخشد.

بعضی از آنها از بعض دیگر می‌پرسند: این نور چه بود؟ شاید پروردگار عزّت سرک کشید و بر ما نگریست!

رضوان به آنها می‌گوید: چنین نیست. علی با فاطمه مزاح کرد، فاطمه با تبسم خندید. این نور از دندان‌های پیشین او تابید.

۱. بحار الأنوار ۴۳: ۷۵.

[یاد آوری]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: بعضی از اخبار این باب، به ظاهر در معجزات داخل نبود، لیکن از آنجا که از طرائف اخبار به شمار می‌رفت، حیفم آمد که در مثل این کتاب - که در بر دارنده بسیاری از اخبار طریف است - از دستم بیرون رود.

از این رو، از شرطی که در اوّل کتاب ذکر شد، بیرون آمدم. افزون بر این، آن شرط ما از باب التزام به امر غیر الزامی بود. از این رو، باکی نداریم که گهگاه از آن خارج شویم.

و صلوات خدا بر بانوی زنان، انسان فرشته سان، دوشیزه پاک دامن، فاطمه زهرا، و صلوات و سلام فراوان خدا بر پدرش و شوهرش و فرزندانش باد.

باب

معجزات امام پرهیزکار ؛

پاک ، نیک ، پیراسته ؛

امام حسن مجتبی

(صلوات خدا بر او باد)

حدیث (۲۱)^(۱)

اجابت کله آهوان به ندای امام حسن علیه السلام و نزول نور از آسمان

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

ابو جعفر، محمد بن جریر طبری شیعی روایت می‌کند از سفیان، از پدرش، از سلیمان بن مهران آغمش، از ابو بَرِیده، از محمد بن حِجَارَه که گفت:
رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَدْ مَرَّتْ بِهِ صَرِيْمَةٌ مِنَ الظُّبَاءِ، فَصَاحَ بِهِنَّ فَأَجَابَتْهُ
كُلُّهَا بِالتَّلْبِيَةِ، حَتَّى ذَهَبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَقُلْنَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا وَحْشٌ، فَأَرَنَا آيَةً مِنَ السَّمَاءِ.
فَأَوْمَأَ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتِ الْأَبْوَابُ وَنَزَلَ نُورٌ حَتَّى أَحَاطَ بِدُورِ الْمَدِينَةِ،
وَنَزَلَتْ الدُّوْرُ حَتَّى كَادَتْ أَنْ تَخْرُبَ.
فَقُلْنَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، رُدَّهَا.

فَقَالَ: نَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ، وَنَحْنُ النُّورُ بَيْنَ الرُّوحَانِيِّينَ، تَنْوَرُ^(۲) بِنُورِ
اللَّهِ وَنَتَرَوُّحُ بِرُوحِهِ، فِينَا مَسْكَنُهُ وَإِلَيْنَا مَعْدِنُهُ، الْآخِرُ مِنَّا كَالْأَوَّلِ وَالْأَوَّلُ مِنَّا
كَالْآخِرِ؛^(۳)

۱. عدد احادیث، به همان ترتیب سابق است (مؤلف رحمته الله).

۲. در مآخذ، «تَنَوَّرُ» ضبط است.

۳. دلائل الإمامه: ۱۶۸ - ۱۶۹، حدیث ۸۲؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۶ - ۲۳۷، حدیث ۸۵۷.

محمد بن حِجَارَه می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که گله‌ای از آهوان از کنارش گذشت. امام علیه السلام آنها را صدا زد، همه آهوان لبیک گویان او را اجابت کردند و به حضورش آمدند.

گفتیم: ای فرزند رسول خدا، این آیت، وحوش‌اند. آیتی از آسمان به ما بنمایان.

امام علیه السلام سوی آسمان اشاره کرد، درهای آسمان گشوده شد و چنان نوری فرود آمد که خانه‌های مدینه را در بر گرفت و خانه‌ها لرزیدند و نزدیک بود ویران شوند.

گفتیم: ای فرزند رسول خدا، آن را بازگردان.

امام علیه السلام فرمود: ماییم اولین و ماییم آخرین و ماییم نور میان روحانیان، نور خدا در ما می‌درخشد و روح خدا در ما می‌دمد؛ مسکن نور خدا در دل ما و معدن نورش نزد ماست، نفر آخر ما به نفر اول ما شباهت دارد، و نفر اول ما به نفر آخر ما می‌ماند.

حدیث (۲۲)

نمایاندن دریاها و کشتی‌ها زیر زمین، و گرفتن ماهی از دریا

و دادن آن به یکی از اصحاب

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

طبری رحمته الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان، از پدرش، از

أَعْمَش، از مروان، از جابر که گفت:

قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَحَبُّ أَنْ تُرِيَنِي مُعْجَزَةً نَتَحَدَّثُ بِهَا عَنْكَ، وَنَحْنُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَضْرَبَ بِرِجْلِهِ الْأَرْضَ حَتَّى أَرَانِي الْبُحُورَ وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ السُّفُنِ، ثُمَّ تَنَاولَ سَمَكًا فَأَعْطَانِيهِ.

فَقُلْتُ لِابْنِي مُحَمَّدٍ: احْمِلْ إِلَى الْمَنْزِلِ، فَحَمَلْنَا فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثَلَاثًا: ^(۱)

جابر می گوید: در مسجد رسول خدا صلى الله عليه وآله بودیم، به حسن بن علی عليه السلام گفتم: دوست دارم معجزه‌ای را نشانم دهی که آن را از تو حدیث کنم.

امام عليه السلام با پایش به زمین زد، دریاها و کشتی‌ها را - که در آن حرکت می‌کرد - به من نمایاند، سپس یک ماهی را گرفت و به من داد.

به پسر، محمد گفتم: این ماهی را به منزل ببر. آن را به منزل بردیم و سه روز از آن می‌خوردیم.

حدیث (۲۳)

خانه کعبه را به هوا بلند کردن

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

از سُفیان، از پدرش، از أَعْمَش، از قاسم بن ابراهیم کلابی، از زَید بن أَرْقَم روایت است که گفت:

كُنْتُ بِمَكَّةَ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بِهَا، فَسَأَلْنَاهُ أَنْ يَرِيَنَا مُعْجَزَةً نَتَحَدَّثُ بِهَا عِنْدَنَا بِالْكُوفَةِ.

فَرَأَيْنَهُ وَقَدْ تَكَلَّمَ وَرَفَعَ الْبَيْتَ حَتَّى عَلَا فِي الْهَوَاءِ.

۱. دلائل الإمامه: ۱۶۹، حدیث ۸۳؛ نوادر المعجزات: ۲۳۲، حدیث ۶۷.

وَأَهْلُ مَكَّةَ يَوْمَئِذٍ غَافِلُونَ يُكْبَرُونَ؛ ^(۱) فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: سَاحِرٌ، وَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: أُعْجُوبَةٌ مِنْهُ!

قَالَ: فَجَاءَ خَلْقٌ كَثِيرٌ تَحْتَ الْبَيْتِ وَالْبَيْتُ فِي الْهَوَاءِ ثُمَّ رَدَّهُ؛ ^(۲)

زید بن ارقم می‌گوید: در مکه بودم و حسن بن علی در این شهر به سر می‌برد. از او خواستیم معجزه‌ای را به ما بنمایاند که در کوفه - نزد خود - آن را حدیث کنیم.

دیدم آن حضرت کلامی گفت و کعبه به هوا رفت.

در آن زمان، اهل مکه غافل بودند و گزاف می‌بافتند؛ یکی می‌گفت: وی جادوگر است، دیگری این کار را اُعجوبه‌ای از آن حضرت می‌داند. می‌گوید: در حالی که خانه کعبه در هوا بود، خلق فراوانی زیر کعبه آمدند، سپس امام علیه السلام آن را به جایش بازگرداند.

حدیث (۲۴)

فرود آمدن سفره غذا و قندیل‌هایی از آسمان سوی آن حضرت

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

از ابو محمد سفیان روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد و کعبه گفت: برای ما حدیث کرد اَعْمَش، گفت: برای ما حدیث کرد ابو موسی، گفت: برای ما حدیث کرد قَبِیصَةَ بنِ ایاس، گفت:

كُنْتُ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ صَائِمٌ وَنَحْنُ نَسِيرُ مَعَهُ إِلَى الشَّامِ، وَلَيْسَ مَعَهُ

۱. این واژه، در مآخذ، به صورت «مُنْكَرُونَ»، «مُكَبَّرُونَ» ضبط است.

۲. دلائل الإمامة: ۱۶۹، حدیث ۸۴؛ نوادر المعجزات: ۲۳۲ - ۲۳۳، حدیث ۶۸.

زَادَ وَلَا مَاءَ وَلَا شَيْءٌ، إِلَّا مَا هُوَ عَلَيْهِ رَاكِبٌ، فَلَمَّا غَارَ ^(۱) الشَّقُّ وَصَلَّى الْعِشَاءَ،
فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَعُلِقَ فِيهَا الْقَنَادِيلُ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ وَمَعَهُمُ الْمَوَائِدُ وَالْفَوَاكِهُ
وَطُسُوتٌ وَأَبَارِيقُ وَمَوَائِدُ تُنْصَبُ، وَنَحْنُ سَبْعُونَ رَجُلًا فَنَقِلُ ^(۲) مِنْ كُلِّ حَارٍّ وَبَارِدٍ
حَتَّى امْتَلَأْنَا وَامْتَلَأَ، ثُمَّ رُفِعَتْ عَلَى هَيْئَتِهَا لَمْ تَنْقُصْ؛ ^(۳)

قیصه بن یاس می گوید: در حالی که حسن بن علی علیه السلام روزه داشت،
همراهش بودم، با او به شام می رفتیم و هیچ چیزی (زاد و توشه و آب و...) با
خود نداشت جز مرکبی که بر آن سوار بود. چون شفق (سرخ غروب) فرو
رفت و نماز عشا را گزارد، درهای آسمان گشوده شد و قندیل هایی در آن آویزان
گشت و فرشتگان فرود آمدند. سفره های غذا، میوه ها، طشت ها، آبریزها را به
همراه داشتند. سفره ها چیده می شد، و ما که هفتاد نفر بودیم از هر سرد و گرمی
می خوردیم تا اینکه ما سیر شدیم و آن حضرت هم سیر شد سپس آنها - بی آنکه
کم و کاست شوند - بالا رفتند.

حدیث (۲۵)

لبیک نخل به درخواست امام حسن علیه السلام

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمه الله.

روایت است از ابو محمد، عبدالله بن محمد بلوی (سپس انصاری) گفت:
عمارة بن زید گفت: شنیدم ابراهیم بن سعد می گفت: شنیدم محمد بن اسحاق
می گفت:

۱. در مأخذ، «غاب» ضبط است.

۲. در نسخه چایی «دلائل الإمامه» واژه «فَأَكَلْنَا» ضبط است.

۳. دلائل الإمامه: ۱۶۷، حدیث ۷۹؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۵، حدیث ۸۵۴.

كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ طِفْلَيْنِ يَلْعَبَانِ، فَرَأَيْتُ وَقَدْ صَاحَ بِنَخْلَةٍ فَأَجَابَتْهُ بِالتَّلْبِيَةِ
وَسَعَتْ إِلَيْهِ كَمَا يَسْعَى الْوَلَدُ إِلَى وَالِدِهِ؛^(١)

محمد بن إسحاق می گوید: حسن و حسین، کودک بودند و بازی می کردند.
دیدم حسن درخت نخلی را صدا زد، آن درخت لَبَّیک گویان آن حضرت را
اجابت کرد و چنان که فرزند به طرف پدرش می شتابد، سویی شتافت.

حدیث (۲۶)

سایه انداختن پرندگان بر سر آن حضرت و گوش به فرمانی آنها

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد، عبدالله بن محمد، گفت: برای ما حدیث کرد سَلَمَةُ
بن محمد، گفت: به ما خبر داد محمد بن علی جاشی، گفت: برای ما حدیث کرد
ابراهیم بن سعد، از ابو عَرُوبَه، از ابو سعید خُدَری، گفت:
رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَهُوَ طِفْلٌ وَالطَّيْرُ تُظِلُّهُ، وَرَأَيْتُهُ يَدْعُو الطَّيْرَ وَالطَّيْرُ
تُجِيبُهُ؛^(۲)

ابو سعید خُدَری می گوید: حسن بن علی را در کودکی دیدم که پرنده بر
سرش سایه می انداخت. وی پرنده را فرا می خواند و پرنده او را اجابت می کرد.

حدیث (۲۷)

بالا رفتن امام حسن علیه السلام به آسمان

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

۱. دلائل الإمامة: ۱۶۴ - ۱۶۵، حدیث ۷۳؛ مدينة المعاجز ۳: ۲۳۱، حدیث ۸۴۸.

۲. دلائل الإمامة: ۱۶۶، حدیث ۷۵؛ مدينة المعاجز ۳: ۲۳۲، حدیث ۸۵۰.

طبری رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد ابو محمد، گفت: برای ما حدیث کرد وکیع از اعمش، از مروان، از جابر که گفت:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَقَدْ عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَغَابَ فِي السَّمَاءِ، فَأَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا ثُمَّ نَزَلَ بَعْدَ ثَلَاثٍ، وَعَلَيْهِ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ، فَقَالَ: بِرُوحِ آبَائِي نَلْتُ مَا نَلْتُ؛ ^(۱)
 جابر می‌گوید: حسن بن علی عليه السلام را دیدم که در هوا بالا رفت و در آسمان ناپدید شد. سه روز در آسمان ماند، سپس با سکینه و وقار پایین آمد، فرمود: به روح پدرانم سوگند، به آنچه می‌خواستم دست یافتم. ^(۲)

حدیث (۲۸)

شکافتن زمین و نمایاندن معاویه و عمرو بن عاص را برای

بعضی از اصحاب

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمه الله.

روایت است از ابو محمد، گفت: برای ما حدیث کرد عماره بن زید، گفت: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن سعد، گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن جریر، گفت: ثقیف بکاء خبر داد، گفت:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ مُعَاوِيَةَ، وَقَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَذِلَّ الْمُؤْمِنِينَ!

فَقَالَ: مَهْ، مَا كُنْتُ مُذِلَّهُمْ، أَنَا مُعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْإِبْقَاءَ عَلَيْهِمْ.
 ثُمَّ ضَرَبَ بِرِجْلِهِ فِي فِسْطَاطِهِ فَإِذَا إِنَّا فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ، وَقَدْ خَرَقَ إِلَى دِمَشَقَ

۱. دلائل الإمامه: ۱۶۶، حدیث ۷۶؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۲ - ۲۳۳، حدیث ۸۵۱.

۲. یعنی به چیزهایی (امور عظیمی) دست یافتم (اقبال نیا).

وَمَضَى حَتَّى رَأَيْنَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ بِمِصْرَ وَمُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ .
 فَقَالَ: لَوْ شِئْتُ لَنَزَعْتُهُمَا، وَلَكِنْ، هَاهُ هَاهُ، قَدْ مَضَى مُحَمَّدٌ ﷺ عَلَى مِنْهَاجٍ،
 وَعَلَى ﷺ عَلَى مِنْهَاجٍ، وَأَنَا لَا أَخَالِفُهُمَا، لَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنِّي؛^(۱)
 ثَقِيف بَكَّاء می گوید: حسن بن علی ﷺ را هنگامی که از نزد معاویه باز آمد
 دیدم. حُجر بن عدی بر او درآمد و گفت: سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!
 امام ﷺ فرمود: آرام باش، آنان را ذلیل نساختم، من عزت بخش مؤمنانم،
 خواستم باقی بمانند.

سپس آن حضرت با پا به خیمه اش زد، ناگهان خود را در بیرون کوفه یافتیم،
 تا دمشق زمین باز شد تا آنجا که عَمْرُو بن عاص را در «مصر» و معاویه را در
 «دمشق» دیدیم.

فرمود: اگر بخواهم آن دو را برکنار می سازم، لیکن هان! بدان که محمد ﷺ و
 علی ﷺ راه و روشی را در پیش گرفتند و من با آن دو مخالفت نمی ورزم، این کار
 از من بر نمی آید.

حدیث (۲۹)

بیرون آوردن عسل از صخره

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد سفیان، از پدرش، گفت: به ما خبر داد أعمش، از
 کثیر، از سلمه،^(۳) گفت:

۱. دلائل الإمامة: ۱۶۶، حدیث ۷۷؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۳ - ۲۳۴، حدیث ۸۵۲.

۲. در مآخذ، «کثیر بن سلمه» ضبط است.

رَأَيْتُ الْحَسَنَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْرَجَ مِنْ صَخْرَةٍ عَسَلًا مَازِيًا، فَاتَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَخْبَرْتُهُ.

قَالَ: أَتُنْكِرُونَ لَابْنِي هَذَا؟! إِنَّهُ سَيِّدٌ وَسَيُصْلِحُ بَيْنَ الْفِتْنَيْنِ وَتُطِيعُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ فِي سَمَائِهِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ فِي أَرْضِهِ؛^(۱)

کثیر بن سلمه می گوید: در زمان حیات رسول خدا ﷺ حسن علیه السلام را دیدم که از یک صخره، عسلی سفید بیرون آورد. نزد رسول خدا ﷺ آمدم و ماجرا را به آن حضرت خبر دادم.

فرمود: آیا این کار را از فرزندم بر نمی تابید؟! او آقاست، میان دو گروه صلح برقرار خواهد ساخت و اهل آسمان - در آسمان - و اهل زمین (در زمین) او را فرمان می برند.

حدیث (۳۰)

فرود آوردن باران و تگرگ و مروارید از آسمان و چیدن ستاره ها از آسمان سپس رها کردن آنها به مکانشان

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد سفیان، از پدرش، از اعمش، از ابراهیم، از منصور، گفت:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَقَدْ خَرَجَ مَعَ قَوْمٍ يَسْتَسْقُونَ. فَقَالَ لِلنَّاسِ: أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ: الْمَطَرُ أَمْ الْبَرْدُ أَمْ اللَّوْلُؤُ؟ فَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَحَبِّتَ.

۱. دلائل الإمامة: ۱۶۵، حدیث ۷۴؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۱، حدیث ۸۴۹.

فَقَالَ: عَلَى أَنْ لَا يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْكُمْ لِدُنْيَاهُ شَيْئاً.
فَأَتَاهُمْ بِالثَّلَاثِ، وَرَأَيْنَا يَأْخُذُ الْكَوَاكِبَ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ يَبْثُغُهَا، فَتَطِيرُ كَالْعَصَافِيرِ
إِلَى مَوَاضِعِهَا^(۱)؛^(۲)

منصور می‌گوید: حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام را در حالی که با قومی بیرون آمد - که باران می‌خواستند - دیدم. آن حضرت به مردم گفت: باران را بیشتر دوست دارید یا تگرگ یا مروارید را؟

آنان گفتند: ای فرزند رسول خدا، آنچه را تو دوست داری.
امام علیه السلام فرمود: بدین شرط که هیچ یک از شما برای دنیای خویش چیزی را برنگیرد.

آن حضرت، هر سه (باران، تگرگ، مروارید) را برای آنها آورد. دیدیم که از آسمان ستاره‌ها را می‌گرفت، سپس آنها را می‌پراکند. ستاره‌ها مانند گنجشک‌ها سوی مکان خویش پرواز می‌کردند.

حدیث (۳۱)

بلند کردن خانه کعبه و مسجد کوفه را به هوا

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمه الله.

روایت است از سفیان، از پدرش، از أَعْمَش، از سُوَيْد أَرْزَق، از سعد بن منقذ که گفت:

۱. در مأخذ، «مَوَاضِعُهَا» ضبط است.

۲. دلائل الإمامة: ۱۶۷، حدیث ۷۸؛ مدینة المعاجز ۳: ۲۳۴، حدیث ۸۵۳.

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ وَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ وَقَدْ رَفَعَ الْبَيْتَ - أَوْ قَالَ: حَوْلَهُ - فَتَعَجَّبْنَا مِنْهُ، فَكُنَّا نَحَدِّثُ وَلَا نُصَدِّقُ حَتَّى رَأَيْنَاهُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ بِالْكُوفَةِ، فَقُلْنَا لَهُ وَحَدَّثَنَا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَسْتَ فَعَلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ: لَوْ شِئْتُ لَحَوَّلْتُ مَسْجِدَكُمْ إِلَى فَمٍ بِقَمِهِ؛^(۱) وَهُوَ مُلْتَمَى النَّهْرَيْنِ: وَالنَّهْرِ الْأَعْلَى.^(۲)

فَقُلْنَا: افْعَلْ.

فَفَعَلَ ذَلِكَ، ثُمَّ رَدَّه.

فَكُنَّا نُصَدِّقُ بَعْدَ ذَلِكَ بِالْكُوفَةِ بِمُعْجَزَاتِهِ؛^(۳)

سعد بن منقذ می گوید: حسن بن علی علیه السلام را در مکه دیدم. سخنی را بر زبان آورد، خانه کعبه را [از زمین کند و به هوا] بالا برد (یا گفت: خانه کعبه را جابه جا کرد) از این کار او در شگفت ماندم، آن را حدیث می کردیم و تصدیق نمی شدیم تا اینکه آن حضرت را در مسجد اعظم کوفه دیدیم. ماجرا را حدیث کردیم و پرسیدیم: ای فرزند رسول خدا، آیا چنین و چنان نکردی؟ امام علیه السلام فرمود: اگر بنخواهم، همین مسجدتان را به دهانه «بَقَّة» [شهری کنار فرات] که محل تلاقی دو نهر (نهر فرات و نهر اعلا) است، انتقال می دهم.

۱. در نسخه، همین گونه ضبط است (مؤلف علیه السلام).

واژه «بقمه» در متن «مدینه المعاجز آمده است، در «دلائل الإمامه»، «بَقَّة» (نام شهری در کنار فرات) ضبط است. در «إثبات الهداه ۴: ۲۶، حدیث ۳۱ عبارت «إلى خم بقعة» آمده است.

۲. در مآخذ: «نهر الفرات والنهر الأعلى» ضبط است به نظر می رسد (در متن مؤلف) «نهر الفرات» از قلم افتاده است.

۳. دلائل الإمامة: ۱۶۹ - ۱۷۰، حدیث ۸۵؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۸ - ۲۳۹، حدیث ۸۶۰.

گفتیم: این کار را بکن.

آن حضرت این کار را انجام داد، سپس مسجد را سر جایش بازگرداند.
از آن پس، معجزاتی را که از آن حضرت بیان می‌داشتیم، مردم کوفه باور
می‌کردند.

حدیث (۳۲)

بیرون آوردن آب و غسل و شیر از گوشه مسجد

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد، عبدالله بن محمد و لیث بن محمد بن موسی
شیبانی، گفتند: به ما خبر داد ابراهیم بن کثیر بن [ابراهیم بن کثیر از (ظ)] محمد
بن جبرئیل، ^(۱) گفت:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَقَدْ اسْتَسْقَى مَاءً، فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ، ^(۲) فَاسْتَخْرَجَ
مِنْ سَارِيَةِ الْمَسْجِدِ مَاءً فَشَرِبَ وَسَقَى أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ شِئْتُ لَسَقَيْتُكُمْ لَبَنًا
وَعَسَلًا.

فَقُلْنَا: فَاسْقِنَا.

قَالَ: فَسَقَانَا - وَاللَّهِ - لَبَنًا وَعَسَلًا مِنْ سَارِيَةِ الْمَسْجِدِ مُقَابِلَ الرُّوْضَةِ الَّتِي فِيهَا قَبْرُ

فَاطِمَةَ عليها السلام؛ ^(۳)

۱. در مأخذ آمده است: ابراهیم بن کثیر از محمد بن جبرئیل.
۲. در «دلائل الإمامة» (نسخه چاپی) واژه «الرُّسُول» ضبط است. محقق در پی نوشت خاطرنشان
می‌سازد که در نسخه بدل، واژه «السُّؤَال» هست که به معنای «ما سألته» می‌باشد.
۳. دلائل الإمامة: ۱۷۰، حدیث ۸۶؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۳۹ - ۲۴۰، حدیث ۸۶۱.

محمد بن جبرئیل می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که آب خواست، شخصی که دنبال آب رفت، دیر کرد. امام علیه السلام از ستون مسجد آب بیرون آورد و آن حضرت و اصحابش آشامیدند، سپس فرمود: اگر بخوایم [از همین جا] به شما شیر و عسل می‌آشامانم.

گفتیم: بیاشامانمان.

می‌گوید: به خدا سوگند، آن حضرت از پایه مسجد پیامبر (مقابل روضه‌ای که قبر فاطمه علیها السلام در آن هست) ما را شیر و عسل نوشاند.

حدیث (۳۳)

باد را به دست گرفتن و آن را به هر جای دل‌خواه فرستادن

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد سفیان، از وکیع، از اعمش، از سهل، از ابو اسحاق، از کدیر بن ابی کدیر که گفت:

شَهِدْتُ الْحَسْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَهُوَ يَأْخُذُ الرِّيحَ فَيَحْبِسُهَا فِي كَفِّهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَيْنَ تَرِيدُونَ أَنْ أُرْسِلَهَا؟ نَحْوُ^(۱) بَيْتِ فُلَانٍ وَفُلَانٍ؟ فَيُرْسِلَهَا ثُمَّ يَدْعُوهَا فَتَرْجِعُ؛^(۲)

ابن ابی کدیر می‌گوید: حسن بن علی علیه السلام را دیدم که باد را می‌گرفت و در کف دست نگه می‌داشت، سپس می‌فرمود: می‌خواهید آن را کجا بفرستم؟ [می‌گفتند:] به خانه فلانی و فلان کس! امام علیه السلام آن را می‌فرستاد، سپس فرایش می‌خواند و باد، بازمی‌گشت.

۱. در مآخذ آمده است: فَيَقُولُونَ: نَحْوُ

۲. دلائل الإمامة: ۱۷۱، حدیث ۸۸؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۴۰ - ۲۴۱، حدیث ۸۶۳.

حدیث (۳۴)

خبر دادن از [اوصاف] گوساله در شکم گاو

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

روایت است از ابو محمد، عبدالله بن محمد بلوی، گفت: برای ما حدیث کرد
عمار بن زید مدنی، گفت: برایم حدیث کرد ابراهیم بن سعد و محمد بن مسعر
(هر دو) از محمد بن اسحاق (صاحب «المغازی») گفت: عمویش عطاء بن یسار
روایت کرد از عبدالله بن عباس که گفت:

مَرَّتْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بَقَرَةٌ، فَقَالَ هَذِهِ حُبْلَى بِعِجْلَةٍ أَنْثَى، لَهَا غُرَّةٌ فِي
جَبْهَتِهَا وَرَأْسٌ ذَنْبُهَا أَيْضٌ.

فَانْطَلَقْنَا مَعَ الْقَصَابِ حَتَّى ذَبَحَهَا فَوَجَدْنَا الْعِجْلَةَ كَمَا وَصَفَ عَلَى صُورَتِهَا.
فَقُلْنَا: أَوْلَيْسَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾، ^(۱) فَكَيْفَ
عَلِمَتْ؟

فَقَالَ: إِنَّا نَعْلَمُ الْمَكْتُونَ وَالْمَخْزُونِ الَّذِي لَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ غَيْرَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ؛ ^(۲)

ابن عباس می گوید: گاوی از پیش حسن بن علی علیه السلام عبور کرد، فرمود: این
گاو به گوساله ای پیشانی سفید آستن است که سر دُم آن سفید است!
به همراه قصاب رفتیم تا اینکه قصاب آن را کشت. گوساله را به همان
صورتی که امام علیه السلام وصف کرد، یافتیم.

۱. سورة لقمان (۳۱) آیه ۳۴.

۲. دلائل الإمامة: ۱۷۱، حدیث ۸۹؛ مدينة المعاجز ۳: ۲۴۱، حدیث ۸۶۴.

به امام علی (علیه السلام) گفتیم: مگر نه این است که خدای عزوجل می فرماید: «خدا می داند در آرحام چیست»، چگونه بدان پی بُردی؟
فرمود: ما مکنون و مخزونی را که فرشته مقرب و پیامبر مُرسل بدان آگاهی ندارد (مگر محمد و ذریه اش علیهم السلام) می دانیم.

حدیث (۳۵)

بیرون آوردن آب و غذا از صخره

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی (رحمه الله).

روایت است از سُفیان، از وَکیع، از أَعْمَش، از قُدّامة بن رافع، از ابو الأَحْوص (غلامِ اُمِّ سَلَمَه) که گفت:

إِنِّي مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَرَفَاتٍ وَمَعَهُ قَضِيبٌ وَأَجْرَاءُ يَحْرُثُونَ، فَكُلَّمَا هَمُّوا بِالْمَاءِ (أَوْ حِينَ عَلِمَ) يَضْرِبُ بِقَضِيبِهِ إِلَى الصَّخْرَةِ فَيُنْبَعُ لَهُمُ الْمَاءُ وَيَسْتَخْرِجُ لَهُمْ طَعَامًا^{(۱)؛ (۲)}

ابو الأحوص می گوید: در عرفات با حسن علی (علیه السلام) بودم. آن حضرت چوبی به همراه داشت، و کارگران کشت می کردند. هرگاه آنها آب می خواستند (یا هنگامی که آن حضرت به خواست آنان پی می برد) با چوبش به صخره می زد، برای آنها [از صخره] آب جاری می ساخت و خوراک بیرون می آورد.

-
۱. ابن ضبط تا حدودی با متن «مدینه المعاجز» مطابق است. در «دلائل الإمامة» عبارت بدین گونه است: ... فَكُلَّمَا هَمُّوا بِالْمَاءِ، أَجْبَلْ عَلَيْهِمْ، فَضْرَبَ ... فَنَبَعَ ... وَاسْتَخْرِجَ
عین ضبط «مدینه المعاجز» بدین گونه است: ... أَوْ حِينَ عَلِمَ هَمُّهُمْ يَضْرِبُ ... وَاسْتَخْرِجَ
 ۲. دلائل الإمامة: ۱۷۱ - ۱۷۲، حدیث ۹۱؛ مدینه المعاجز ۳: ۲۴۲، حدیث ۸۶۶.

می‌گویم: این ماجرا، نظیر این سخن خدای متعال است که به موسی بن عمران فرمود: ﴿أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ﴾^(۱) با عصایت به سنگ بزن....

حدیث (۳۶)

زنده ساختن مرده

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

طبری رحمته الله می‌گوید: علی بن ابی حمزه روایت می‌کند از علی بن مَعْمَر، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام که فرمود:
جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام فَقَالُوا لَهُ: أَرَأَيْتَ مَا عِنْدَكَ مِنْ عَجَائِبِ أَيْيِكَ الَّتِي كَانَ يُرِينَاهَا.

قَالَ: وَتُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ؟

قَالَ كُلُّهُمْ: نَعَمْ نُؤْمِنُ بِهِ وَاللَّهِ.

قَالَ: فَأَخْبِنِي لَهُمْ مَيْتًا يَأْذَنُ اللَّهُ تَعَالَى.

فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَّهُ كَانَ يُرِينَا مِثْلَ هَذَا كَثِيرًا؛^(۲)

مردم پیش حسن علیه السلام آمدند، گفتند: از شگفتی‌هایی که پدرت به ما

می‌نمایاند، نشانمان ده.

امام علیه السلام فرمود: به آن ایمان می‌آورید؟

همه گفتند: به خدا سوگند، آری، به آن ایمان می‌آوریم.

می‌فرماید: آن حضرت - به اذن خدای متعال - مرده‌ای را زنده ساخت.

۱. سورة بقره (۲) آیه ۶۰؛ سورة اعراف (۷) آیه ۱۶۰.

۲. دلائل الإمامة: ۱۷۳ - ۱۷۴، حدیث ۹۴؛ مدينة المعاجز ۳: ۲۴۴، حدیث ۸۶۸.

همه گفتند: شهادت می دهیم که تو فرزند امیرالمؤمنینی، آن حضرت مانند این کار را فراوان به ما نشان می داد.

حدیث (۳۷)

نشان دادن امیرالمؤمنین را در پشت پرده

از کتاب النجوم، اثر سید جلیل، علی بن طاووس رحمته الله.

روایت است از کتاب «مولد النبى ومولد الأوصياء» تألیف شیخ مفید رحمته الله، به اسنادش به جابر از امام باقر رحمته الله که فرمود:

جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رحمته الله فَقَالُوا: أَرَنَا مِنْ عَجَائِبِ أَيْمَاتِ الَّتِي كَانَ يُرِينَاهَا.

فَقَالَ وَتُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ؟

قَالُوا: نَعَمْ نُؤْمِنُ وَاللَّهِ بِذَلِكَ.

قَالَ: أَلَيْسَ تَعْرِفُونَ أَبِي؟

قَالُوا جَمِيعًا: بَلَى نَعْرِفُهُ.

فَرَفَعَ لَهُمْ جَانِبَ السَّرِّ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ رحمته الله قَاعِدٌ، فَقَالَ: تَعْرِفُونَهُ؟

قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَنَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ حَقًّا وَالْإِمَامُ مِنْ

بَعْدِهِ، وَلَقَدْ أَرَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ مَوْتِهِ كَمَا أَرَى أَبُوكَ أَبَا بَكْرٍ رَسُولَ اللَّهِ فِي مَسْجِدِ قُبَا بَعْدَ مَوْتِهِ.

فَقَالَ الْحَسَنُ رحمته الله: وَنَحْكُمُ! أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾. (۱)

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۵۴.

فَإِذَا كَانَ هَذَا نَزَلَ فِيمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا تَقُولُونَ فِينَا؟
قَالُوا: آمَنَّا وَصَدَّقْنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ^(۱)؛^(۲)

از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: مردمانی نزد حسن بن علی علیه السلام آمدند، گفتند: از عجایبی که پدرت به ما نشان می داد، ما را بنمایان.

امام علیه السلام فرمود: به آن ایمان می آورید؟

گفتند: آری، والله، به آن ایمان می آوریم.

فرمود: مگر نه این است که پدرم را می شناسید؟

همه گفتند: آری، او را می شناسیم.

امام علیه السلام کنار پرده را بالا زد، ناگهان دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا نشسته است!

حسن علیه السلام پرسید: او را می شناسید؟

همه شان گفتند: این شخص امیرالمؤمنین است. شهادت می دهیم که تو - به

راستی - ولی خدا و امام بعد از اوایی. امیرالمؤمنین را پس از مرگ به نمایندگی،

چنان که پدرت، رسول خدا را - پس از مرگ - در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد.

حسن علیه السلام فرمود: وای بر شما، آیا این سخن خدای متعال را نشنیدید که

فرمود: «به کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده نگویید! آنان زنده اند، لیکن

شما درک نمی کنید»؟!

اگر این سخن درباره کسی که در راه خدا کشته شد نازل گشت، درباره ما چه

می گوید؟!

گفتند: ای فرزند رسول خدا، ایمان آوردیم و باور کردیم.

۱. در «فرج المهموم» آمده است: قالوا: أَنْتُمْ أَفْضَلُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۲. بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۸-۳۲۹، حدیث ۸؛ فرج المهموم: ۲۲۴.

[یاد آوری]

می‌گویم: راوندی رحمته در «الخرائج» از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن محمد، از علی بن مَعْمَر، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که از نظر معنا با این روایت هماهنگ است ^(۱) جز اینکه در این روایت، زیادت‌هایی است که در آنجا وجود ندارد.

حدیث (۳۸)

خبر دادن به معاویه از عدد دانه‌های خرمای یک نخل

از کتاب النجوم، اثر علی بن طاووس رحمته.

ابن طاووس رحمته می‌گوید: در یک جزء کتاب، به خط محمد بن علی بن حسین بن مهزیار (که آن را در سال ۴۴۸ نوشته است) یافتیم.

بر پشت برگه‌ای که از آن این حدیث نقل شده است، این عبارت هست: آنچه از لفظ این حدیث مراد است، حدیث ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالوهاب، می‌باشد که در سال ۳۴۰ پیش ما آمد.

و اما متن حدیث این است: برای ما حدیث کرد ابو محمد، عبدالله بن محمد احمری (معروف به ابن داهر رازی) ^(۲) گفت: برایم حدیث کرد ابو جعفر، محمد بن علی صیرفی قرشی، ابو سُمَیْنَه، گفت: برایم حدیث کرد داود بن کثیر رقی، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُعَاوِيَةَ جَلَسَا بِالنُّخِيلَةِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ،

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۸۱۰، حدیث ۱۸.

۲. در «فرج المهموم»، «ابن داهر مرادی» ضبط است.

بَلَّغْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُصُ النَّخْلَ، فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ؟ فَإِنْ شِيعَتَكَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَا يَغْرُبُ عَنْكُمْ عِلْمُ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.
فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُصُ كَيْلًا وَأَنَا أَخْرُصُ عَدَدًا.
فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: كَمْ فِي هَذِهِ النَّخْلَةِ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: أَرْبَعَةُ آلَافٍ بُسْرَةٍ وَأَرْبَعُ بُسْرَاتٍ.
قَالَ السَّيِّدُ: وَوَجَدْتُ قَدْ انْقَطَعَ مِنَ الْمُخْتَصِرِ الْمَذْكُورِ كَلِمَاتٌ
فَوَجَدْتُهَا فِي رَوَايَةِ ابْنِ عِيَّاشٍ الْجَوْهَرِيِّ:
فَأَمَرَ مُعَاوِيَةَ بِهَا فَصَرِمَتْ وَعُدَّتْ، ^(۱) فَجَاءَتْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَثَلَاثُ
بُسْرَاتٍ.

ثُمَّ صَحَّ الْحَدِيثُ بِلَفْظِهَا:
فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ، فَنَظَرَ فَإِذَا فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بَنِ كَرِيزٍ
بُسْرَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ تَكْفُرُ لِأَخْبَرْتِكَ بِمَا تَعْمَلُهُ؛ وَذَلِكَ أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ فِي زَمَانٍ لَا يُكَذَّبُ، وَأَنْتَ تُكَذِّبُ وَتَقُولُ: مَتَى سَمِعَ مِنْ جَدِّهِ
عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ.

وَاللَّهُ لَتَدْعِيَنَّ زِيَادًا، وَلَتَقْتُلَنَّ حُجْرًا، وَلَتَحْمِلَنَّ إِلَيْكَ الرُّؤُوسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ.
فَادَّعَى زِيَادًا، وَقَتَلَ حُجْرًا، وَحُمِلَ إِلَيْهِ رَأْسُ عَمْرِو بْنِ الْحَقِيقِ الْخَزَاعِيِّ عليه السلام؛ ^(۲)
از امام صادق عليه السلام روایت است که فرمود: چون حسن بن علی با معاویه صلح

۱. در «فرج المهموم»، واژه «وعدت» نیست.

۲. بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۹ - ۳۳۰، حدیث ۹؛ فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم: ۲۲۵ - ۲۲۶.

کرد، در «تُخَيْلَه» با هم نشستند، معاویه گفت: ای ابو محمد، به من خبر رسیده است که رسول خدا ﷺ مقدار خرماهای نخل را تخمین می‌زد، آیا از آن، علمی نزد تو هست؟ شیعیان می‌پندارند علم چیزی در زمین و آسمان، از شما برکنار نمی‌ماند!

حسن رضی الله عنه فرمود: رسول خدا با کیل تخمین می‌زد و من با عدد این کار را می‌کنم.

معاویه پرسید: در این درخت نخل چند دانه خرما هست؟

حسن رضی الله عنه فرمود: چهار هزار و چهار عدد خرما.

سید می‌گوید: دریافتم که از این حدیث مختصر مذکور، کلماتی افتاده است، آنها را در روایت ابن عیّاش جوهری یافتم [آن کلمات، بدین گونه‌اند]:

معاویه دستور داد خرماها را ببرند و بشمارند، چهار هزار و سه خرما درآمد.

سپس سید حدیث را تصحیح می‌کند و لفظ آن را می‌آورد.

حسن رضی الله عنه فرمود: والله، دروغ نمی‌گویم و دروغ خبر داده نشدم. پس از واری، دریافتند یک دانه خرما، در دست عبدالله بن عامر بن کُریز است.

آن گاه امام رضی الله عنه فرمود: والله، بدان ای معاویه، اگر کفر نمی‌ورزیدی، به آنچه می‌کنی خبرت می‌دادم؛ چراکه رسول خدا ﷺ در زمانی به سر می‌برد که تکذیب نمی‌شد و تو تکذیب می‌کنی و می‌گویی: با وجود خُردسالی‌اش چگونه از جدّش حدیث شنید؟!

[ای معاویه] والله، ادّعا می‌کنی که زیاد فرزند ابوسفیان است، و حُجر را می‌کشی، و سرهایی از شهری به شهری سوی تو حمل می‌شود.
[دیری نپایید که] معاویه ادّعا کرد زیاد فرزند پدر اوست، و حُجر را به قتل رساند، و سر عمرو بن حَمِقْ خُزاعی رضی الله عنه پیش وی آورده شد.

حکایتی لطیف که میان پدرم و یکی از اهل علم روی داد

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: چون این حدیث را نوشتم، گفت و گوی جالبی را به یاد آوردم که میان پدرم رحمته الله و یکی از اهل علم روی داد. پدرم رحمته الله برای ما حدیث کرد که چون وارد تبریز شدم و در آن بعضی از مراتب ائمّه طاهرین را (که تا آن زمان مردم از آنان غافل بودند) نشر دادم، بعضی از کوتاه فکran بسیاری از آنها را انکار کردند تا آنجا که اختلاف میان من و آنها شیوع یافت و بدین جا که هست کشیده شد.

روزی یک از بزرگانِ مدّعی علم آنها بر من درآمد. فصل تابستان بود، زیر درختی را که در خانه مان بود فرش کردم، در آنجا نشستیم، در همان هنگام که سرگرم سخن بودیم، وی به من رو کرد و گفت: فلانی، در اینجا اَحَدی جز من و تو نیست، می‌خواهم چیزی را از تو پرسم.

گفتم: آن چیست؟

گفت: آیا این حرف راست است که تو می‌گویی امام علیه السلام همه چیز را می‌داند و علم چیزی از او برکنار نمی‌ماند؟

گفتم: آری.

پرسید: آیا بدین حرف اعتقاد داری؟

گفتم: آری.

وی به شدت تعجب کرد، سپس (با اشاره به درختی که زیر آن نشسته بودیم) پرسید: آیا معتقدی که - مثلاً - امام می‌داند در این درخت چند دانه میوه هست؟ پدرم علیه السلام می‌گفت: چون این سخن را از او شنیدم، خندیدم و گفتم: ای فلانی، چقدر این سؤال شبیه ماجرای است که میان حسن علیه السلام و معاویه رخ داد.

وی پرسید: آن ماجرا چه بود؟

این حدیث را برایش بیان کردم، سپس گفتم: جواب تو در این حدیث به رساترین وجه، هست.

پدرم گفت: چون وی این حدیث را از من شنید، شرمند و ساکت شد و چیزی را رد نکرد، سپس به آنچه در آن بودیم پرداختیم تا اینکه برخاست و رفت.

حدیث (۳۹)

دگرگون کردن آن حضرت مرد را به زن و زن را به مرد و خبر دادن از

زاد و ولد آن دو

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از کتاب «مؤنس الحزین» (اثر محمد فتال نیشابوری رحمته الله) به اسناد از عیسی بن

حسن، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي احْتِمَالِهِ الشَّدَائِدَ عَنْ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ كَلَاماً مَعْنَاهُ: لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَجَعَلَ الْعِرَاقَ شَاماً وَالشَّامَ عِرَاقاً، وَجَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَالرَّجُلَ امْرَأَةً.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: وَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْهَضِي، أَلَا تَسْتَحِينِ أَنْ تَقْعُدِي بَيْنَ الرَّجَالِ؟!
فَوَجَدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً.

ثُمَّ قَالَ: وَصَارَتْ عِيَالُكَ رَجُلًا، وَتَقَارِبُكَ وَتَحْمِلُ عَنْهَا وَتَلِدُ وَلَدًا خُشْيًا.
فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَجَاءَ إِلَيْهِ، فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى، فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى: ^(۱)

یک نفر به حسن بن علی علیه السلام درباره سختی هایی که از معاویه به جان می خورد
طعن زد. امام علیه السلام سخنی بدین معنا را بر زبان آورد: اگر خدای تعالی را بخوانم،
عراق را شام و شام را عراق قرار می دهد، و زن را مرد و مرد را زن می سازد.

شامی گفت: چه کسی این قدرت را دارد؟

امام علیه السلام فرمود: برخیز، آیا حیا نمی کنی که میان مردان می نشینی؟!
آن مرد، خود را زن یافت!

سپس امام علیه السلام فرمود: زنت، مرد شد و با تو می آمیزد و فرزند خنثایی به دنیا
می آوری.

همان گونه شد که امام علیه السلام فرمود.

آن زن و مرد، توبه کردند و پیش امام علیه السلام آمدند [که دعا کند آن دو به حالت
اول برگردند] آن حضرت در درگاه خدا دعا کرد و آن دو به حالت نخست
بازگشتند.

۱. مناقب آل ابی طالب ۴: ۸-۹؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۷.

حدیث (۴۰)

زمین به امر امام حسن علیه السلام شکافت و جابر رسول خدا و امیرالمؤمنین
و جعفر و حمزه را دید و آنان با جابر سخن گفتند
مدینه المعجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» از جابر بن عبدالله روایت است که گفت:
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ؛ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ فِيهِمْ
الْأَعَاجِبُ.

ثُمَّ أَنشَأَ يُحَدِّثُ، فَقَالَ: إِنَّ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَتَوْا مَقْبِرَةَ لَهُمْ، فَقَالُوا: لَوْ
صَلَّيْنَا فَدَعَوْنَا اللَّهَ تَعَالَى فَأَخْرَجَ لَنَا رَجُلًا مِمَّنْ مَاتَ نَسْأَلُهُ عَنِ الْمَوْتِ.

فَفَعَلُوا، فَبَيَّنَّا لَهُمْ كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ رَأْسُ مِنْ قَبْرِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ، فَقَالَ: يَا
هُؤُلَاءِ، مَا أَرَدْتُمْ مِنِّي، لَقَدْ مِتُّ مُنْذُ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ مَا سَكَنْتُ مَرَارَةَ الْمَوْتِ عَنِّي حَتَّى
كَانَ الْآنَ، فَادْعُوا اللَّهَ أَنْ يُعِيدَنِي كَمَا كُنْتُ.

قَالَ جَابِرٌ: لَقَدْ رَأَيْتُ - وَحَقَّ اللَّهُ وَحَقَّ رَسُولُهُ، مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَفْضَلَ
وَأَعْجَبَ مِنْهَا، وَمِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَفْضَلَ وَأَعْجَبَ مِنْهَا.

وَأَمَّا الَّذِي رَأَيْتُهُ مِنَ الْحَسَنِ عليه السلام فَهُوَ أَنَّهُ لَمَّا وَقَعَ مِنْ أَصْحَابِهِ مَا وَقَعَ وَالْجَاهُ ذَلِكَ
إِلَى مُصَالِحَةِ مُعَاوِيَةَ، فَصَالِحَهُ وَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى خَوَاصِّ أَصْحَابِهِ، وَكُنْتُ أَحَدَهُمْ
وَجِئْتُ فَعَدَلْتُهُ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، لَا تَعْدِلْنِي وَصَدِّقْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ: إِنَّ ابْنِي هَذَا يُصْلِحُ
اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

فَكَأَنَّهُ لَمْ يَشْفِ ذَلِكَ صَدْرِي، فَقُلْتُ: لَعَلَّ هَذَا شَيْءٌ يَكُونُ بَعْدُ وَلَيْسَ هَذَا هُوَ

الصَّلُحُ مَعَ مَعَاوِيَةَ؛ فَإِنَّ هَذَا إِهْلَاكُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِذْلَالُهُمْ.
فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: شَكَّكَتُ؟
فَقُلْتُ: كَذًا.

فَقَالَ: أَتَحِبُّ أَنْ أَسْتَشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى تَسْمَعَ مِنْهُ؟
فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَوْلِهِ، وَإِذَا الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِنَا قَدْ انْشَقَّتْ، وَإِذَا
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ وَجَعْفَرُ وَحَمْزَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ خَرَجُوا مِنْهَا، فَوُثِّبْتُ فِرْعَاءَ مَذْعُورًا،
فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا جَابِرٌ قَدْ عَذَلَنِي بِمَا عَمِلْتُ.
فَقَالَ النَّبِيُّ: يَا جَابِرُ، إِنَّكَ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِإِيْمَتِكَ مُسْلِمًا، وَلَا تَكُونُ
عَلَيْهِمْ بِرَأْيِكَ مُعْتَرِضًا، سَلِّمْ لَائِنِي الْحَسَنَ مَا فَعَلَ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِ، فَإِنَّهُ رَفَعَ ^(۱) عَنْ
خِيَارِ ^(۲) الْمُسْلِمِينَ الْأَصْطِلَامَ بِمَا فَعَلَ، وَمَا كَانَ فَعَلَ ^(۳) إِلَّا عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِي.
فَقُلْتُ: قَدْ سَلَّمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

ثُمَّ ارْتَفَعَ فِي الْهَوَاءِ هُوَ وَحَمْزَةُ وَجَعْفَرُ وَعَلِيٌّ، فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى انْفَتَحَ
بَابٌ فِي السَّمَاءِ وَدَخَلُوهَا، ثُمَّ بَابٌ الثَّانِيَّةُ إِلَى سَبْعِ سَمَاوَاتٍ يَقْدُمُهُمْ مُحَمَّدٌ ﷺ؛ ^(۴)
جابر بن عبدالله می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: از بنی اسرائیل حدیث کنید
باکی نیست، در میان آنان رخدادهای شگفتی است.

سپس آن حضرت به سخن پرداخت، فرمود: طایفه ای از بنی اسرائیل به یکی

۱. در مآخذ «دَفَعَ» ضبط است.

۲. در «الثاقب» (نسخه چاپی)، «حیاء» ضبط است. در نسخه بدل، واژه «خیار» آمده است.

۳. در «الثاقب»، «فعله» ضبط است.

۴. الثاقب فی المناقب: ۳۰۶-۳۰۷، حدیث ۲۵۷؛ مدینه المعاجز ۳: ۷۱-۷۳، حدیث ۷۳۷

(وص ۲۵۵-۲۵۷، حدیث ۸۷۶).

از مقبره‌هاشان رفتند، گفتند: بجاست در اینجا نماز گزاریم و خدای متعال را بخوانیم تا خدا شخصی از درگذشتگان را - برای ما - بیرون آورد و درباره مرگ از او پرسیم.

آنان به این کار دست یازیدند. در همان حال، ناگهان سری - که در پیشانی اش اثر سجده بود - از قبر برآمد و گفت: ای افراد، از من چه می‌خواهید؟ هفت صد سال است که مرده‌ام و تاکنون تلخی جان‌کننده آرام نیافته است، از خدا بخواهید مرا به حالتی که بودم بازگرداند.

جابر می‌گوید: سوگند به حق خدا و رسول، بالاتر و عجیب‌تر از این را از حسن علیه السلام و از حسین علیه السلام دیدم.

و اما امر شگفتی را که از حسن علیه السلام دیدم این است که: چون از اصحاب آن حضرت آنچه که نمی‌بایست رخ داد و عملکرد آنها آن حضرت را به صلح با معاویه مجبور ساخت. آن حضرت صلح کرد و بر خواص اصحاب این امر گران آمد و من هم یکی از آنان بودم، پیش آن حضرت رفتم و او را نکوهیدم.

امام علیه السلام فرمود: ای جابر، سرزنشم مکن و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کن که فرمود: به این فرزندانم، خدای میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار می‌سازد.

به این سخن، دلم آرام نگرفت، گفتم: شاید این وعده پیامبر بعدها روی دهد و [مقصود از آن] این صلح با معاویه نباشد؛ چراکه در این کار هلاک ساختن مؤمنان و به خواری افکندن آنهاست.

امام علیه السلام دست به سینه‌ام نهاد و پرسید: شک کردی؟

گفتم: [آری] چنین است.

امام علیه السلام فرمود: آیا دوست داری رسول خدا را شاهد آورم تا از او [این سخن را] بشنوی؟

[جابر می‌گوید:] از سخن آن حضرت تعجب کردم، ناگهان زمین زیر پایمان شکافت و رسول خدا و علی و جعفر و حمزه علیهم السلام از آن بیرون آمد. وحشت زده از جا پریدم. حسن علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، این جابر، به کاری که کردم، سرزنشم می‌کند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، تا در برابر امامانت تسلیم نباشی، مؤمن نیستی. به رأی خود بر آنان اعتراض مکن، در برابر کاری که فرزندم حسن انجام داد، تسلیم باش، حق در آن است. وی با کاری که انجام داد، از نابودی و ریشه کن شدن مسلمانان برگزیده پیش‌گیری کرد، کاری را که انجام داد به امر خدا و من بود. [جابر می‌گوید] گفتم: ای رسول خدا، پذیرفتم و بر آن گردن می‌نهم.

سپس پیامبر و حمزه و جعفر و علی، به هوا بالا رفتند، همچنان به آنان می‌نگریستم تا اینکه دری از آسمان گشوده شد و به آن درآمدند، سپس در آسمان دوم باز شد و این کار تا هفت آسمان ادامه یافت، پیشاپیش آنها محمد صلی الله علیه و آله بود.

حدیث (۴۱)

نشان دادن امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از مرگ (و این حدیث غیر از روایتی است که گذشت)

الخرائج والجرائح، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

راوندی علیه السلام به سندش از سعد بن عبدالله اشعری، از فرات بن احمد، از یحیی بن اُمّ طویل، از رُشید هَجَری روایت می‌کند که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ أَنْ مَضَى أَبُوهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَتَذَكَّرْنَا شَوْقَنَا إِلَيْهِ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: أَتَحِبُّونَ أَنْ تَرَوْهُ؟
قُلْنَا: نَعَمْ وَأَنْتَى لَنَا بِذَلِكَ وَقَدْ مَضَى لِسَبِيلِهِ؟
فَضْرَبَ بِيَدِهِ إِلَى سِتْرِ كَانَ مُعَلَّقًا عَلَى بَابٍ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ، فَرَفَعَهُ وَقَالَ:
أَنْظُرُوا إِلَى هَذَا الْبَيْتِ.

فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام جَالِسًا كَأَحْسَنِ مَا رَأَيْنَاهُ فِي حَيَاتِهِ.
فَقَالَ: هُوَ هُوَ، ثُمَّ خَلَفَ السُّتْرَ عَنْ يَدِهِ.
فَقَالَ بَعْضُنَا: هَذَا الَّذِي رَأَيْنَاهُ مِنَ الْحَسَنِ عليه السلام كَالَّذِي كُنَّا نَشَاهِدُهُ مِنْ دَلَائِلِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمُعْجَزَاتِهِ؛^(۱)

رُشید هَجَری می‌گوید: پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، بر ابو محمد، حسن بن علی علیه السلام در آمدم. از شوق خود به او سخن به میان آوردیم.

حسن علیه السلام فرمود: دوست دارید او را ببینید؟

گفتم: آری، ولی این کار از کجا ممکن است؟ وی درگذشت!

حسن علیه السلام به پرده‌ای - که به دری در بالای مجلس آویزان بود - دست زد و آن را بالا بُرد و فرمود: به این خانه بنگرید!

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۸۱۰-۸۱۱، حدیث ۱۹؛ مدینه المعاجز ۳: ۷۰-۷۱، حدیث ۷۳۶.

ناگهان امیرالمؤمنین علیه السلام را [در آنجا] دیدیم که در نیکوترین صورت (که در زمان حیات از او به خاطر داشتیم) نشسته است.

حسن علیه السلام فرمود: وی، خود امیرالمؤمنین است، سپس پرده را از دست انداخت. یکی از ما گفت: این آیتی را که از حسن علیه السلام دیدیم، همانند دلایل و معجزاتی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می کردیم.

[یاد آوری]

می گویم: این واقعه، غیر از رخدادی است که پیش از این گذشت. از این رو، آن را معجزه‌ای دیگر شمردیم.

حدیث (۴۲)

زن شدن مرد به امر امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه

الخراج والجرائع، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

در این کتاب روایت است که:

إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رَجُلٌ حَيٌّ وَإِنَّهُ إِذَا صَعِدَ الْمُنْبَرَ وَرَمَقُوهُ بِأَبْصَارِهِمْ خَجَلَ وَانْقَطَعَ، لَوْ أَذْنَتْ لَهُ.

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَوْ صَعِدْتَ الْمُنْبَرُ وَوَعظْتَنا.

فَقَامَ وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ، أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ، أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ، أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمُعْجَزَاتِ وَالِدَلَائِلِ، أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

أَنَا الْمَدْفُوعُ عَنْ حَقِّي، أَنَا وَاحِدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَا ابْنُ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنَى، أَنَا ابْنُ الْمَشْعَرِ وَعَرَفَاتٍ.

فَاغْتَاظَ ^(۱) مُعَاوِيَةُ وَقَالَ: خُذْ فِي نَعْتِ الرُّطْبِ وَدَعْ ذَا.

فَقَالَ: الرِّيحُ تَنْفُخُهُ، وَالْحَرُّ يُنْضِجُهُ، وَبَرْدُ اللَّيْلِ يُطَيِّبُهُ.

ثُمَّ عَادَ فَقَالَ: أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الْمُطَاعِ، أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ، أَنَا ابْنُ مَنْ خَضَعَتْ لَهُ قُرَيْشٌ، أَنَا ابْنُ إِمَامِ الْخَلْقِ وَابْنِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَخَشِيَ مُعَاوِيَةُ أَنْ يَفْتِنَ بِهِ النَّاسُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَنْزِلْ فَقَدْ كَفَى مَا جَرَى.

فَنَزَلَ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: ظَنَنْتَ أَنْ سَتَكُونَ خَلِيفَةً، وَمَا أَنْتَ وَذَاكَ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: إِنَّمَا الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، لَيْسَ

الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجَوْرِ وَعَطَلَ السُّنَّةَ، وَاتَّخَذَ الدُّنْيَا أَبًا وَأُمًّا، مَلِكًا مُلْكًا مُتَّعَ بِهِ ^(۲) ثُمَّ تَنْقَطِعُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ.

وَحَضَرَ الْمُحْفَلَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَكَانَ شَابًّا، فَأَغْلَظَ لِلْحَسَنِ عليه السلام كَلَامَهُ وَتَجَاوَزَ الْحَدَّ فِي السَّبِّ وَالشَّتْمِ لَهُ وَلِأَبِيهِ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: اللَّهُمَّ غَيِّرْ مَا بِهِ مِنَ النِّعْمَةِ وَاجْعَلْهُ أَتْنَى لِيُعْتَبَرَ بِهِ.

فَنَظَرَ الْأُمَوِيُّ فِي نَفْسِهِ وَقَدْ صَارَ امْرَأَةً قَدْ بَدَّلَ اللَّهُ لَهُ فَرْجَهُ بِفَرْجِ النِّسَاءِ وَسَقَطَتْ لِحْيَتُهُ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: اغْرُبِي، مَا لَكَ وَمُحْفَلِ الرِّجَالِ؟! فَإِنَّكَ امْرَأَةٌ.

۱. در «بحار الأنوار»، «فاغتاظ» ضبط است.

۲. در «بحار الأنوار» آمده است: ... متّع به قليلاً ...

ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ نَفَضَ ثَوْبَهُ وَنَهَضَ لِيُخْرَجَ.

فَقَالَ ابْنُ الْعَاصِ: اجْلِسْ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ مَسَائِلَ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ عَمْرُو: أَخْبِرْنِي عَنِ الْكَرَمِ وَالنَّجْدَةِ وَالْمُرُوءَةِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا الْكَرَمُ فَالتَّيَبُّعُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالْإِعْطَاءُ قَبْلَ السُّؤَالِ.

وَأَمَّا النَّجْدَةُ فَالذَّبُّ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَالصَّبْرُ فِي الْمَوَاطِنِ عِنْدَ الْمَكَارِهِ.

وَأَمَّا الْمُرُوءَةُ فَحِفْظُ الرَّجُلِ دِينَهُ، وَإِحْرَازُهُ نَفْسَهُ مِنَ الدَّنَسِ، وَقِيَامُهُ بِأَدَاءِ

الْحُقُوقِ، وَإِفْشَاءُ السَّلَامِ.

وَخَرَجَ، فَعَدَلَ مُعَاوِيَةَ عَمْرًا فَقَالَ: أَفْسَدَتِ أَهْلَ الشَّامِ.

فَقَالَ عَمْرُو: إِلَيْكَ عَنِّي، إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ لَمْ يُحِبُّوكَ مَحَبَّةَ إِيْمَانٍ وَدِينٍ، إِنَّمَا أَحَبُّوكَ

لِلدُّنْيَا يَنَالُونَهَا مِنْكَ، وَالسَّيْفُ وَالْمَالُ بِيَدِكَ، فَمَا يُغْنِي عَنِ الْحَسَنِ كَلَامُهُ.

ثُمَّ شَاعَ أَمْرُ الشَّابِّ الْأُمَوِيِّ، وَأَتَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَتْ تَبْكِي

وَتَتَضَرَّعُ، فَرَقَّ لَهَا وَدَعَا، فَجَعَلَهُ اللَّهُ كَمَا كَانَ؛^(۱)

عَمْرُو بن عاص به معاویه گفت: حسن بن علی علیه السلام شخصی باحیا است، اگر

بر منبر بالا رود و مردم به وی چشم دوزند، شرمنده می شود و زیانش بند می آید،

بجاست این کار را به وی پیشنهاد کنی.

معاویه گفت: ای ابو محمد، خوب است بر منبر بالا روی و ما را موعظه کنی.

۱. الخرائج والجرائح ۱: ۲۳۶-۲۳۸، خدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۸۸-۹۰، حدیث ۲.

امام علیه السلام برخاست [و بر منبر بالا رفت] خدا را ستود و ثنا گفت، سپس فرمود: هر که مرا می شناسد، می داند من کیستم و هر که نمی شناسد، بداند که: منم حسن بن علی، فرزند بانوی زنان، فاطمه (دختر رسول خدا) منم فرزند رسول خدا، منم فرزند نبی خدا، منم فرزند چراغ فروزان، منم فرزند کسی که بشارت و بیم داد، منم فرزند کسی که برای رحمت بر جهانیان فرستاده شد، منم فرزند کسی که سوی جنّ و انس مبعوث گشت، منم فرزند بهترین خلق خدا بعد از پیامبر، منم فرزند صاحب فضائل، منم فرزند صاحب معجزات و نشانه ها، منم فرزند امیرالمؤمنین، منم که از حقّم رانده شدم، منم یکی از دو آقای جوانان اهل بهشت، منم فرزند رکن و مقام، منم فرزند مکه و مینا، منم فرزند مشعر و عرفات.

معاویه به خشم آمد و گفت: اینها را واگذار، در وصف رُطَب سخن بگوی. امام علیه السلام فرمود: باد خرما را ورمی آورد، گرما آن را می رساند، خنکای شب آن را خوش بو و گوارا می سازد.

سپس امام علیه السلام به ادامه سخنش پرداخت و فرمود: منم فرزند کسی که شفاعتش پذیرفته است، منم فرزند کسی که ملائکه همراه او جنگیدند، منم فرزند کسی که قریش در برابرش تن دادند، منم فرزند امام خلق و فرزند محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله.

معاویه ترسید مردم به این سخنان فریفته شوند، گفت: ای ابو محمّد، از منبر فرود آی، آنچه بر زبان آمد، بسنده مان کرد.

امام علیؑ از منبر پایین آمد، معاویه به آن حضرت گفت: گمان داری خلیفه خواهی شد! تو را چه به این حرفها!

امام حسن علیؑ فرمود: خلیفه کسی است که به کتاب خدا و سنت رسول خدا رفتار کند، کسی که ستم ورزد و سنت را وانهد، خلیفه نیست، دنیا را پدر و مادر خود می‌سازد و فرمان‌روایی‌ای را در اختیار می‌گیرد و چند صباحی از آن بهره می‌برد، سپس لذتش پایان می‌یابد و وزر و وبالش باقی می‌ماند.

در آن محفل، جوانی از بنی اُمیّه حضور داشت، با حسن علیؑ با درشتی سخن گفت و ناسزا و دشنام به او و پدرش را از حدّ گذراند.

امام حسن علیؑ فرمود: پروردگارا، نعمتی را که ارزانی اوست، تغییر بده و او را زن ساز تا مایه عبرت شود.

آن اُموی به خود نگریست، دید یک زن است، خدا دستگاه تناسلی‌اش را زنانه ساخت و ریشش ریخت.

امام حسن علیؑ فرمود: دور شو [از اینجا] تو را چه به محفل مردان؟! تو یک زنی.

سپس حسن علیؑ لحظه‌ای خاموش ماند، آن گاه لباسش را تکاند و برخاست تا بیرون رود.

ابن عاص گفت: بنشین، مسائلی را از تو بپرسم.

امام علیؑ فرمود: هرچه به ذهنت می‌آید بپرس.

عَمْرُو گفت: «کَرَم» و «نَجْدَه» و «مَرَوْت» را به من بیاگاهان.

امام علیه السلام فرمود:

- کَرَم، انجام داوطلبانه کار نیک و عطا (بخشیدن مال) پیش از سؤال است.
 - نَجْدَه، دفاع از ناموس و بُردباری در ناخوشایندی‌هاست.
 - مَرَوْتُ، حفظ دین و خود را از آلودگی و ناپاکی بازداشتن و دست‌یازی به ادای حقوق و افشای سلام است.
- آن گاه امام علیه السلام بیرون رفت. معاویه، عَمْرُو را کنار کشید و گفت: اهل شام را فاسد ساختی.

عَمْرُو گفت: از من به تو نصیحت که اهل شام از روی ایمان و دین تو را دوست نمی‌دارند، برای دنیا - که از طریق تو بدان می‌رسند - به تو علاقه دارند، شمشیر و مال به دست توست، سخن حسن، کار ساز نمی‌افتد.

باری، ماجرای آن جوان شامی شیوع یافت، زنش با گریه و زاری پیش امام حسن علیه السلام آمد. حضرت دلش به حال آن شامی سوخت، دعا کرد و خدا او را بدان‌گونه که بود، بازگرداند.

حدیث (۴۳)

خبر دادن امام حسن علیه السلام در کودکی به احوال اعرابی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله
بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

در جلد دهم «بحار الأنوار» از «العُدَد القویّه» (اثر علی بن یوسف بن مطهر، برادر علامه رحمته الله) روایت است که گفت: ابو یعقوب بن جَرّاح از رجالش، از حُذَیْفَه بن یمان حدیث کرد که گفت:

بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي جَبَلٍ أَظْنَهُ حِرَاءَ أَوْ غَيْرَهُ، وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَأَنْسَ حَاضِرٌ لِهَذَا الْحَدِيثِ، وَحَذِيقَةٌ يُحَدِّثُ بِهِ، إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَمْشِي عَلَى هُدُوءٍ وَوَقَارٍ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: إِنَّ جَبْرَيْلَ يَهْدِيهِ، وَمِيكَائِيلُ يَسُدُّهُ، وَهُوَ وَلَدِي، وَالظَّاهِرُ^(۱) مِنْ نَفْسِي، وَضَلَعٌ مِنْ أَضْلَاعِي، هَذَا سِبْطِي وَقُرَّةُ عَيْنِي، بِأَبِي هُوَ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَمْنَا مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ تَفَاحَتِي، وَأَنْتَ حَبِيبِي وَمُهْجَةُ قَلْبِي.

وَأَخَذَ بِيَدِهِ فَمَشَى مَعَهُ وَنَحْنُ نَمْشِي حَتَّى جَلَسَ وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، نَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَادِيًا مَهْدِيًا، هَذَا هَدِيَّةٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِي، يُنَبِّئُ عَنِّي وَيَعْرِفُ النَّاسَ آثَارِي، وَيُحْيِي سُنَّتِي، وَيَتَوَلَّى أُمُورِي فِي فَعْلِهِ، يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَيَرْحَمُهُ، رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ لَهُ ذَلِكَ وَبَرَّنِي فِيهِ وَأَكْرَمَنِي فِيهِ.

فَمَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَلَامَهُ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْنَا أَعْرَابِيٌّ يَجُرُّ هِرَاوَةً لَهُ. فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^(۲) قَالَ: قَدْ جَاءَكُمْ رَجُلٌ يَكَلِّمُكُمْ بِكَلَامٍ غَلِيظٍ تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُكُمْ، وَإِنَّهُ يَسْأَلُكُمْ عَنْ أُمُورٍ إِلَّا إِنْ لِكَلَامِهِ جَفْوَةٌ. فَجَاءَ الْأَعْرَابِيُّ فَلَمْ يُسَلِّمْ وَقَالَ أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ قُلْنَا: وَمَا تُرِيدُ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهَلًا.

۱. در مآخذ، ابن واژه، «والظاهر» ضبط است.

۲. ابن ضبط با متن «الدر النظيم: ۴۹۳» هماهنگ است. در «العدد القویه» و «بحار الأنوار» آمده است: فلما نظر رسول الله إليه ...

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَقَدْ كُنْتُ أَبْغِضُكَ وَلَمْ أَرَكَ وَالْآنَ فَقَدْ اُزْدَدْتُ لَكَ بُغْضًا.
قَالَ: فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَغَضَبْنَا لِدَلِكْ، وَأَرَدْنَا بِالْأَعْرَابِيِّ إِرَادَةً فَأَوْمَأَ إِلَيْنَا
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ اِسْكُتُوا.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّكَ نَبِيٌّ وَإِنَّكَ قَدْ كَذَبْتَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَمَا
مَعَكَ مِنْ بُرْهَانِكَ شَيْءٌ.

قَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيُّ، وَمَا يُدْرِيكَ؟

قَالَ: فَخَبِّرْنِي بِبُرْهَانِكَ.

قَالَ: إِنْ أَحْبَبْتَ أَخْبِرَكَ عِضْوٌ مِنْ أَعْضَائِي فَيَكُونُ ذَلِكَ أَوْكَدَ لِبُرْهَانِي.

قَالَ: أَوْيَتَكَلَّمُ الْعِضْوُ؟!

قَالَ: نَعَمْ، يَا حَسَنُ قُمْ.

فَارْزُدِرِي الْأَعْرَابِيَّ نَفْسَهُ وَقَالَ: هُوَ مَا يَأْتِي وَيُقِيمُ صَبِيًّا لِيُكَلِّمَنِي.

قَالَ: إِنَّكَ سَتَجِدُهُ عَالِمًا بِمَا تُرِيدُ.

فَابْتَدَرَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: مَهْلًا يَا أَعْرَابِيُّ!

مَا غَيِّبًا سَأَلْتَ وَابْنُ غَيِّبٍ بَلْ فَفِيهَا إِذَنْ وَأَنْتَ الْجَهْلُ
فَإِنْ تَكُ قَدْ جَهِلْتَ فَإِنَّ عِنْدِي شِفَاءَ الْجَهْلِ مَا سَأَلَ السُّؤْلُ
وَبَحْرًا لَا تُقْسِمُهُ الدَّوَالِي تُرَائَا كَانَ أَوْرَثَهُ الرَّسُولُ
لَقَدْ بَسَطْتَ لِسَانَكَ، وَعَدَوْتَ طَوْرَكَ، وَخَادَعْتَ نَفْسَكَ، غَيْرَ أَنَّكَ لَا تَبْرَحُ حَتَّى
تُؤْمِنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِيُّ وَقَالَ: هَيْه.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، قَدْ اجْتَمَعْتُمْ فِي نَادِي قَوْمِكَ وَتَذَاكُرْتُمْ مَا جَرَى بَيْنَكُمْ

عَلَىٰ جَهْلٍ وَخَرَقٍ مِنْكُمْ، فَرَعَمْتُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا الصُّبُورُ، ^(۱) وَالْعَرَبَ قَاطِبَةً تُبْعِضُهُ
وَلَا طَالِبَ لَهُ بِثَأْرِهِ، وَزَعَمْتُمْ أَنَّكَ قَاتِلُهُ، وَكَافٍ قَوْمَكَ مَثَوْنَتُهُ، فَحَمَلْتَ نَفْسَكَ عَلَىٰ
ذَلِكَ، وَقَدْ أَخَذْتَ قَنَاتَكَ بِيَدِكَ تَوُمُّهُ تُرِيدُ قَتْلَهُ، فَعَسَرَ عَلَيْكَ مَسْلُكُكَ وَعَمِيَ عَلَيْكَ
بَصْرُكَ، وَأَبَيْتَ إِلَّا ذَلِكَ، فَأَتَيْنَا خَوْفًا مِنْ أَنْ يَشْتَهَرَ.

وَإِنَّكَ إِنَّمَا جِئْتَ بِخَيْرٍ يُرَادُ بِكَ.

أَتَبْنُكَ عَنْ سَفَرِكَ: خَرَجْتَ فِي لَيْلَةٍ ضَحْيَاءَ ^(۲) إِذْ عَصَفَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ اشْتَدَّ مِنْهَا
ظَلَمًاوُهَا، وَأَظْلَلَتْ سَمَاوُهَا، وَأَعْصَرَ سَحَابُهَا، فَبَقِيَتْ مُحَرَّنِجًا كَالْأَشْقَرِ إِنْ تَقَدَّمَ
نَحْرٌ وَإِنْ تَأَخَّرَ عَقِرٌ، لَا تَسْمَعُ لِرِوَاطِيٍّ حِسًّا وَلَا لِنَافِخِ نَارٍ جِرْسًا، تَرَكَمْتَ عَلَيْكَ
غُيُومَهَا، وَتَوَارَتْ عَنْكَ نُجُومُهَا، فَلَا تَهْتَدِي بِنَجْمٍ طَالِعٍ وَلَا بِعِلْمٍ لَامِعٍ، تَقْطَعُ مَحَجَّةً
وَتَهْبِطُ لُجَّةً، فِي دَيْمُومَةٍ قَفَرٍ بَعِيدَةٍ الْقَفَرِ، مُجَحِّفَةٍ بِالسَّفَرِ، إِذَا عَلَوْتَ مَصْعَدًا ازْدَدْتَ
بُعْدًا، الرِّيحُ تَخْطِفُكَ، وَالشُّوْكَ تَخْطِطُكَ فِي رِيحٍ عَاصِفٍ وَبَرْقٍ خَاطِفٍ،
قَدْ أَوْحَشَتْكَ آكَامُهَا، وَقَطَعَتْكَ سَلَامُهَا، فَأَبْصَرْتَ فَإِذَا أَنْتَ عِنْدَنَا، فَقَرَّتْ عَيْنُكَ،
وَوَظَّهَرَ رَيْتُكَ، وَذَهَبَ أَيْنُكَ.

قَالَ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا غَلَامُ هَذَا؟ كَأَنَّكَ كَشَفْتَ عَنْ سُودَاءِ قَلْبِي، وَلَقَدْ كُنْتُ
كَأَنَّكَ شَاهَدْتَنِي وَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، وَكَأَنَّهُ عِلْمُ الْغَيْبِ.
قَالَ لَهُ: ^(۳) مَا الْإِسْلَامُ؟

۱. در مآخذ، این واژه به صورت «صُبُور» ضبط است.

۲. در مآخذ، ضبط به همین گونه است، لیکن با توجه به سیاق عبارت و ادامه آن به نظر می‌رسد این
واژه تصحیف است. در این مورد «لیلة طَحْيَاء» (شب تاریک) مناسب می‌باشد، نه «لیلة ضَحْيَاء»
(شب مهتابی).

۳. در «بحار الأنوار»، «فقال له» ضبط است.

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، قُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

فَأَسْلَمَ وَحَسَنَ إِسْلَامَهُ وَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ.
فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرْجِعْ إِلَيَّ قَوْمِي فَأَعْرِفَهُمْ ذَلِكَ؟
فَأَذِنَ لَهُ، فَانْصَرَفَ وَرَجَعَ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ قَوْمِهِ، فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ.
فَكَانَ النَّاسُ إِذَا نَظَرُوا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: لَقَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ
النَّاسِ؛^(۱)

حُذِيفَه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در کوهی - که به گمانم «حراء» یا غیر آن بود - به سر می‌برد و ابوبکر و عُمَر و عثمان و علی علیه السلام و گروهی از مهاجران و انصار همراهش بودند (و آنس در آن مجلس که حُذِيفَه این حدیث را نقل می‌کرد، حضور داشت) در همین هنگام حسن بن علی، به آرامی و با وقار پیش آمد. رسول خدا ﷺ به او نگریست و فرمود: جبرئیل راهنمایی‌اش می‌کند، و میکائیل او را به صواب می‌دارد، وی فرزند من است از نفس من آشکار گردید و دنده‌ای از دنده‌های من است، نوه‌ام و مایه چشم روشنی‌ام می‌باشد، پدرم فدایش باد.

رسول خدا ﷺ برخاست و ما هم همراه او بلند شدیم، در حالی که به حسن علیه السلام می‌فرمود: تو میوه دلم و حبیب من و پاره قلب منی.

پیامبر ﷺ دست حسن را گرفت و با او به راه افتاد، ما هم رفتیم تا اینکه آن حضرت نشست و ما پیرامونش نشستیم، و در حالی که پیامبر چشم از حسن

۱. العدد القویة: ۴۲-۴۶؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۳۳-۳۳۶، حدیث ۵.

برنمی داشت، او را تماشا می کردیم، فرمود: بدانید که بعد از من، حسن، هادی هدایت یافته است، او هدیه ای از سوی پروردگار جهانیان برای من است، از من [به شما] خبر می دهد، آثار مرا به مردم می شناساند، سنت مرا زنده می سازد و در کارش امور مرا عهده دار می شود. خدا بانظر رحمت به وی می نگرَد، خدا رحمت کند کسی که این مقام را برای او بشناسد و با رفتار نیک با او، به من نیکی کند و مرا با احترام به وی گرامی بدارد.

رسول خدا ﷺ سخنش را به پایان نرساند که یک اعرابی - در حالی که چوب دستش را با خود می کشید - به ما روی آورد.

چون نگاه رسول خدا ﷺ به وی افتاد، فرمود: شخصی پیش شما می آید و سخن درشتی را بر زبان می آورد که از آن پوست بدنتان می لرزد، اموری را می پرسد، اما سخنش تند و تیز است.

اعرابی آمد و بی آنکه سلام کند، پرسید: کدام یک از شما محمد است؟
گفتیم: چه می خواهی؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آرام باشید.

اعرابی گفت: ای محمد، نادیده با تو دشمن بودم، اکنون که دیدمت، دشمنی و کینه ام فزونی یافت.

رسول خدا ﷺ خندید و ما از این سخن آن اعرابی به خشم آمدیم و قصد داشتیم بلایی بر سرش بیاوریم. رسول خدا ﷺ با اشاره به ما فهماند که خاموش بمانید [و واکنشی نشان ندهید].

اعرابی گفت: ای محمد، می‌پنداری که پیامبری و بر انبیا دروغ می‌بندی، در حالی که هیچ برهانی نداری!

پیامبر ﷺ پرسید: ای اعرابی، از کجا می‌دانی که برهانی ندارم؟

اعرابی گفت: برهانت را برایم بازگوی.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر دوست داری، یکی از اعضايم [آن را] به تو خبر دهد، این کار برهانت را بهتر ثابت می‌کند.

اعرابی پرسید: مگر عضو انسان حرف می‌زند؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای حسن، برخیز.

اعرابی احساس بی‌احترامی کرد و گفت: خودش به میدان نمی‌آید، کودکی را عَلَم می‌کند تا با من حرف بزند.

پیامبر ﷺ فرمود: او را به آنچه در سر داری عالم خواهی یافت.

حسن رضی الله عنه به سخن مبادرت ورزید و فرمود: ای اعرابی، مهلت بده [و این اشعار را سرود]:

- از شخصی کودن و ابله زاده، سؤال نمی‌کنی! در جهل غوطه‌وری و از فقیه می‌پرسی.

- اگر جاهلی، شفای جهل - در صورت سؤال - نزد من است.

- [علم من] دریایی است که با دلوها نمی‌توانند آن را تقسیم کنند، میراثی است که از رسول خدا به من رسید.

[ای اعرابی] زبان درازی کردی، از حد خویش فراتر رفتی و خود را فریفتی، لیکن اگر خدا بخواهد، این حالت دیری نمی‌پاید و ایمان می‌آوری.

اعرابی لبخندی زد و گفت: هَی [مواظب حرف زدنت باش].

حسن عليه السلام فرمود: آری، در انجمن قوم خویش گرد آمدید و جاهلانه وبا پرده‌داری حرف‌هایی زدید، پنداشتید محمد بی‌کس و کار است و همهٔ عرب او را دشمن می‌دارد و خون‌خواهی ندارد، گمان بُردی که می‌توانی او را بکشی و قومت را از زحمت او آسوده سازی، در پی این کار برآمدی، نیزه‌ات را به دست گرفتی، قصد کشتنش را کردی، راه برای دشوار شد و دیده‌ات کور گشت [گیج و حیران ماندی] از ترس بدنامی و رسوایی جز این کار را برنتافتی و پیش ما آمدی.

[با وجود این] آمدنت به سبب خیری بود که برایت خواسته شد.

از سفرت به تو خبر دهم: در شبی مهتابی بیرون آمدی،^(۱) ناگهان بادی شدید وزید و ظلمت آن فزونی یافت و همه جا را فرا گرفت و باران فرو ریخت، همچون اسب آشقر (طلایی رنگ) در تنگنا ماندی که نه راه پیش دارد و نه راه پس (اگر جلو رود، نحر می شود و اگر پس آید پی می‌گردد) صدای پایی را نمی‌شنیدی و بانگ جرسی به گوشت نمی‌رسید، ابرها متراکم شدند و ستاره‌ها در پس ابرها پنهان ماندند، نه با ستاره‌ای به راه رهنمون می‌شدی و نه به مناره‌ای؛ راهی را پیمودی و در گودال بیابانی بی سر و ته، فرو رفتی و به سفر ادامه دادی، هرگاه بر تپه‌ای بالا می‌آمدی، بیشتر دور می‌شدی، باد تو را می‌ربود و خار و خس تو را - در میان توفان و رعد و برق - به تلو تلو می‌انداخت،

۱. اگر متن (با توجه به عبارات بعد) در واقع «ليلة طَخِيَاء» باشد، ترجمه چنین است: در شبی ظلمانی و تاریک بیرون آمدی.

بیشه‌هایش تو را به وحشت انداخت و امید رهایی و به سلامت رستن را از دست دادی، چشم باز کردی، ناگهان خود را نزد ما یافتی، چشمت روشن گشت و به شور و هیجان آمدی و آه و ناله‌ات از بین رفت.

اعرابی گفت: ای غلام، از کجا اینها را می‌گویی؟ گویا از سویدای دلم پرده برمی‌داری و چنان حرف می‌زنی که گویا مرا [در این گیر و دارها] دیده‌ای و چیزی از امرم بر تو پوشیده نیست، این اخبار، به علم غیب می‌ماند.

سپس اعرابی پرسید: اسلام چیست؟

حسن علیه السلام فرمود: الله اکبر، بگو: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست، یگانه است و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست. اعرابی اسلام آورد و اسلامش نیک شد. رسول خدا مقداری از قرآن را به وی یاد داد.

اعرابی گفت: ای رسول خدا، اجازه می‌دهی سوی قومم بازگردم و آنها را با اسلام آشنا سازم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد، وی رفت و [پس از مدتی] به همراه گروهی از قومش بازآمد، همه آنها به آیین اسلام درآمدند.

[از آن روز به بعد] هرگاه مردم به حسن علیه السلام نگاه می‌کردند، می‌گفتند: به وی چیزی ارزانی شد که به هیچ یک از مردم داده نشد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: از «ثاقب المناقب» اثر عماد الدین، ابوجعفر، محمد بن علی بن

محمد طوسی مشهدی رحمته الله از امام باقر رحمته الله از پدرانش رحمته الله و از حذیفه، مانند این روایت، با اندکی اختلاف در لفظ (نه معنا) نقل شده است.^(۱)

حدیث (۴۴)

خبر دادن امام حسن رحمته الله به استقبال سیاه پوستی که با خود روغنی داشت و اینکه آن حضرت خبر داد که زن آن سیاه پوست، چه جور فرزندی می‌زاید

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن علی بن نعمان، از صندل، از ابو اسامه، از امام صادق رحمته الله روایت است که فرمود:
خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رحمته الله إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَّاشِياً فَوَرِمَتْ قَدَمَاهُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ: لَوْ رَكِبْتَ لَسَكَنْ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ.
قَالَ: ^(۲) كَلَّا، إِذَا أَتَيْنَا هَذَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُكَ أَسْوَدٌ وَمَعَهُ دُهْنٌ، فَاشْتَرِ مِنْهُ وَلَا تُمَاسِكْهُ.

فَقَالَ لَهُ مَوْلَاهُ: يَا بَنِي أَنْتَ وَأُمِّي، مَا قُدَّامُنَا مَنْزِلٌ ^(۳) فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ.
فَقَالَ: بَلَى إِنَّهُ أَمَامَكَ دُونَ الْمَنْزِلِ.

۱. الثاقب فی المناقب: ۳۱۶-۳۱۹، حدیث ۲۶۴.

۲. در مآخذ، «فقال» ضبط است.

۳. در شماری از مآخذ آمده است: «لَيْسَ أَمَامَنَا مَنْزِلٌ فِيهِ ...» و در بعض دیگر (از جمله در «الکافی») ضبط بدین گونه است: مَا قَدِّمْنَا مَنْزِلًا ...

فَسَارَا مِيلًا فَإِذَا هُوَ بِالْأَسْوَدِ، فَقَالَ ^(۱) لِمَوْلَاهُ: دُونَكَ الرَّجُلَ فَخُذْ مِنْهُ الدُّهْنَ وَأَعْطِهِ الثَّمَنَ.

فَقَالَ الْأَسْوَدُ: يَا غَلَامُ، لِمَنْ أَرَدْتَ هَذَا الدُّهْنَ؟

فَقَالَ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقَالَ: انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ.

فَادْخَلَهُ إِلَيْهِ، ^(۲) فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي أَنتَ وَأُمِّي، لَمْ أَعْلَمْ أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَى هَذَا أَوْ تَرَى ذَلِكَ؟ وَلَسْتُ أَخْذُ لَهُ ثَمَنًا إِنَّمَا أَنَا مَوْلَاكَ، وَلَكِنْ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ذَكَرًا سَوِيًّا يُجِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنِّي [فَإِذَا (خ)] خَلَفْتُ أَهْلِي فَإِذَا هِيَ تَمْخَضُ. ^(۳)

فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا وَهُوَ مِنْ شِيعَتِنَا؛ ^(۴)

یک سال حسن علیه السلام پای پیاده رهسپار حج شد، پاهای امام علیه السلام ورم کرد. یکی از غلامان آن حضرت گفت: اگر بر مرکب سوار شوی این ورم فرو نشیند.

امام علیه السلام فرمود: هرگز این کار را نکنم. هرگاه به این منزل درآمدم، سیاه‌پوستی به پیشبازت می‌آید که روغنی به همراه دارد، روغن را از او بخر و چانه مزین.

غلام آن حضرت گفت: پدر و مادرم به فدایت! پیشاپیش ما منزلی نیست که در آن شخصی باشد که این دوا را بفروشد.

۱. در شماری از مآخذ آمده است: فقال الحسن علیه السلام ...

۲. در «الکافی» ضبط چنین است: فَاَنْطَلَقَ، فَاَدْخَلَهُ إِلَيْهِ ...

۳. در «الکافی» آمده است: فَإِنِّي خَلَفْتُ أَهْلِي تَمْخَضُ ...

۴. الکافی ۱: ۴۶۳، حدیث ۶؛ العدد القویة: ۳۰ - ۳۱؛ دلائل الإمامة: ۱۷۲ - ۱۷۳، حدیث ۹۳؛

الخرائج والجرائح ۱: ۲۳۹ - ۲۴۰.

امام علیؑ فرمود: چرا، پیش رو - آن منزل هست.

پس از یک میل راه، ناگهان آن سیاه پوست نمایان شد، امام علیؑ به غلامش فرمود: این شخص را بپای! روغن را از او بگیر و بهایش را بپرداز.

آن سیاه پوست پرسید: این روغن را برای که می خواهی؟

غلام پاسخ داد: برای حسن بن علی.

گفت: مرا پیش او ببر (وی را بر امام درآورد).

وی به امام علیؑ گفت: پدر و مادرم به فدایت! نمی دانستم به این دوا نیاز داری، آیا از این دوا خبر داشتی؟ بهایی برای آن نمی گیرم، من غلام توأم، لیکن از خدا بخواه فرزند سالمی روزی ام کند که شما خاندان را دوست بدارد؛ زیرا همسرم را در حالی برجای نهادم که درد زایمان داشت.

امام علیؑ فرمود: به منزلت برو، خدا پسر تندرستی به تو بخشید و او از شیعیان ماست.

[یاد آوری]

می گویم: این حدیث را سید توبلیؒ در «مدینه المعاجز»^(۱) از «عیون المعجزات» با مغایرت در بعضی الفاظ - فی الجمله - روایت می کند.

و از وی [یعنی از صاحب عیون المعجزات] خاطر نشان می سازد که گفت:

روایت است که این مولود، سید اسماعیل بن محمد حمیری (شاعر اهل بیت علیہ السلام) بود.^(۲)

۱. مدینه المعاجز ۳: ۲۴۴-۲۴۵، حدیث ۸۶۹ (و ص ۲۴۶-۲۴۷، حدیث ۸۷۰).

۲. مدینه المعاجز ۳: ۲۴۸؛ عیون المعجزات: ۶۲.

حدیث (۴۵)

با درخواست زُبیری، نخل خشکی به امر امام حسن علیه السلام

سبز شد و خرما داد

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.

صفار رحمته الله می گوید: برای ما حدیث کرد هَیثم هندی، از اسماعیل بن مهران، از عبدالله گَناسی، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي بَعْضِ عُمَرِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ. قَالَ: فَتَزَلُّوا فِي مَنَهِلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ تَحْتَ نَخْلٍ يَابِسٍ قَدْ يَبَسَ مِنَ الْعَطَشِ.

قَالَ: فَفَرَشَ الْحَسَنُ عليه السلام تَحْتَ نَخْلَةٍ وَالزُّبَيْرِيُّ بِحِذَائِهِ تَحْتَ نَخْلَةٍ أُخْرَى.

قَالَ، فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَرَفَعَ رَأْسَهُ: لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطْبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ.

قَالَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام: وَإِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطْبَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَرَفَعَ الْحَسَنُ عليه السلام يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ يَفْهَمْهُ الزُّبَيْرِيُّ، فَاخْضَرَّتِ النَّخْلَةُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا فَأَوْرَقَتْ وَحَمَلَتْ رُطْبًا.

قَالَ، فَقَالَ لَهُ الْجَمَّالُ الَّذِي اكْتَرَوْا مِنْهُ: سِحْرٌ وَاللَّهِ.

قَالَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام: وَيْلَكَ! لَيْسَ بِسِحْرٍ وَلَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ النَّبِيِّ مُجَابَةٌ.

قَالَ: فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ حَتَّى يَصْرُمُوا مِمَّا كَانَ فِيهَا ^(۱) فَكَفَّاهُمْ؛ ^(۲)

۱. در «الكافي» آمده است: فَصْرُمُوا مَا كَانَ فِيهِ ...

۲. بصائر الدرجات ۱: ۲۵۶، حدیث ۱۰؛ الكافي ۱: ۴۶۶، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۳،

حدیث ۱.

حسن بن علی علیه السلام در یکی از سفرهای عُمره‌اش با شخصی از فرزندان زُبَیر - که به امامت آن حضرت قائل بود - همسفر شد. در یکی از منزل‌گاه‌ها زیر نخل خشکی - که از بی‌آبی خشک شده بود - فرود آمدند.

حسن علیه السلام زیر یک نخل و زُبَیری در مقابل آن حضرت، زیر نخلِ دیگر فرش انداخت، زُبَیری سرش را بالا آورد و گفت: اگر این نخل رطب داشت، از آن می‌خوردیم!

امام علیه السلام پرسید: اشتهای رطب داری؟
زُبَیری گفت: آری.

امام حسن علیه السلام دست سوی آسمان بلند کرد و به سخنانی لب‌گشود که زُبَیری آن را نفهمید. در پی دعای امام علیه السلام آن نخل سبز شد، برگ درآورد و رطب داد، سپس به حال نخست بازگشت.

شتربانی که از وی شتر کرایه کرده بودند، گفت: والله، این کار سحر و جادوست! حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو! این پدیده، سحر نیست، لیکن دعای مستجاب نبی‌زاده است.

می‌گوید: افراد بر آن نخل بالا رفتند و خرماهایش را چیدند [همه] آنها را بسنده کرد.

حدیث (۴۶)

ظهور برقی از آسمان و راه رفتن امام حسن علیه السلام در پرتو آن

مدینة المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از سَمْعانی، در کتاب «فضائل الصحابة» به اسنادش از اَعْمَش، از ابو صالح، از ابو هُرَیره روایت می‌کند که گفت:

كَانَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَكَانَ يُحِبُّهُ حُبًّا شَدِيدًا، فَقَالَ: اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ.
فَقُلْتُ: اذْهَبْ مَعَهُ؟
قَالَ: لَا.

فَجَاءَتْ بَرَقَةٌ مِنَ السَّمَاءِ، فَمَشَى فِي ضَوْئِهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَى أُمِّهِ؛^(۱)
ابوهریره می گوید: امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر آن حضرت را به
شدت دوست می داشت، فرمود: پیش مادرت برو.
ابوهریره می گوید، گفتیم: او را همراهی کنم؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

برقی از آسمان آمد، حسن علیه السلام در پرتو آن گام نهاد تا اینکه به مادرش رسید.

حدیث (۴۷)

شکافتن صخره‌ای در زمین که دو انسان [ابوبکر و عمر] در آن بودند

به امر امام حسن علیه السلام

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

در این کتاب، از «ثاقب المناقب» از علی بن رثاب روایت است که گفت:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ أَتَى آتِ الْحَسَنِ ابْنَ
عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ: مَا عَجَزَ عَنْهُ مُوسَى مِنْ مَسَائِلِ الْخَضِرِ؟
فَقَالَ: مِنَ الْأَكْرَمِ الْأَعْظَمِ.^(۲)

۱. مدینه المعاجز ۳: ۲۷۱، حدیث ۸۹۲؛ بحار الأنوار ۳۷: ۷۵.

۲. در «الثاقب» و «مدینه المعاجز» آمده است: من الكنز الأعظم ... فقال: «إيه» ...
محقق کتاب «مدینه المعاجز» در پی نوشت خاطرنشان می سازد که در اصل، مِنَ الْأَكْرَمِ ... آیه ...
است.

ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِ الرَّجُلِ ، فَقَالَ : أُرِيكَ آيَةً ! ^(۱) ثُمَّ رَكَضَ [وَكَزَ (ظ)] مَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَنْفَلَقَ عَنْ إِنْسَانَيْنِ عَلَى صَخْرَةٍ يَرْتَفِعُ مِنْهُمَا بُخَارٌ أَشَدُّ تَنَنَّا مِنَ الْخَبَالِ ، وَفِي عُنُقِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا سِلْسِلَةٌ وَشَيْطَانٌ مُقَرَّنٌ بِهِ ، وَهُمَا يَقُولَانِ : يَا مُحَمَّدُ ، يَا مُحَمَّدُ ، وَالشَّيْطَانَانِ يَرُدَّانِ عَلَيْهِمَا : كَذِبْتُمَا .

ثُمَّ قَالَ : انْطَبِقِي عَلَيْهِمَا إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ الَّذِي لَا يُقَدَّمُ وَلَا يُؤَخَّرُ ، وَهُوَ خُرُوجُ الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ .

فَقَالَ الرَّجُلُ : سِحْرٌ ، ثُمَّ وَلَّى وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَخْبِرَ الضُّدَّ بِذَلِكَ ، فَخَرَسَ لِسَانُهُ وَلَمْ يَنْطِقْ ؛ ^(۲)

علی بن رثاب می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام از امام حسن علیه السلام حدیث می کرد که یک نفر پیش حسن بن علی علیه السلام آمد، پرسید: مسائل خضر که موسی از آنها درماند، از چه [قسم] مسائل بود؟
امام علیه السلام فرمود: از اکریم اعظم.

سپس امام علیه السلام با دست به شانه آن مرد زد و فرمود: آیتی را نشانت می دهم؟! سپس به زمین پیش پایش لگدی زد، زمین باز شد و صخره ای که در دل آن بود شکافت و دو انسان در آن بودند که از آنها بخاری برمی خاست که از ترشحات چرکین مهبل زنان بدکاره - در دوزخ - گندبوتر بود، و در گردن هر کدام از آنها زنجیری وجود داشت و شیطانی به آن بسته شده بود، و آن دو می گفتند: ای محمد، ای محمد، و آن دو شیطان به آن دو پاسخ می دادند: دروغ گفتید!

۱. همان.

۲. مدینه المعاجز ۳: ۲۵۹ - ۲۶۰، حدیث ۸۷۹؛ الثاقب فی المناقب: ۳۱۰، حدیث ۲۵۹.

سپس امام علی^{علیه السلام} به آن صخره فرمود: بر آن دو تا وقت معلومی که پیش و پس نیفتد (و آن زمان خروج قائم منتظر است) به هم آی. آن مرد گفت: این کار سحر بود، سپس روی گرداند تا برود و دشمن را بدان خبر دهد، اما زبانش گنگ شد و نتوانست حرف بزند.

حدیث (۴۸)

سخن امام حسن علی^{علیه السلام} در چهارده ماهگی با ابو سفیان

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب^{رحمته الله}.

از محمد بن اسحاق به اسناد، روایت است که گفت:

جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، جِئْتُكَ فِي حَاجَةٍ.

قَالَ: وَفِيمَ جِئْتَنِي؟

قَالَ: تَمْشِي مَعِيَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ مُحَمَّدٍ، فَتَسْأَلُهُ أَنْ يَعْقِدَ لَنَا عَقْدًا وَيَكْتُبَ لَنَا كِتَابًا.

فَقَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ، لَقَدْ عَقَدَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَقْدًا لَا يَرْجِعُ عَنْهُ أَبَدًا.

وَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَرَاءِ السُّرِّ، وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَهُوَ طِفْلٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعَةِ عَشَرَ شَهْرًا.

فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ، قُولِي لِهَذَا الطِّفْلِ يُكَلِّمُ لِي جَدَّهُ فَيَسُودَ بِكَلَامِهِ الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ.

فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ^(۱) وَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ وَالْأُخْرَى عَلَى لِحْيَتِهِ، ثُمَّ

۱. در مآخذ آمده است: فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ ...

أَنْطَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ قَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ، قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَكُونَ شَفِيعاً.

فَقَالَ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّيَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى نَظِيرَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً﴾ (۱): (۲)

محمد بن اسحاق می‌گوید: ابو سفیان سوی علی ﷺ آمد و گفت: ای ابوالحسن، برای حاجتی نزدت آمدم.

علی ﷺ پرسید: برای چه حاجتی آمدی؟

ابوسفیان گفت: با من پیش پسر عمویت محمد بیا، از او بخواه برای ما پیمانی ببندد و نوشته‌ای بنگارد.

امام علی ﷺ فرمود: ای ابو سفیان، رسول خدا ﷺ پیمانی با تو بست و هرگز از آن دست نکشد.

فاطمه ﷺ پشت برده بود و حسن ﷺ که طفل چهارده ماهه بود، پیش روی آن بانو کم راه می‌رفت.

ابو سفیان گفت: ای دختر محمد، به این طفل بگو با جدش برایم حرف بزند و با کلامش بر عرب و عجم سروری کند.

حسن ﷺ پیش آمد، یک دستش را به بینی و دیگری را بر چانه ابوسفیان نهاد، سپس خدای متعال او را به سخن آورد، فرمود: ای ابوسفیان، بگو خدایی جز الله نیست، محمد رسول خداست تا [برایت] شفیع شوم.

۱. سورة مریم (۱۹) آیه ۱۲.

۲. مناقب آل ابی طالب ۴: ۶؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۶، حدیث ۶.

علی علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که در آل محمد، از ذریه محمد مصطفی، نظیر یحیی بن زکریا را قرار داد: «و در کودکی حکم را به او دادیم».

حدیث (۴۹)

خبر دادن امام علیه السلام از حال خانه‌اش و اجابت دعایش در حق زیاد

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

در این کتاب، از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود:

كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام جَالِسًا فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ احْتَرَقَتْ دَارُكَ.

قَالَ: لَا مَا احْتَرَقَتْ.

إِذْ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ وَقَعَتِ النَّارُ فِي دَارٍ إِلَى جَنْبِ دَارِكَ حَتَّى مَا شَكَكْنَا أَنَّهَا سَتُحْرِقُ دَارَكَ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ صَرَفَهَا عَنْهَا.

قال: ^(۱) «وَاسْتَغَاثَ النَّاسُ مِنْ زِيَادٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَرَفَعَ يَدَهُ وَقَالَ: اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ، وَارِنَا فِيهِ نَكَالًا عَاجِلًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

قَالَ: فَخَرَجَ خُرَاجٌ فِي إِبْهَامِ يَمِينِهِ - يُقَالُ لَهَا السَّلْمَةُ - وَوَرِمَ إِلَى عُنْتِهِ فَمَاتَ؛ ^(۲)

حسن بن علی علیه السلام نشسته بود که شخصی آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا،

خانه‌ات آتش گرفت!

امام علیه السلام فرمود: نه، آتش نگرفت.

۱. لفظ «قال» در مآخذ، نیست.

۲. مناقب آل ابی طالب ۴: ۶-۷؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۶-۳۲۷.

در این هنگام، شخص دیگری آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا، در خانه‌ای پهلوی خانه‌ات آتش افتاد تا آنجا که شک نداشتیم خانه‌ات را می‌سوزاند، سپس خدا آتش را از خانه‌ات برگرداند.

[امام سجّاد علیه السلام] فرمود: مردم از دستِ زیاد به حسن بن علی علیه السلام پناه آوردند و از آن حضرت مدد خواستند. امام علیه السلام دستش را بالا برد و فرمود: پروردگارا، برای ما و شیعیانمان از زیاد بن ابیه انتقام بگیر و کیفر دنیوی‌اش را به ما بنمایان که تو بر هر چیزی توانایی.

فرمود: دُمّلی در انگشت ابهام زیاد بیرون آمد و تا گردنش ورم کرد و مُرد.

حدیث (۵۰)

مرد را زن و زن را مرد ساختن، سپس برگرداندن آن دو به حال نخست مدینه‌المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» اثر ابو جعفر، محمد بن علی مشهدی روایت است که گفت:

وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ أَصْحَابِنَا الثَّقَاتِ عليهم السلام:

إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَتَى الْحَسَنَ عليه السلام وَمَعَهُ زَوْجَتُهُ، فَقَالَ: يَا بْنَ أَبِي تُرَابٍ - وَذَكَرَ بَعْدَ ذَلِكَ كَلَامًا نَزَّهْتُ عَنْ ذِكْرِهِ - إِنْ كُنْتُمْ فِي دَعْوَاكُمْ صَادِقِينَ فَحَوِّلِي امْرَأَةً وَحَوِّلِ امْرَأَتِي رَجُلًا، كَالْمُسْتَهْزِئِ فِي كَلَامِهِ.

فَغَضِبَ وَنَظَرَ إِلَيْهِ فَحَرَّكَ شَفْتَيْهِ وَدَعَا بِمَا لَمْ نَفْهَمْهُ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِمَا وَاحِدًا النَّظَرَ. فَرَجَعَ الشَّامِيُّ إِلَى نَفْسِهِ وَأَطْرَقَ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ وَلَّى مُسْرِعًا، وَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ وَقَالَتْ: إِنِّي صِرْتُ رَجُلًا.

وَذَهَبَا حِينًا مِنَ الزَّمَانِ ثُمَّ عَادَا إِلَيْهِ وَقَدْ وُلِدَ لَهُمَا مَوْلُودٌ، وَتَضَرَّعَا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَائِبِينَ مُعْتَذِرِينَ مِمَّا فَرَطَا فِيهِ، وَطَلَبَا مِنْهُ انْقِلَابَهُمَا إِلَى حَالِهِمَا الْأَوَّلِ. فَأَجَابَهُمَا إِلَى ذَلِكَ وَرَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فِي تَوْبَتِهِمَا، فَتُبَّ عَلَيْهِمَا وَحَوَّلَهُمَا إِلَى مَا كَانَا عَلَيْهِ. فَرَجَعَا إِلَى ذَلِكَ؛^(۱)

محمد بن علی مشهدی می گوید: در یکی از کتاب های اصحاب ثقة ما علیه السلام [این حدیث را] یافتیم که:

مردی از اهل شام به همراه زنش پیش امام حسن علیه السلام آمد و با ریشخند گفت: ای فرزند ابوتراب (و پس از این لقب، سخنی را بیان کرد که از ذکر آن شرم دارم) اگر - در ادعایتان - راست می گوئید، مرا تبدیل به زن و زنم را تبدیل به مرد کن! امام علیه السلام به خشم آمد، به وی نگریست و لبانش را جنباند و دعایی خواند که نفهمیدیم، سپس به آن دو تیز چشم دوخت.

شامی به خود آمد و سرفرو افکند و دست بر پیشانی نهاد، سپس به سرعت پس رفت. زن آن شامی پیش آمد و گفت: من مرد شدم!

آن دو رفتند و پس از مدتی در حالی که کودکی برایشان زاده شد، نزد حضرت بازگشتند و از کارشان توبه کردند و معذرت خواستند و با گریه و زاری از امام علیه السلام برگشت به حال اولشان را خواستار شدند.

امام علیه السلام درخواست آن دو را اجابت فرمود، دستانش را برافراشت و فرمود:

۱. مدینه المعجز ۳: ۲۶۰ - ۲۶۱، حدیث ۸۸۰؛ الثاقب فی المناقب: ۳۱۱، حدیث ۲۶۰.

بارالها، اگر این دو در توبه‌شان صادق‌اند، توبه‌شان را بپذیر و آن دو را به حالی که بودند بازگردان.

[در پی این دعا] آن دو به حال اولشان بازگشتند.

حدیث (۵۱)

خبر دادن امام حسن علیه السلام از حال جاریه‌ای که آن حضرت را زهر داد
مدینة المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» از داود رقی، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت
است که فرمود:

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ لَوْلَدِهِ عَبْدُ اللَّهِ: إِذَا كَانَ فِي عَامِنَا هَذَا يَدْفَعُ إِلَيَّ هَذَا
الطَّاعِي جَارِيَةً تُسَمَّى أَنَيْسُ، تَسْمُنِي بِسَمِّ قَدْ جَعَلَهُ الطَّاعِي تَحْتَ فُصِّ خَاتَمِهَا.
قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: فَلِمَ لَا تَقْتُلُهَا قَبْلَ ذَلِكَ؟

قَالَ: يَا بُنَيَّ، جَفَّ الْقَلَمُ وَأُبْرِمَ الْأَمْرُ بِعَقْدٍ، فَلَا حَلَ لِعَقْدِ اللَّهِ.
فَلَمَّا كَانَ فِي الْعَامِ الْقَابِلِ، أَهْدَيْ إِلَيْهِ جَارِيَةً اسْمُهَا أَنَيْسُ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِهَا ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَيْسُ، دَخَلَتِ النَّارَ بِمَا تَحْتَ فُصِّ خَاتَمِكَ؛^(۱)
حسن بن علی علیه السلام به فرزندش عبدالله فرمود: در همین سال که در پیش است
این ستمگر کنیزی به نام «انیس» را به من می‌دهد که وی با زهری که این طاغوت
زیر نگین انگشترش نهاده مرا مسموم می‌سازد.

عبدالله به آن حضرت گفت: چرا او را پیش از این کار نمی‌کشی؟

۱. مدینة المعاجز ۳: ۲۶۹ - ۲۷۰، حدیث ۸۸۹؛ الثاقب فی المناقب: ۳۱۴، حدیث ۲۶۳.

امام علیؑ فرمود: فرزندم، قلم خشک شد و امر به عهدی استوار گردید، پیمان خدا گشودنی نیست.

چون سال آینده فرا رسید، کنیزی به نام «آنیس» به امام هدیه شد. چون وی بر امام درآمد، آن حضرت با دست به شانه آن کنیز زد و فرمود: ای آنیس، با آنچه زیر نگین انگشتر توست، به دوزخ درآمدی.

حدیث (۵۲)

خبر دادن امام حسن علیؑ از جنین درون شکم آهو

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی علیّه.

در این کتاب از «دلائل الإمامه» (اثر طبری علیّه) از سلیمان بن ابراهیم ظبی^(۱) روایت است که گفت: زید بن کامل، از ابو نوفل، محمد بن نوفل عبدي نقل کرد که گفت:

شَهِدْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَتَيْتُ بِظَبْيَةٍ، فَقَالَ: هِيَ حَبْلِي بِخَشْفَيْنِ إِنَّا نِ إِحْدَاهُمَا فِي عَيْنِهَا غَوْرًا^(۲).
فَذَبَحَهَا فَوَجَدْنَا هُمَا كَذَلِكَ؛^(۳)

محمد بن نوفل می‌گوید: در حضور حسن بن علی علیهما السلام بودم که آهویی را آوردند. آن حضرت فرمود: این آهو، دو بره ماده در شکم دارد، چشم یکی از آنها عیب‌ناک می‌باشد.

۱. در «دلائل الإمامه»، «ابراهیم نصیبینی» و در «مدینه المعاجز»، «ابراهیم ضبی» ضبط است.

۲. در «دلائل الإمامه»، «وقد أوتيت» ضبط است.

۳. در مآخذ آمده است: «فی عَيْنِهَا عَيْبٌ».

۴. مدینه المعاجز ۳: ۲۴۲، حدیث ۸۶۵؛ دلائل الإمامه: ۱۷۱، حدیث ۹۰.

امام علی (علیه السلام) آن آهو را سر برید و دو بره‌اش را همان گونه یافتیم که آن حضرت توصیف کرد.

حدیث (۵۳)

امام حسن (علیه السلام) مارها را صدا می‌زد و آنها امام را اجابت می‌کردند
مدینه المعاجز، اثر سید توبلی (رحمه الله).

در این کتاب، از «دلائل الإمامة» (اثر طبری (رحمه الله)) از اسماعیل بن جعفر بن کثیر، روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد محمد بن مُحرز بن یعلی، از ابو ایوب واقدی، از محمد بن همام که گفت:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُنَادِي الْحَيَّاتَ فَتُجِيبُهُ، فَيَلْفُهَا عَلَى يَدِهِ وَعُنْقِهِ وَيُرْسِلُهَا.

قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ عُمَرَ: أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ، فَأَخَذَ حَيَّةً فَلَفَّهَا عَلَى يَدِهِ، فَتَهَشَّتْهُ^(۱) حَتَّى مَاتَ؛^(۲)

محمد بن همام می‌گوید: حسن بن علی (علیه السلام) را دیدم که مارها را صدا می‌زد و مارها او را اجابت می‌کردند. امام آنها را بر دست و گردنش می‌پیچاند، سپس رهایشان می‌ساخت.

می‌گوید: مردی از نسل عُمَر گفت: من هم این کار را می‌کنم. ماری را گرفت و آن را بر دست پیچاند. مار وی را گزید [وی آه و ناله کشید] تا اینکه مُرد.

۱. در «دلائل الإمامة»، «فَهْرَمْتُهُ» و در «مدینه المعاجز» «فَهْرَمْتُهُ» و در «نوادير المعجزات»: ۲۳۵، «فَلَسَعَتْهُ» ضبط است. مؤلف (رحمه الله) در حاشیه، واژه «فَهْرَمْتُهُ» را به عنوان نسخه بدل می‌آورد.

۲. مدینه المعاجز ۳: ۲۴۰، حدیث ۸۶۲؛ دلائل الإمامة: ۱۷۰، حدیث ۸۷.

حدیث (۵۴)

خبر دادن امام حسن علیه السلام از زمان ورود جوایز معاویه

الخراج والجرائع، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

راوندی رحمته الله می گوید:

رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْحَسَنَ عليه السلام قَالَ يَوْمًا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَلِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ بِجَوَائِزِكُمْ وَهِيَ تَصِلُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ كَذَا لِمُسْتَهْلِ الْهِلَالِ، وَقَدْ أَضَاقَا، فَوَصَلَتْ فِي السَّاعَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا لَمَّا كَانَ رَأْسُ الْهِلَالِ. فَلَمَّا وَافَاهُمُ الْمَالُ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ عليه السلام دَيْنٌ كَثِيرٌ فَقَضَاهُ مِمَّا بَعَثَهُ إِلَيْهِ، فَفَضَلَتْ فَضْلَةً فَفَرَّقَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ.

وَقَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام دَيْنَهُ وَقَسَمَ ثُلُثَ مَا بَقِيَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ وَحَمَلَ الْبَاقِيَ إِلَى عِيَالِهِ.

وَأَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَقَضَى دَيْنَهُ، وَمَا فَضَلَ دَفَعَهُ إِلَى الرَّسُولِ لِيَتَعَرَّفَ مُعَاوِيَةُ مِنَ الرَّسُولِ مَا فَعَلُوا.

فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ أَمْوَالاً حَسَنَةً؛^(۱)

از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که: روزی امام حسن علیه السلام به برادرش حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر فرمود: معاویه، جوایز شما را برایتان فرستاد، در اول ماه، در فلان روز به دست شما می رسد. آن دو [از نظر مالی] در تنگنا بودند. چون آغاز ماه شد، در همان ساعتی که امام علیه السلام بیان داشت، جوایز رسید.

۱. الخرائج والجرائع ۱: ۲۳۸ - ۲۳۹، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۳ - ۳۲۴، حدیث ۲.

چون آن مال به دست آنها رسید، امام حسن علیه السلام دین فراوانی داشت، از مالی که معاویه برای آن حضرت فرستاد، دینش را پرداخت، مالی اضافه آمد، آن را میان خاندان و موالیانش تقسیم کرد.

امام حسین علیه السلام دینش را آدا کرد و ^۱باقی مانده آن را میان اهل بیت و موالیانش تقسیم کرد و باقی آن را سوی عیالش بُرد.

اما عبدالله، دینش را پرداخت و آنچه را اضافه آمد به فرستاده معاویه داد تا معاویه از [زیان] آن فرستاده، دریابد که آنها با آن اموال چه کردند. از این رو، معاویه برای عبدالله، اموال نیکویی فرستاد.

حدیث (۵۵)

فرود آمدن گلابی از آسمان برای امام حسن علیه السلام و برادرش امام حسین علیه السلام از مائة منقبة، اثر ابن شاذان رحمه الله.

از المناقب المائة (اثر محمد بن احمد بن شاذان) که «ایضاح دفائن النواصب» نامیده می شود، از زاذان، از سلمان روایت است که گفت:

أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام فَقَالَ: ^(۱) يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، هَذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ جَائِعَانِ يَبْكِيَانِ، فَخُذْ بِأَيْدِيهِمَا فَاخْرُجْ بِهِمَا إِلَى جَدِّهِمَا.

فَأَخَذْتُ بِأَيْدِيهِمَا وَحَمَلْتُهُمَا حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ.

فَقَالَ: مَا لَكُمَا يَا حَبِيبَيَّ؟

قَالَا: نَشْتَهِي طَعَاماً يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ أَطْعِمَهُمَا - ثَلَاثًا - .

۱. در مآخذ، «فَقَالَ» ضبط است. ضبط مؤلف رحمه الله خطای نوشتاری است.

فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَفَرَجَلَةٌ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَبِيهَةٌ بِقُلَّةٍ مِنْ قِلَالِ هَجَرَ، أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلَجِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَالْيَنْ مِنْ الزُّبْدِ.
فَفَرَكَهَا ﷺ بِإِبْهَامِهِ فَصَيَّرَهَا نِصْفَيْنِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَى الْحَسَنِ نِصْفَهَا وَإِلَى الْحُسَيْنِ نِصْفَهَا.

فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى النِّصْفَيْنِ فِي أَيْدِيهِمَا وَأَنَا أَشْتَهِيهَا.
قَالَ: يَا سَلْمَانُ، لَعَلَّكَ تَشْتَهِيهَا؟
قُلْتُ: نَعَمْ.

قال: يَا سَلْمَانُ، هَذَا طَعَامٌ مِنَ الْجَنَّةِ لَا يَأْكُلُهُ أَحَدٌ حَتَّى يَنْجُو مِنَ الْحِسَابِ^(۱)؛^(۲)
سلمان می‌گوید: پیش پیامبر ﷺ آمدم و بر او سلام کردم، سپس بر فاطمه علیها السلام در آمدم، آن بانو فرمود: ای ابو عبدالله، این حسن و حسین گرسنه‌اند، گریه می‌کنند، دستشان را برگیر و آنها را نزد جدشان ببر.

دست آن دو را گرفتم و بردم تا اینکه با آنها بر پیامبر ﷺ وارد شدم.

پیامبر ﷺ پرسید: ای عزیزانم، چه تان شده است؟

گفتند: ای رسول خدا، اشتهای غذا داریم.

پیامبر ﷺ سه بار فرمود: بارالها، آن دو را طعام ده!

نگاه کردم، دیدم یک گلابی شبیه یک سبوی هجری^(۳) در دست پیامبر می‌باشد که از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر است.

۱. در «مائة منقبة» آمده است: حَتَّى يَنْجُو مِنَ النَّارِ وَالْحِسَابِ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ. و در «الخرائج

۲: ۵۳۷» آمده است: حَتَّى يَنْجُو مِنَ الْحِسَابِ غَيْرُنَا ...

۲. مائة منقبة من مناقب امير المؤمنين والأئمة: ۱۶۱ - ۱۶۳، منقبت ۸۷؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۰۸.

۳. هَجَرَ نام آبادی‌ای نزدیک مدینه بود که در آن، آن ظروف ساخته می‌شد.

پیامبر ﷺ آن را با انگشت ابهام مالید و به دو نیم کرد، نصف آن را به حسن و نصف دیگرش را به حسین داد.

من به دو نیمه آن گلابی که در دستان آن دو بود می‌نگریستم و اشتهای خورندش را داشتم.

پیامبر ﷺ فرمود: ای سلمان، شاید [تو هم] آن را اشتها داری! گفتم: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: ای سلمان، این خوراک از بهشت است، احدی تا از حساب رهایی نیابد، نمی‌تواند آن را بخورد.

حدیث (۵۶)

خبر دادن امام حسن علیه السلام از رازِ دلِ یک شخص و این سخن آن حضرت که

فرمود: ما به آنچه در شب و روز رخ می‌دهد، آگاهیم

بصائر الدرجات، اثر صفار رحمته الله.^(۱)

از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از عبدالغفار حارثی، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ كَانَ عِنْدَهُ رَجُلَانِ، فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا: إِنَّكَ حَدَّثْتَ الْبَارِحَةَ فُلَانًا بِحَدِيثٍ كَذَّابٍ وَكَذَّابًا.

فَقَالَ الرَّجُلُ الْآخَرُ: إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا كَانَ، وَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ.

فَقَالَ عليه السلام: إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

۱. این حدیث (با این متن) در «بصائر الدرجات» یافت نشد. تنها بخش پایانی حدیث با اندکی تغییر، در «بصائر الدرجات ۱: ۹۰-۲۹۲» آمده است.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَالتَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ، وَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمَهُ كُلَّهُ؛^(۱)

دو مرد نزد حسن بن علی علیه السلام بودند. امام علیه السلام به یکی از آن دو فرمود: دیشب به فلانی، فلان سخن را گفتم.

آن مرد دیگر گفت: وی آنچه را [میان ما] روی داد، می‌داند (و از این آگاهی امام تعجب کرد).

امام علیه السلام فرمود: ما آنچه را در شب و روز جریان می‌یابد، می‌دانیم. سپس فرمود: خدای متعال، حلال و حرام و تنزیل و تأویل [قرآن] را به پیامبر ﷺ آموزاند، و رسول خدا ﷺ همه علمش را به علی علیه السلام یاد داد.

حدیث (۵۷)

امام حسن علیه السلام شخصی را سوگند داد و آن شخص در دم هلاک شد

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب علیه السلام.

ادَّعَى رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ دِينَارٍ كَذِبًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهِ. فَذَهَبَا إِلَى شُرَيْحٍ.

فَقَالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَحْلِفُ؟

قَالَ: إِنَّ حَلْفَ خَصْمِي أُعْطِيهِ.

فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلرَّجُلِ: قُلْ: بِاللَّهِ ﴿الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾.^(۲)

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۷۳ - ۵۷۴، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۳۰، حدیث ۱۰.

۲. سورة حشر (۵۹) آیه ۲۲.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: لَا أُرِيدُ مِثْلَ هَذَا لَكِنْ قُلْ: بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَيَّ هَذَا وَخُذِ الْأَلْفَ.
فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَأَخَذَ الدَّنَانِيرَ، فَلَمَّا قَامَ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ وَمَاتَ.
فَسُئِلَ الْحَسَنُ عليه السلام عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: خَشِيتُ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّمَ بِالتَّوْحِيدِ يُغْفَرَ لَهُ يَمِينُهُ
بِبَرَكَةِ التَّوْحِيدِ وَيُحْجَبُ عَنْهُ عُقُوبَةُ يَمِينِهِ: ^(۱)

مردی - به دروغ - ادعا کرد که هزار دینار از حسن بن علی عليه السلام طلب دارد (در حالی که پولی بر ذمه آن حضرت نداشت).

هر دو پیش شریح رفتند.

شریح به حسن عليه السلام گفت: آیا سوگند می خوری [که از تو طلب ندارد]؟
امام عليه السلام فرمود: اگر خصم من سوگند بخورد، این مبلغ را به او می دهم.
شریح به آن مرد گفت: بگو سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، پنهان و آشکار را می داند [من از حسن هزار دینار طلب دارم].

امام عليه السلام فرمود: مثل این قسم را نمی خواهم، بگو: سوگند به خدا که این مبلغ را از من طلب داری، و هزار دینار را بگیر.

آن شخص، به همین گونه سوگند خورد و هزار دینار را گرفت. چون برخاست [که برود] به رو بر زمین افتاد و مُرد.

از حسن عليه السلام در این باره سؤال شد، فرمود: ترسیدم اگر به کلمه توحید قسم بخورد، به برکت توحید، سوگندش آمرزیده شود و کیفر قسم [دروغ] را از او بازدارند.

۱. مناقب آل ابی طالب ۴: ۷؛ بحار الأنوار ۴۳: ۳۲۷.

حدیث (۵۸)

سخن امام حسن علیه السلام با عایشه و خبر دادن آن حضرت از حال عایشه
الهدایة الکبری، اثر حسین بن حمدان رحمته الله.

حسین بن حمدان رحمته الله می گوید: برایم حدیث کرد علی بن حسن مقرئ - در
کوفه - از محمد بن حکیم تمّار، از مخوّل بن ابراهیم، از زید بن کثیر جمّحی، از
یوسف بن ظبیان، از مفضّل بن عمر جعفی، از امام صادق علیه السلام که فرمود:
لَمَّا قَدِمَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام مِنَ الْكُوفَةِ، تَلَقَّاهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مُعْزِينَ
بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمُهْنَيْنٍ بِالْقُدُومِ.

وَدَخَلْنَ^(۱) عَلَيْهِ أَزْوَاجَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا فَقَدَ جَدُّكَ
إِلَّا مِنْ حَيْثُ فَقَدَ أَبُوكَ، وَلَقَدْ قُلْتُ يَوْمَ قَامَ عِنْدَنَا نَاعِيهِ^(۲) قَوْلًا صَدَقْتُ فِيهِ مَا كَذَبْتُ.
فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ علیه السلام: عَسَى تَمَثَّلُكَ بِقَوْلِ لَبِيدِ بْنِ رَبِيعَةَ:

فَبَشَّرْتُهَا فَاسْتَعْجَلَتْ عَنْ خِمَارِهَا وَقَدْ تَسْتَخِفُّ الْمُعْجَلِينَ الْبَشَائِرُ
وَإِخْبَارُهَا^(۳) الرُّكْبَانُ أَنْ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ قُرَى نَجْرَانَ وَالشَّامِ كَافِرُ
فَالْقَتَّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ^(۴) بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ
ثُمَّ أَتْبَعْتَ الشُّعْرَ بِقَوْلِكَ: أَمَّا إِذَا قُتِلَ عَلِيٌّ، فَقُلْ لِلْعَرَبِ تَعْمَلُ مَا تَشَاءُ.

فَقَالَتْ لَهُ: يَا بْنَ فَاطِمَةَ، حَدِّثِي حَدِّثِي جَدُّكَ وَأَبِيكَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ، مَنْ الَّذِي
أَخْبَرَكَ بِهَذَا عَنِّي؟

۱. در «مدینه المعاجز»، «دَخَلَتْ» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «ناعیه» ضبط است.

۳. وَاخْبَرَهَا (خ) [مؤلف رحمته الله] این کلمه «وَأَخْبَلَهَا» نیز ضبط است.

۴. در شماری از مآخذ «وَاسْتَقَرَّتْ» ضبط است.

فَقَالَ لَهَا: مَا هَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ، لَأَنَّكَ أَظْهَرْتِهِ ^(۱) وَسَمِعَ مِنْكَ، وَالْغَيْبُ نَبَشُكَ عَنْ جِرَابٍ ^(۲) اخْضَرَ فِي وَسْطِ بَيْتِكَ لَيْلًا بِلَا قَبَسٍ وَضَرْبِكَ بِالْحَدِيدَةِ كَفْكَ حَتَّى صَارَ جُرْحًا وَإِلَّا فَاكْشِفِي وَأَرِيهِ مَنْ حَوْلَكَ مِنَ النِّسَاءِ، ثُمَّ إِخْرَاجُكَ الْجِرَابَ ^(۳) وَفِيهِ مَا جَمَعْتَهُ مِنْ حَيَاتِهِ، وَأَخَذَتْ مِنْهُ أَرْبَعِينَ دِينَارًا عَدَدًا وَلَا تَعْلَمِينَ مَا وَزَنُهَا، وَتَفْرِيقُكَ لَهَا فِي مُبْغِضِي ^(۴) أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَتْ: وَاللَّهِ يَا حَسَنُ ^(۵) لَقَدْ كَانَ مَا قُلْتَهُ، فَلِلَّهِ ابْنُ هِنْدٍ لَقَدْ شَفَا وَأَشْفَانِي.

فَقَالَتْ لَهَا أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: وَيَحَكَ يَا عَائِشَةُ! مَا هَذَا مِنْكَ بِعَجَبٍ وَإِنِّي لِأَشْهَدُ عَلَيْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي وَأَنْتِ حَاضِرَةٌ وَأُمُّ أَيْمَنَ وَمَيْمُونَةُ: يَا أُمُّ سَلَمَةَ، كَيْفَ تَجِدِينِي فِي نَفْسِكَ؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجِدُكَ قَرِيبًا وَلَا أَبْلُغُهُ وَصْفًا. فَقَالَ: فَكَيْفَ تَجِدِينَ ^(۶) عَلِيًّا فِي نَفْسِكَ؟ قُلْتُ: لَا يَتَقَدَّمُكَ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْكَ، وَأَنْتَمَا فِي نَفْسِي بِالسَّوَاءِ.

فَقَالَ: شَكَرَ اللَّهُ فَعَلَّكَ ^(۷) يَا أُمُّ سَلَمَةَ، فَلَوْ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ فِي نَفْسِكَ مِثْلِي فِيهَا لَبَرِثْتُ فِي الْآخِرَةِ مِنْكَ ^(۸) وَلَمْ يَنْفَعَكَ قُرْبِي مِنْكَ فِي الدُّنْيَا.

۱. این عبارت، بدین گونه نیز ضبط است: ما هذا غیب ... أظهرته ...

۲. در «مدینه المعاجز»، «الجرد» ضبط است.

۳. در «مدینه المعاجز»، «الجرد» ضبط است.

۴. این کلمه «معصيته» نیز ضبط است.

۵. در «مدینه المعاجز» آمده است: یا حسن، والله ...

۶. در «مدینه المعاجز»، «تجدی» ضبط است.

۷. در «مدینه المعاجز» آمده است: شکر الله لك ذلك.

۸. در «مدینه المعاجز» آمده است: لبرثت منك في الآخرة ...

فَقُلْتُ أَنْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ: وَكَذَا كُلُّ مَنْ أَزْوَاجُكَ ^(۱) يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
فَقَالَ: لَا.

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي نَفْسِي مَوْضِعاً قَرَّبْتَنَا فِيهِ أَوْ بَعَدْتَنَا. ^(۲)
فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا عَائِشَةُ.

فَقَالَتْ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ، يَمْضِي مُحَمَّدٌ وَيَمْضِي عَلِيٌّ وَيَمْضِي الْحَسَنُ مَسْمُوماً،
وَيَمْضِي الْحُسَيْنُ مَقْتُولاً كَمَا أَخْبَرَكَ ^(۳) جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ عليه السلام: فَمَا أَخْبَرَكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ بِأَيِّ مَوْتَةٍ تَمُوتُونَ؟ ^(۴)
تَصِيرِينَ؟

قَالَتْ لَهُ: مَا أَخْبَرَنِي إِلَّا بِخَيْرٍ.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم أَنَّكَ تَمُوتِينَ بِدَاءِ
الدَّبِيلَةِ وَهِيَ مَيْتَةُ أَهْلِ النَّارِ، وَأَنْكَ تَصِيرِينَ أَنْتِ وَحِزْبُكَ إِلَى النَّارِ.
فَقَالَتْ: يَا حَسَنُ، وَمَتَى؟

قَالَ: فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ عليه السلام: حَيْثُ أَخْبَرَكَ بِعَدَاوَتِكَ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْشَانِكَ
حَرْباً تَخْرُجِينَ فِيهَا عَلَى نَبِيِّكَ، مُتَأَمِّراً عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَمْسُوخٍ مِنْ مَرَدَةِ الْجَنِّ
يُقَالُ لَهُ عَسْكَرٌ، ^(۵) وَأَنْكَ تَسْفِكِينَ دَمَ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ أُمُّهُمْ.

۱. در «مدینه المعاجز»، «کُلُّ أَزْوَاجُكَ» ضبط است.

۲. در «مدینه المعاجز»، «أَبْعَدْتَنَا» ضبط است.

۳. در «مدینه المعاجز»، «کَمَا أَخْبَرَكَ» ضبط است.

۴. در «مدینه المعاجز»، «بِکَبِيرٍ» ضبط است.

قَالَتْ لَهُ: جَدُّكَ أَخْبَرَكَ بِذَلِكَ أَمْ هَذَا مِنْ عِلْمِ غَيْبِكَ؟
 قَالَ لَهَا: بَلْ مِنْ عِلْمِ غَيْبِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعِلْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.
 قَالَ: فَأَعْرَضْتُ عَنْهُ بِوَجْهِهَا وَقَالَتْ فِي نَفْسِهَا: وَاللَّهِ لَا تَصَدَّقَنَّ^(۱) بِأَرْبَعِينَ دِينَاراً
 وَنَهَضَتْ.

فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ عليه السلام: وَاللَّهِ لَوْ تَصَدَّقْتَ بِأَرْبَعِينَ قِنْطَاراً مَا كَانَ ثَوَابُكَ عَلَيْهَا^(۲)
 إِلَّا النَّارَ^(۳)؛^(۴)

چون ابو محمد، حسن بن علی عليه السلام از کوفه آمد، اهل مدینه به دیدارش رفتند
 و به خاطر شهادت امیرالمؤمنین عليه السلام؛ او را تسلیت دادند و برای آمدن وی [به
 مدینه] تهنیت گفتند.

همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی درآمدند. عایشه گفت: ای ابو محمد، جدّت
 از دست نرفت مگر وقتی که پدرت درگذشت. روزی که قاصد مرگ وی پیش ما
 آمد، این سخن را از ته دل بر زبان آوردم و لاف نزدم.
 امام حسن عليه السلام به عایشه فرمود: به نظر می‌رسد به قول لَبِيد بن ربيعة تَمَثُّلُ
 جُستى که می‌سراید:

- مژده‌اش دادم، با عجله روسری‌اش را انداخت، بشارت‌ها عجولان را دست‌پاچه می‌کند.

- سر قافله خبرش داد که میانِ وی و آبادی‌های نجران و شام، فاصله‌ای نماند.

۱. این واژه «لَا تُصَدَّقَنَّ» نیز ضبط است.

۲. این واژه «منها» نیز ضبط است.

۳. متن این روایت با «مدینه المعاجز» (به نقل از «الهدایة») در موارد بسیاری مطابقت دارد. نسخه
 هدایة مؤلف رحمته الله از نسخه هدایه‌ای که در نور ۳/۵ هست، متفاوت است.

۴. الهدایة الکبری: ۱۹۶-۱۹۸؛ مدینه المعاجز ۳: ۴۱۰-۴۱۴، حدیث ۹۴۶.

- روی سری‌اش را انداخت و ماندگار شد [و آرامش یافت]، چنان که مسافر با بازگشت، دیده را روشن می‌سازد.^(۱)

سپس در پی این شعر گفتی: هرگاه علی کشته شد، به عرب بگو [آسوده شدید] هرآنچه را که می‌خواهید [و باب میل دلتان است] انجام دهید.

عایشه گفت: ای پسر فاطمه، در علم غیب، پا جای پای جدّ و پدرت گذاشته‌ای، چه کسی این را - از من - به تو خبر داد؟

امام حسن علیه السلام فرمود: اینکه علم غیب نیست؛ چرا که آن را آشکارا بر زبان آوردی و از تو شنیدند.

علم غیب این است که از کیسه‌ای سبز رنگ در وسط خانه‌ات - شبانه بدون اخگری - سر برداشتی و با چاقو به کف دست زدی که زخمی شد (اگر دروغ است، دستت را باز کن و به زنان پیرامونت بنمایان) کیسه را که در آن - به خیانت - سکه‌هایی را انباشتی، درآوردی و از آن چهل دینار گرفتی - که وزن آن را نمی‌دانستی - و میان دشمنان امیرالمؤمنین تقسیم کردی.

عایشه گفت: ای حسن، والله، همین گونه بود که گفتی. باید به پسر هند دست مریزاد گفت که دل مردم و مرا خنک ساخت.

اُمّ سلمه (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: ای عایشه، وای بر تو! این رفتار از تو

۱. در «کتاب العین ۲: ۱۹۸» آمده است: این بیت ضرب المثل است برای شخصی که چیزی با وی ساز افتد و بر آن استوار بماند. این زن، هرگاه ازدواج می‌کرد، جدا می‌شد؛ سپس با شوهرش ماندگار شد. نشانه ناسازی‌اش این بود که مقنعه از سر بر نمی‌گرفت. چون به شوهر اخیر تن داد، روسری‌اش را انداخت.

در «المحیط ۲: ۱۰۶ - ۱۰۷» آمده است که این بیت برای اقامت مسافر، ضرب المثل است.

عجیب نیست، شهادت می‌دهم که رسول خدا ﷺ - در حالی که تو و اُمّ ایمن و میمونه حضور داشتید - پرسید: ای اُمّ سلّمه، من را در دلت چگونه می‌یابی؟ گفتم: ای رسول خدا، تو را به خود نزدیک می‌یابم و نمی‌توانم [چگونگی‌اش را] وصف کنم. پرسید: علی را در دل خود چگونه می‌یابی؟ گفتم: نه جلوتر و نه عقب‌تر از تو، هر دوتان به یک اندازه در دلم جای دارید.

پیامبر ﷺ فرمود: ای اُمّ سلّمه، خدا کار تو را ارج نهاد. اگر [منزلت] علی در جانت مانند [منزلت] من در آن نبود، از تو براثت می‌جُستم و نزدیک بودنت به من - در دنیا - تو را سودمند نمی‌افتاد.

[ای عایشه] تو از پیامبر ﷺ پرسیدی: ای رسول خدا، همه همسرانت بدین گونه‌اند؟

پیامبر ﷺ فرمود: نه.

تو گفتی: سوگند به خدا، برای علی در دلم جایی نمی‌یابم، چه ما را [به خود] نزدیک سازی یا دور.

پیامبر ﷺ فرمود: ای عایشه، همین تو را بس است.

عایشه گفت: ای اُمّ سلّمه، محمد و علی درگذشتند، حسن مسموم از دنیا می‌رود و حسین به قتل می‌رسد (چنان که جدّشان رسول خدا به تو خبر داد).

امام حسن علیه السلام به عایشه فرمود: جدّم رسول خدا ﷺ مرگ خودت را خبر نداد که چگونه است و با چه مرگی می‌میری؟ فرجامت به کجا می‌رسد؟

عایشه گفت: جز به عاقبت نیک خبرم نداد.

امام حسن علیه السلام فرمود: والله، جدّم رسول خدا ﷺ به من خبر داد که تو به دُمّلی

که در درونِ شکمت بیرون می‌آید می‌میری (به دردی که مرگِ اهل دوزخ است) و تو و حزبت به آتش درمی‌آیی.

عایشه پرسید: ای حسن، کی این خبر را داد؟

امام حسن علیه السلام فرمود: آن گاه که به دشمنیات با علی - امیرالمؤمنین - و جنگ افروزیات خبر داد [اینکه] بر پیامبرت خروج می‌کنی، فرماندهی جنگ را با سوار بر شتر سرخ مویی (که مسخ شده یکی از جنیان سرکش است و «عسکر» گفته می‌شود) به دست می‌گیری و خون ۲۵ هزار نفر از مؤمنان را - که می‌پندارند تو مادر آنهايي - می‌ریزی.

عایشه پرسید: جدّت این را به تو خبر داد یا این سخن از علم غیب توست؟
امام حسن علیه السلام فرمود: این سخن از علم غیب خدا و پیامبرش و علم امیرالمؤمنین است.

می‌گوید: عایشه از حسن علیه السلام روی گرداند و با خود گفت: والله، چهل دینار صدقه می‌دهم و برخاست [برود].

امام حسن علیه السلام فرمود: والله، اگر چهل بار پوست گاو آکنده از طلا صدقه دهی، پاداشت جز دوزخ نیست.

حدیث (۵۹)

بیرون آوردن صد ناقة از وادی برای قضای دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

به امر امیرالمؤمنین علیه السلام

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی رحمته الله.

ابو محمد ادریسی روایت می‌کند از حمزة بن داود دَیْلَمی، از یعقوب بن یزید

أنباری، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حبیب أخول، از ابو حمزه ثمالی، از شهر بن حوشب، از ابن عباس که گفت:

لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَلَسَ أَبُو بَكْرٍ، ^(۱) نَادَى فِي النَّاسِ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عِدَّةٌ أَوْ دَيْنٌ ^(۲) فَلْيَأْتِ أَبَا بَكْرٍ وَلْيَأْتِ مَعَهُ بِشَاهِدَيْنِ.

وَنَادَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ عَلَى الْإِطْلَاقِ مِنْ غَيْرِ طَلَبِ شَاهِدَيْنِ.

فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ مِثْلُكُمْ مُتَقَلِّدٌ سَيْفَهُ، مُتَنَكِّبٌ كَنَانَتَهُ وَفَرَسَهُ، لَا يُرَى مِنْهُ إِلَّا حَافِرُهُ.

وَسَاقِ الْحَدِيثِ وَلَمْ يَذْكُرِ الْأِسْمَ وَالْقَبِيلَةَ. ^(۳)

وَكَانَ مَا وَعَدَهُ مَائَةٌ نَاقَةٍ حُمْرَاءَ ^(۴) بِأَزِمَّتِهَا وَأَثْقَالِهَا مُوقِرَةٌ ذَهَبًا وَفِضَّةً

بِعَبِيدِهَا.

فَلَمَّا ذَهَبَ سَلْمَانٌ بِالْأَعْرَابِيِّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لَهُ حِينَ بَصُرَ بِهِ: مَرْحَبًا بِطَالِبِ عِدَّةٍ وَالِدِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: وَمَا وَعَدَ أَبِي يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

قَالَ: إِنَّ أَبَاكَ قَدِمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ مُطَاعٌ فِي قَوْمِي، إِنْ دَعَوْتُهُمْ أَجَابُوكَ ^(۵) وَإِنِّي ضَعِيفُ الْحَالِ، فَمَا تَجْعَلُ لِي إِنْ دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَاسْأَلُوهَا؟

فَقَالَ: مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا أَمْ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ؟

۱. در «الثاقب» آمده است: وَجَلَسَ أَبُو بَكْرٍ مَكَانَهُ ...

۲. در «الثاقب»، «دين أو عده» ضبط است.

۳. در «الثاقب»، «ولا القبيلة» ضبط است.

۴. در «الثاقب»، «حُمُر» ضبط است.

۵. در «الثاقب» آمده است: إِنْ دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، أَجَابُونِي.

قَالَ: وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْمَعَهُمَا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ جَمَعَهُمَا اللَّهُ لَأَنَاسٍ كَثِيرَةٍ.
فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: اجْعَلْ^(۱) لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ فَأَمَّا فِي الْآخِرَةِ فَأَنْتَ
رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا فِي الدُّنْيَا، فَمَا تُرِيدُ؟^(۲)
قَالَ: مِائَةٌ نَاقَةٍ حَمْرَاءَ^(۳) بِأَرْزَمَتِهَا وَعَبِيدِهَا، مُوقَرَّةٌ ذَهَبًا وَفِضَّةً.
ثُمَّ قَالَ: وَإِنْ دَعَوْتُهُمْ فَأَجَابُونِي وَقَضَى عَلَيَّ الْمَوْتَ وَلَمْ أَلْقَكَ فَتَدَفَّعَ ذَلِكَ إِلَيَّ
وَلَدِي.

قَالَ: نَعَمْ إِلَّا أَنِّي لَا أُرَاكَ^(۴) وَلَا تَرَانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا بَعْدَ يَوْمِي هَذَا، وَسَيُجِيبُكَ
قَوْمُكَ، فَإِذَا حَضَرَكَ الْوَفَاةُ، فَلْيَصِرْ وَلَدُكَ إِلَى وَصِيِّ مِنْ بَعْدِي وَوَلِيِّي^(۵).
وَقَدْ مَضَى أَبُوكَ وَدَعَا قَوْمَهُ فَأَجَابُوهُ، وَأَمَرَكَ بِالْمَصِيرِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْ^(۶)
وَصِيِّهِ.

وَهَا أَنَا وَصِيُّهُ وَمُنَجِّزُ وَعْدِهِ.
فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: صَدَقْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ.
فَكَتَبَ لَهُ عَلَى خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ وَنَاوَلَ الْحَسَنَ، وَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، سِرْ بِهَذَا الرَّجُلِ
إِلَى وَادِي الْعَقِيقِ وَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِهِ وَاقْذِفِ الْخِرْقَةَ، وَانْتَظِرْ سَاعَةً حَتَّى تَرَى مَا يُفْعَلُ،
فَإِنْ دُفِعَ إِلَيْكَ شَيْءٌ فَادْفَعْهُ إِلَى الرَّجُلِ.

۱. در مآخذ «أَجْمَعُ» ضبط است. ضبط مؤلف ﷺ (و نیز شاگرد) تصحیف به نظر می آید.
۲. در «الثاقب» آمده است: فقل ما تريد؟
۳. در «الثاقب»، «حمر» ضبط است.
۴. در «الثاقب» آمده است: نَعَمْ. فقال أبوك: فإن أتيتك وقد رَفَعَكَ اللهُ ولم أدركك [لم أَلْقَكَ (خ)]
يكون من بعدك من يقوم عنك فيدفع ذلك إلي أو إلى وليي ولدي؟ قال: نَعَمْ، على أن لا أراك ...
۵. در «الثاقب» ضبط بدین گونه است: إلى وليي من بعدي ووصيي.
۶. در «الثاقب»، «أو إلى» ضبط است.

وَمَضِيًّا بِالْكِتَابِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسِرْتُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَرْنِي أَحَدٌ، فَلَمَّا أَشْرَفَ الْحَسَنُ عَلَى الْوَادِي وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا السُّكَّانُ الْبَرَّةُ الْأَتْقِيَاءُ، أَنَا ابْنُ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنُ وَصِيِّهِ وَرَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ قَذَفَ الْخِرْقَةَ فِي الْوَادِي.

فَسَمِعْتُ مِنَ الْوَادِي صَوْتًا: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا سِبْطَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ الْبَتُولِ وَابْنَ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ، سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، أَنْتَظِرُ لِنَدْفَعُ إِلَيْكَ.

فَبَيَّنَّا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ ظَهَرَ غُلَامٌ بَعْدَ غُلَامٍ^(۱) فِي يَدِ كُلِّ غُلَامٍ قَطَارٌ حَتَّى عَدَدْتُ مِائَةً نَاقَةَ حَمَرَاءَ بِأَزْمَتِهَا وَأَحْمَالِهَا.

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذْ بِزِمَامِ نُوقِكَ وَعَبِيدِكَ وَمَالِكَ وَامْضِ بِهَا، يَرْحَمُكَ اللَّهُ^{(۲)؛ (۳)}

ابن عباس می گوید: چون پیامبر ﷺ درگذشت و ابوبکر بر کرسی خلافت نشست، در میان مردم ندا داد: هان! هر که بر رسول خدا وعده یا دینی دارد، با دو شاهد پیش ابوبکر بیاید.

علی علیه السلام بی آنکه دو شاهد بخواهد - به طور مطلق - همین ندا را داد.

یک نفر اعرابی (با سر و روی پوشیده، شمشیر به کمر بسته و تیردان بر دوش انداخته که جز سُم اسبش دیده نمی شد) آمد.

۱. در «الثاقب» آمده است: إِذْ ظَهَرَ غُلَامٌ - ولم أدر من أين ظهر - وبيده زمام ناقة حمراء، تتبعها سبٌ، ولم يزل يخرج غلام بعد غلام

۲. در «الثاقب»، «رحمك الله» ضبط است.

۳. الثاقب في المناقب: ۱۳۳ - ۱۳۴، حديث ۱۲۸؛ مدينة المعاجز ۱: ۵۳۲ - ۵۳۵، حديث ۳۴۰.

راوی حدیث را ادامه می‌دهد، و اسم آن اعرابی و قبیله‌اش را ذکر نمی‌کند.

وعده‌ای که رسول خدا ﷺ به او داد، صد ناقه سرخ موی سنگین بار از طلا و نقره همراه با غلامان افسار به دست بود. چون سلمان، اعرابی را پیش امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد، آن حضرت تا چشمش به او افتاد، فرمود: مرحبا به طالب وعده پدر از رسول خدا.

وی پرسید: ای ابوالحسن [رسول خدا به] پدرم چه وعده داد؟ امام علیه السلام فرمود: پدرت بر رسول خدا ﷺ درآمد، گفت: من شخصی‌ام که قومم از من فرمان‌بری دارند، اگر آنها را فراخوانم اجابت می‌کنند، و البته ضعیف الحال و نادارم، اگر آنها را به اسلام دعوت کنم و مسلمان شوند، چه چیزی به من می‌دهی؟

پیامبر ﷺ پرسید: از امر دنیا می‌خواهی یا آخرت؟ وی گفت: اگر هر دو را برایم جمع کنی چه باکی بر توست! خدا برای افراد بسیاری دنیا و آخرت را گرد آورد.

پیامبر ﷺ لبخند زد، سپس فرمود: خیر دنیا و آخرت را ارزانی‌ات می‌دارم، در آخرت رفیقم در بهشتی، و اما از دنیا چه می‌خواهی؟ وی گفت: صد ناقه سرخ موی سنگین بار از طلا و نقره همراه با غلامان افسار به دست.

سپس گفت: اگر آنها را فراخواندم و اجابت کردند و مرگم فرا رسید و تو را ندیدم، آن را به فرزندم بسپار.

پیامبر ﷺ فرمود: آری، بدان که بعد از این روز، نه من تو را - در دار دنیا - می‌بینم و نه تو مرا؛ قومت تو را اجابت می‌کنند، مرگت که فرا رسید، باید فرزندان پیش وصی و ولیّ ام - بعد از من - بیاید.

پدرت رفت و قومش را به اسلام فراخواند و آنها اجابتش کردند و از تو خواست که پیش رسول خدا یا وصی او رهسپار شوی.

هان! منم وصی آن حضرت و وعده‌اش را به انجام می‌رسانم.

اعرابی گفت: ای ابوالحسن، راست گفتی [ماجرا همین بود].

امام علی علیه السلام بر پارچه سفیدی چیزی برای او نوشت و به حسن علی علیه السلام داد و فرمود: ای ابو محمد، با این مرد به وادی عقیق برو و براهلش سلام فرست و این پارچه را بپنداز، لحظه‌ای منتظر بمان تا ببینی چه می‌شود، اگر چیزی را به تو دادند، به این مرد پرداز.

امام حسن علی علیه السلام با آن شخص، به همراه آن نامه رفتند.

ابن عباس می‌گوید: به گونه‌ای که کسی مرا نبیند [در پی آن دو] رفتم. چون حسن بر آن وادی برآمد، با صدای بلند ندا داد: سلام بر شما ای ساکنان نیک پرهیزکار، من فرزند وصی رسول خدا، حسن بن علی (نوه پیامبر و فرزند وصی او) و فرستاده وصی پیامبر سوی شمایم، و آن پارچه را در آن وادی افکند.

از آن وادی، این صدا را شنیدم: لبیک، لبیک ای نوه رسول خدا و فرزند [زهرای] بتول و فرزند سید اوصیا، می‌شنویم و فرمان می‌بریم، منتظر بمان تا [آن را] به تو پرداخت کنیم.

در همین حال بودم که غلامی پس از غلام دیگر - که در دست هر کدام قطار

شتری بود - نمایان شد تا اینکه صد ناقه سرخ موی را همراه با افسار و بارشان شمردم.

حسن علیه السلام [به آن مرد] گفت: خدایت رحمت کند، زمام ناقه‌ها و غلامان و مالت را برگیر و با آنها حرکت کن و برو.

[یاد آوری]

می‌گویم: این واقعه، همان گونه که از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌آید، از اعجازهای امام حسن علیه السلام نیز به شمار می‌رود.

از آنجا که خبری از اخبار ناقه‌ها را در معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام آوردیم، این خبر را در معجزه‌های امام حسن علیه السلام آوردیم.

حدیث (۶۰)

خبر دادن امام حسن علیه السلام از ماجرای بعد از وفاتش

الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

روایت است از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا اخْتَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام: يَا أَخِي، إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْ لِي ثُمَّ وَجِّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ، ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنْنِي بِالْبَقِيعِ.

وَأَعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصِيبُنِي مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَعَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَعَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ وَانْطَلَقَ ^(۱) بِهِ إِلَى مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ، فَصَلَّى عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ حُمِلَ فَأُذْخِلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَلَغَ عَائِشَةُ الْخَبَرَ وَقِيلَ لَهَا إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُدفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَى بَغْلٍ بِسَرَجٍ؛ فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَجًا، فَوَقَفَتْ وَقَالَتْ: نَحْنُوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لَا يُدفَنُ فِيهِ شَيْءٌ وَلَا يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَدِيمًا هَتَكَتِ أَنْتِ وَأَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ قُرْبَهُ وَإِنَّ اللَّهَ يَسْأَلُكَ ^(۲) عَنْ ذَلِكَ.

يَا عَائِشَةُ، إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أَقْرِبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُحْدِثَ بِهِ عَهْدًا، وَأَعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَعْلَمُ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سِتْرَهُ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ ^(۳) وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الرِّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ ^(۴) وَلَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتَ أَنْتِ لِأَبِيكَ وَفَارُوقِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَعَاوِلَ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ

۱. در «بحار»، همین گونه ضبط است، لیکن در «الکافی» آمده است: فَاَنْطَلَقُوْهُ

۲. در مآخذ «سائِلُک» نیز ضبط است.

۳. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

۴. سوره حجرات (۴۹) آیه ۲.

الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى ﴿١﴾ .

وَلَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكَ وَفَارُوقُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذَى وَمَا رَعِيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ .

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءَ .

وَتَاللَّهِ - يَا عَائِشَةُ - لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِهِ ^(۲) مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ جَائِزًا فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ لَعَلِمْتُ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَإِنْ رَغِمَ مَعْطُسُكَ .

قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ، فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكَ وَلَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَةً لِبَنِي هَاشِمٍ .

قَالَ: فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا بَنَی الْحَنْفِيَّةِ، هَؤُلَاءِ الْفَوَاطِمُ يَتَكَلَّمُونَ، فَمَا كَلَامُكَ؟

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام: وَأَنْتِ تُبْعِدِينَ مُحَمَّدًا مِنَ الْفَوَاطِمِ؟! فَوَ اللَّهُ لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمٍ:

• فَاطِمَةُ بِنْتُ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مَخْزُومٍ .

• وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ .

• وَفَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ بْنِ رَوَاحَةَ بْنِ حِجْرِ بْنِ مَعِيصٍ ^(۳) بْنِ عَامِرٍ .

قَالَ: فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام: نَحْنُ أَبْنَاكُمْ وَأَذْهَبُوا بِهِ، فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ .

قَالَ: فَمَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ ^(۴) .

۱. سورة حجرات (۴۹) آیه ۳ .

۲. ابن واژه، «کَرِهْتِهِ» نیز ضبط است .

۳. در نسخه های «الکافی»، «عبد معیص» نیز ضبط است که نام قبیله ای از قریش بود. واژه «عبد» در متن مؤلف عليه السلام از قلم افتاده است .

۴. الکافی ۱: ۳۰۲-۳۰۳، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۴۲-۱۴۴، حدیث ۹ .

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: چون زمان درگذشت حسن بن علی علیه السلام فرا رسید، به حسین علیه السلام فرمود: برادرم تو را وصیتی می‌کنم آن را به خاطر بسیار. هرگاه از دنیا رفتم، آماده‌ام ساز [غسل بده و کفن کن] سپس سوی [قبر] رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا ببر تا عهده‌ی را با او تجدید کنم، آن گاه مرا پیش مادرم فاطمه بازگردان، پس از آن، مرا برگردان و در بقیع دفن کن. بدان که از «حُمَیراء» [عایشه] آنچه را مردم از کارهای ناشایست و دشمنی او با خدا و رسولش و عداوتِ وی با ما خاندان سراغ دارند، بلایی به [جنازه] من می‌رسد.

چون حسن علیه السلام درگذشت، او را بر تابوت نهادند و سوی مُصلای رسول خدا (جایی که پیامبر در آن بر جنازه‌ها نماز می‌گزارد) بردند، حسین علیه السلام بر حسن علیه السلام نماز گزارد، پس از نماز، جنازه را بر دوش گرفتند و به مسجد پیامبر درآوردند، چون جنازه را در مقابل قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگه داشتند، به عایشه خبر رسید و به او گفتند که آنها حسن بن علی را آوردند تا کنار قبر رسول خدا دفن شود.

عایشه سوار بر استری زین شده بیرون آمد (وی اولین زنی بود که در اسلام بر زین سوار شد) [به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد] ایستاد و گفت: فرزندان را از خانه‌ام دور سازید، در خانه پیامبر نباید چیزی را دفن کرد و حجاب او را نباید درید.

حسین علیه السلام به او فرمود: پیش از این، تو و پدرت حجاب رسول خدا را هتک کردید و کسی را به خانه‌اش درآوردید که پیامبر همجواری با او را دوست نمی‌داشت و خدا تو را از این کار باز می‌پرسد.

ای عایشه، برادرم امر کرد که او را کنار پدرش رسول خدا ﷺ ببرم تا عهدهی را با او تجدید کند.

[ای عایشه] بدان که برادرم داناترین مردمان به خدا و رسولش بود و تأویل کتاب خدا را - که نباید پرده رسول خدا را درید - بیش از دیگران می دانست؛ زیرا خدای متعال می فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، تا اذنتان نداده اند، به خانه های پیامبر در نیایید» و تو [ای عایشه] بی اجازه پیامبر، مردانی را در خانه رسول خدا درآوردی.

و خدای متعال می فرماید: «ای ایمان آورندگان، صدایتان را از صدای پیامبر بالاتر مبرید» و به جانم سوگند، تو برای پدرت ابوبکر و فاروق او، نزدیک گوش پیامبر کلنگ ها زدید، و خدای متعال می فرماید: «کسانی که صداهایشان را نزد رسول خدا پایین می آورند، کسانی اند که خدا تقوای دل هایشان را آزمود».

و به جانم سوگند، پدرت و فاروق او، با نزدیک شدن به پیامبر، آن حضرت را آزرده و حقش را - که خدا بر زبان پیامبر به آن دو امر کرد - پاس نداشتند. خدا نسبت به مؤمنان آنچه را در زمان حیات حرام ساخت، پس از مرگ هم حرام کرد.

ای عایشه، به خدا سوگند، اگر دفن حسن رضی الله عنه نزد پدرش - در عهد خدایی که میان ما و اوست - جایز می بود، می دیدی که وی - علی رغم آنکه تو خوش نداشتی - در اینجا به خاک سپرده می شد، هرچند بینیت به خاک افتد.

می گوید: سپس محمد بن حنفیه به سخن آمد و گفت: ای عایشه [این چه وضعی است] روزی بر استر و روزی بر شتر سوار می شوی، نمی توانی به خاطر

عداوت با بنی هاشم خویشتن دار باشی و در جایی آرام و قرار یابی!
می گوید: عایشه به وی رو کرد و گفت: ای ابن حنفیه، این فاطمی ها سخن
می گویند، حرف و کلام تو چیست؟
حسین علیه السلام فرمود: [ای عایشه] چگونه محمد را از فاطمی ها می رانی و دور
می سازی؟! والله که او از نسل سه فاطمه است:

- فاطمه، دختر عمران بن عائد بن عمرو بن مخزوم.
 - فاطمه، دختر اسد بن هاشم.
 - فاطمه، دختر زائده بن اَصَم بن رَواحه بن حِجر بن مَغِیص بن عامر.
- عایشه به حسین علیه السلام گفت: فرزندان را دور سازید و او را [از اینجا] ببرید،
شما مردم اهل مرافعه اید.
می گوید: حسین علیه السلام سوی قبر مادرش رهسپار گردید، سپس او را بیرون بُرد
و در بقیع به خاک سپرد.

تطفیلی^(۱) برای این حدیث که در آن تبیین بعضی از نکات هست
می گویم: این کار اُمّ المؤمنین و کار پدرش عجیب است. پدرش فدک را از
فاطمه (صلوات خدا بر او باد) با این ادّعا ستاند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه انبیا ارث
برجای نمی گذاریم، آنچه برجای نهیم صدقه است.
سپس دخترش - بعد از او - می آید و می گوید: فرزندان را از خانه ام دور
سازید!

نمی دانم، کدام یک از این دو حدیث دروغ تراست.

۱. تطفیل به معنای مهمان ناخوانده شدن، کودک نمایی و نیز سنجیده سخن گفتن است.

اشکال

اگر کسی بگوید: شاید عایشه این سخن را با نظر به حقّ خویش (از این راه که از جمله مسلمانان است) بر زبان آورد، نه از جهت توارث (ارث بری) از پیامبر ﷺ.

پاسخ

می‌گوییم: افزون بر اینکه ظاهر واقعه این را بر نمی‌تابد، این سخن، حجّت قوی‌تر از پیش به دستِ خصم می‌دهد.

و آن حجّت این است که: هرگاه آن مکان، ملک همه مسلمانان باشد، پدر عایشه و فاروق او، قطعاً در آنجا ناحق دفن شدند؛ زیرا اذن از همه مسلمانان در این زمینه، تحقق نیافت.

چگونه این اذن تحقق یافت در حالی که بسیاری از مسلمانان در شهرها و صحراها و بیابان‌ها پراکنده بودند به گونه‌ای که تحصیل اذن از تک تک آنها امکان نداشت، هرچند سال‌ها برای این کار وقت سپری می‌شد، چه رسد به مجال دفن که برای آن جز شامگاه یا ظهر آن، فرصت نبود.

اجازه از مسلمانان حاضر، گرچه فی الجمله (مقصودم إعراض از بعضی از دقت‌های فلسفی بلکه شرعی است) امکان داشت، جز اینکه این کار را کسی به خاطر ندارد و احدى آن را نقل نکرده است، با اینکه از وقایعی بود که عادت، اقتضای نقل آن را داشت؛ چراکه چیزهایی به مراتب کم اهمیت‌تر از آن را نقل کرده‌اند، چه رسد به آن.

[افزون بر این] میان مسلمانان کسانی بودند که به راه رفتن ابوبکر و عمر روی زمین راضی نبودند، چگونه به دفن آن دو در درون آن رضایت می‌دادند؛ به ویژه زمانی که در آن [قطعه زمین] حقّی داشته باشند.

اجازه گرفتن [از همهٔ مسلمانان] به هر نحوی که تصوّر کنیم - به راستی - ناممکن است.

و این احتمال که پیامبر ﷺ در زمان حیات، خانه‌اش را به تملیک ابوبکر و عُمر درآورد، از احتمالات سفسطی و پوچی است که بر امثال آن، عقل‌های سلیم اعتماد نمی‌ورزند.

زیرا انگیزه‌ها بر شیوع و نقل آن پابرجا بود و از آنجا که نقل نشد، ظن و گمان چیزی را از حق بسنده نمی‌کند، چه رسد به وَهْم خارق العاده و نامعمول. آری، اعتماد بر امثال این احتمال، زمانی جایز است که از خلاف آن امری که بطلان آن قطعی است، لازم نیابد و این مقام از آن موارد نیست.

مُدَّعا مصادره شده است؛ زیرا در اینجا جز حَمَلِ قول مسلم بر صَحّت وجود ندارد و این اصل، در اقامهٔ حِجَّت بر شیعه، ناکاراست.

شیعیان ادّعا دارند که ابوبکر و عُمر، خلافت پیامبر را - که تالی نبوت و ربوبیت است - غصب کردند و نیز فدک را از زهرا علیها السلام ناحق ستاندند، غَصَبِ گودال کوچکی از زمین که چیزی نیست.

خلاصه، امر روشن‌تر از آن است که لباس عذرآوری آن را بپوشاند، لیکن این قوم جز تکیه بر آنچه را پدرانشان می‌پرستیدند، بر نمی‌تابند.

كَمْ ذَا تُمَوِّهُ بِالشَّعْبَيْنِ وَالْعَلَمِ وَالْأَمْرُ أَوْضَحُ مِنْ نَارٍ عَلَى عِلْمٍ
أَرَاكَ تَسْأَلُ عَنْ نَجْدٍ وَأَنْتَ بِهَا وَعَنْ تَهَامَةٍ هَذَا فِعْلٌ مُتَّهَمٌ^(۱)

۱. این دو بیت از قصاید محمد بن صلاح بن یوسف شافعی است؛ بنگرید به، شذرات الذهب ۵۷۴:۷؛ الضوء للآمع لأهل القرن التاسع ۷: ۲۷۳.

- چقدر تو با نام بردن از شُعْبَین و عَلم، می‌خواهی لاپوشانی کنی در حالی که امر روشن‌تر از آتش بر مناره است.

- می‌بینم که از نجد و تهامه می‌پرسی در حالی که خود در آنجایی، این کارت فعل شخص مُتَّهَم است.

از فرزندان این مادر جای شگفتی است که بر سخنانِ شیعه در حقّ وی خُرده می‌گیرند و به این مطلب تمسّک می‌جویند که وی همبستر رسول خدا و یار و همدم او بود و نمی‌دانند که همین امر، حُجَّتِ شیعه علیه آنهاست. زیرا هرگاه قرابت سَبَبی موجب تکریم و احترامِ اشخاص باشد، قرابت نَسَبی قطعاً بدین کار آولی است.

و این مادر، حرمتی را برای اهل بیت این پیامبر (که به سببِ وی شرافت یافت) و انهاد تا به مثل آن در حقّ خودش پاداش دریافت دارد. وی چگونه از شیعه مراعات حرمت این انتساب عارضی را (که در حقّ زن نوح و لوط به خاطر عدم حصول شرایطش در آن دو، سودمند نیفتاد) در حقّ خودش امید دارد؟!

در شریعت نبوی ثابت است که هرکس در حَرَم به کار ناشایستی دست یازد، در همان جا حَدّ بر او جاری شود و حُرمت حَرَم در حقّ وی مراعات نمی‌شود؛ زیرا خودش این حجاب را درید و این در را بر خود گشود.

و حدیث توبهٔ عایشه [از غوغای جنگ جَمَل] ادّعای محض است، نقلِ مستند ندارد، بلکه در نقل ثابت است که به جای شتر بر استر نشست و همین، دلیل اصرار وی بر خطا و گناه است.

کاش می دانستم این توبه چه زمانی رخ داد؟! این، جز سخن ساختگی نیست.^(۱)
از این رو، ابن حجاج بغدادی رحمته الله را در این ابیات نباید نکوهید که می سراید:

أَيَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَلَا كَانَ وَلَا كُنْتُ
تَحَمَّلْتُ تَبَغُّلْتِ وَلَوْ عِشْتُ تَفِيلْتُ
لَكَ التُّسْعُ مِنَ الثُّمَنِ وَيَا لَكُلِّ تَمَلَّكْتُ^(۲)

- ای دختر ابوبکر، کاش ابوبکر نبود و تو نبودی.

بر شتر نشستی، بر استر سوار شدی، و اگر زنده می ماندی، بر فیل هم سوار می شدی.

- $\frac{1}{73}$ خانه از تو بود، همه اش را به تصرف خویش درآوردی.

مضمون بیت دوم از قول محمد بن حنفیه (که در این حدیث ذکر شد) گرفته شده است و در بعضی روایات آمده است که ابن عباس این سخن را گفت.^(۳)
و مضمون بیت سوم برگرفته از قول فضال بن حسن بن فضال در احتجاج با ابو حنیفه می باشد.

این محاجه، مشهور است، بسیاری از اهل نقل، آن را بیان کرده اند. از آنهاست طبرسی در «الاحتجاج»^(۴) و دیگران در دیگر کتاب ها.^(۵)

در «مناقب ابن شهر آشوب» مانند این ابیات را دیدم که به صقر بصری

۱. برگرفته از آیه ۷ سورة ص: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾؛ این ادعا جز لاف زدن و دروغ بافی نیست.

۲. الخرائج والجرائح ۱: ۲۴۳؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۵۴-۱۵۵.

۳. مناقب آل ابی طالب ۴: ۴۴؛ الخرائج والجرائح ۱: ۲۴۳، ضمن حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۵۴، ضمن حدیث ۲۴.

۴. احتجاج طبرسی ۲: ۳۸۲.

۵. کنز الفوائد ۱: ۲۹۴-۲۹۵؛ الخرائج والجرائح ۱: ۲۴۳-۲۴۴؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۵۵؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۲۰۲-۲۰۳، حدیث ۲۱۱۴۲.

نسبت داده شده بود و آن آیات، چنین اند:

وَيَوْمَ الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَى بَغْلِكَ أَسْرَعَتْ
وَمَا يَسْتِ وَمَانَعَتْ وَخَاصَمَتْ وَقَاتَلَتْ
وَفِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِالظُّلَمِ تَحَكَّمَتْ
هَلِ الزَّوْجَةُ أَوْلَىٰ بِالْـ تَوَارِيثِ مِنَ الْبَيْتِ؟!
لَكَ التُّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ فَبِالْكُلِّ تَحَكَّمَتْ
تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ وَلَوْ عِشْتَ تَفِيلَتْ^(۱)

- و روز درگذشت حسن (آن امام هدایتگر) سوار بر استر باشتاب راه افتادی.

- به خشم آمدی و فتنه انداختی، بازداشتی و دشمنی ورزیدی و جنگیدی.

- در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به ستم حکم کردی.

- آیا زن شخص، از دخترش به ارث اولی است؟!

- $\frac{۱}{۷۳}$ خانه پیامبر به تو می‌رسید، همه آن را در اختیار گرفتی.

- بر شتر نشستی، بر استر سوار شدی، و اگر زنده می‌ماندی فیل سواری هم می‌کردی.

تبصره

بیان حکم دخول شخص جنب و حائض در مشاهد ائمه علیهم السلام

برگرفته از آنچه در حدیث آمده است

این سخن امام حسین علیه السلام که پس از بیان آیات مذکور، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءًا»^(۲) (خدا حرمت مؤمنان را در زمان حیات

۱. مناقب آل ابی طالب ۴: ۴۴-۴۵.

۲. الکافی ۱: ۳۰۳، ضمن حدیث ۳.

و ممات - مرگ و زندگی - محترم شمرد و پاس داشت) با ملاحظه روایتی که صفار در «بصائر الدرجات» به سندش از بکر بن محمد روایت می‌کند که گفت:

خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ نُرِيدُ مَنْزِلَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَحِقْنَا أَبُو بَصِيرٍ خَارِجاً مِنْ زُقَاقٍ وَهُوَ جُنُبٌ وَنَحْنُ لَا نَعْلَمُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.
 قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ وَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِحُجُبٍ أَنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ؟
 قَالَ: فَرَجَعَ أَبُو بَصِيرٍ وَدَخَلْنَا؛^(۱)

بکر بن محمد می‌گوید: از مدینه به قصد رفتن به منزل امام صادق عليه السلام خارج شدیم. ابو بصیر در حالی که از کوچه‌ای بیرون آمد (وی جنب بود و ما این را نمی‌دانستیم) به ما پیوست [با هم به راه افتادیم] تا اینکه بر امام صادق عليه السلام درآمدیم.
 امام عليه السلام سرش را بالا آورد و فرمود: ای ابو محمد، آیا نمی‌دانی که سزاوار نیست شخص جنب به خانه‌های انبیا و اوصیا درآید.
 می‌گوید: ابو بصیر بازگشت و ما داخل شدیم.

و نیز با توجه به سخنی که راوندی در «الخرائج» از جابر جعفی، از امام زین العابدین عليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

أَقْبَلَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيَخْتَبِرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام لِمَا ذُكِرَ لَهُ مِنْ دَلَالِهِ، فَلَمَّا صَارَ بِقُرْبِ الْمَدِينَةِ خَضَخَضَ فَدَخَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام.

۱. بصائر الدرجات ۱: ۲۴۱، حدیث ۲۳؛ بحار الأنوار ۷۸: ۶۲، حدیث ۳۸.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَمَا تَسْتَحْيِي يَا أَعْرَابِيٌّ أَنْ تَدْخُلَ عَلَى إِمَامِكَ وَأَنْتَ جُنُبٌ؟!

فَأَنْتُمْ مَعَاشِرَ الْعَرَبِ إِذَا دَخَلْتُمْ ^(۱) خَضَخَضْتُمْ!
فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: قَدْ بَلَغْتُ حَاجَتِي فِيمَا جِئْتُ فِيهِ. فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ
وَاغْتَسَلَ ^(۲) وَرَجَعَ إِلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَمَّا كَانَ فِي قَلْبِهِ؛ ^(۳)

یک نفر اعرابی که دلایل امامتِ امام حسین علیه السلام برایش بیان شد، به مدینه آمد تا حسین علیه السلام را بیازماید. چون نزدیک مدینه رسید، استمنا کرد و بر آن حضرت وارد شد.

حسین علیه السلام به او فرمود: ای اعرابی، آیا شرم و حیا نمی‌کنی که در حال جنابت بر امامت درمی‌آیی؟!

شما گروه عرب، هرگاه [خلوت می‌کنید یا هرگاه بر امام] درمی‌آید، استمنا می‌کنید!

اعرابی گفت: به حاجتی که برای آن آمدم دست یافتم. از نزد امام خارج شد و غسل کرد و سوی آن حضرت بازگشت و از آنچه در دلش بود پرسید.

[سخنی را که امام حسین علیه السلام فرمود با ملاحظه این دو روایت] آشکارا دلالت دارند که داخل شدن جُنُب در مشاهد ائمه طاهرين علیهم السلام جایز نمی‌باشد.

۱. در «وسائل الشیعه ۲: ۱۹۳» (و نیز در شماری از مآخذ دیگر) «إِذَا خَلَوْتُمْ» ضبط است.

۲. در «الخرائج» (و بیشتر مآخذ) «فَاغْتَسَلَ» ضبط است.

۳. الخرائج والجرائح ۱: ۲۴۶، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۱، حدیث ۴۴.

افزون بر این، این کار از سوی عقل‌های سلیم نیز تقویت می‌شود زیرا آن را قبیح می‌شمارند (همان‌گونه که عقل‌های سلیم، ظلم را قبیح می‌دانند و احسان را می‌پسندند).

و در این قباح و زشت بودن، ورود حائض به حرم امامان علیهم‌السلام نیز مشارکت دارد.

و اگر اندیشمندی نیک بیندیشد و متأملی به دقت بنگرد، این مسئله را از ضروریات می‌یابد، به گونه‌ای که هرکس شبهه‌ای در ذهنش نباشد، هرگاه از این مسئله از او بپرسند، بی‌درنگ به حرمت حکم می‌کند.

از این رو، این مسئله، نیاز به دلیل دیگر (دلیل سمعی و روایی) ندارد. آنچه از بعضی از فقهای این دوران به گوش می‌رسد که وارد شدن جُنُب و حائض را به حرم امامان علیهم‌السلام جایز می‌شمارند (با استناد به اینکه این مشاهد در عنوان مسجد در نمی‌آید و دلیل خاص دیگری بر حرمت دخول جُنُب و حائض در آنها وجود ندارد) از کمال جهل و حماقت و ضعف تحصیل برمی‌خیزد و بالاتر از آن، جسارت بر خدا و پیامبر و اولیاء خداست (خدا ما را از خطا و خَطَل در قول و عمل مصون دارد).

کاش می‌دانستم چه چیزی امثال اینان را سوی عهده‌دار شدن منصب فتوا واداشت تا اینکه آنها را در مانند این لغزش‌های ناگفتنی و مسخره (که حتی دوشیزگان در سراپرده‌ها آنها را ریشخند می‌کنند) اندازد.

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و صلوات و سلام بر محمد و آل پاکش باد و لعنت خدا بر همه دشمنان آنها باد.

باب

معجزات امام هُمام ؛

سَيِّد دو عَالَم ؛

امام شرق و غرب ؛

ابو عبدالله حسين

(سلام خدا بر او باد)

حدیث (۶۱) (۱)

کرامات ولادت امام حسین (علیه السلام) و درخواست شفاعت در دلائل به آن حضرت

کمال الدین، اثر صدوق (علیه السلام).

صدوق (علیه السلام) می گوید: برای ما حدیث کرد محمد بن علی ماجیلویه، گفت: برایم حدیث کرد عمویم ابوالقاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، گفت: برایم حدیث کرد محمد بن علی قرشی، گفت: برایم حدیث کرد ابو الرّبیع زهرانی، گفت: برایم حدیث کرد جریر از لیث بن ابی سلیم، از مُجاهد، گفت: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مَلَكًا يُقَالُ لَهُ دَرْدَائِيلُ، كَانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ، مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ وَالْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

فَجَعَلَ يَوْمًا يَقُولُ فِي نَفْسِهِ: أَفَوْقَ رَبَّنَا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ؟ فَعَلِمَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - مَا قَالَ فَزَادَهُ أَجْنَحَةً مِثْلَهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ، ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ أَنْ طِرْ. فَطَارَ مِقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ فَلَمْ يَنْلُ رَأْسَهُ قَائِمَةً مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ.

۱. شماره احادیث بر مبنای سابق است (مؤلف (علیه السلام)).

فَلَمَّا عَلِمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِتْعَابَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ: أَيُّهَا الْمَلَكُ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ فَإِنَّا عَظِيمٌ فَوْقَ كُلِّ عَظِيمٍ وَلَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ، وَلَا أَوْصَفُ بِمَكَانٍ. فَسَلَبَهُ اللَّهُ أَجْنَحَتَهُ وَمَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ.

فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَوْلَدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، أَوْحَى اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - إِلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّيرَانِ أَنْ أَهْلِهَا كَرَامَةً لِمَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ.

وَأَوْحَى إِلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ أَنْ زَخْرِفَ الْجَنَانَ وَطَيَّبَهَا كَرَامَةً لِمَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ فِي دَارِ الدُّنْيَا.

وَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى حُورِ الْعَيْنِ أَنْ تَزَيَّنَّ وَتَزَاوِرْنَ لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ فِي دَارِ الدُّنْيَا.

وَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ [والتحميد (خ)] وَالتَّمَجِيدِ وَالتَّكْبِيرِ كَرَامَةً لِمَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ.

وَأَوْحَى اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - إِلَى جَبْرَائِيلَ أَنْ اهْبِطْ إِلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَلْفِ قَبِيلٍ - وَالْقَبِيلُ أَلْفُ أَلْفٍ - مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى خُبُولٍ بُلُقٍ مُسْرَجَةٍ مُلْحَمَةٍ، عَلَيْهَا قَبَابُ الدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ، وَمَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يَقَالُ لَهُمُ الرُّوحَانِيُّونَ، بِأَيْدِيهِمْ أَطْبَاقٌ [حِرَابٌ^(۱) (خ)] مِنْ النُّورِ،^(۲) أَنْ هَتَّائُوا مُحَمَّدًا بِمَوْلُودِهِ.^(۳)

۱. در بعضی از مآخذ (در همین معنا) به جای عبارت «بأيديهم حِرَابٌ مِنْ نُورٍ» در نسخه بدل، «حِرَابٌ مِنْ نُورٍ» آمده است (تفسیر فرات کوفی: ۴۴۶).

۲. در مآخذ «مِنْ نُورٍ» ضبط است.

۳. در دست خط مؤلف علیه السلام این واژه «لِمَوْلُودِهِ» به نظر می آید، لیکن در مآخذ «بِمَوْلُودِهِ» ضبط است.

فَأَخْبِرُهُ^(۱) - يَا جَبْرِئِيلُ - إِنِّي قَدْ سَمِعْتُهُ الْحُسَيْنَ، وَهَنَّهُ وَعَزَّهُ وَقُلَّ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ يَقْتُلُهُ شِرَارُ أُمَّتِكَ عَلَى شِرَارِ الدَّوَابِّ؛ فَوَيْلٌ لِلْقَاتِلِ وَوَيْلٌ لِلْسَّائِقِ وَوَيْلٌ لِلْقَائِدِ.
 قَاتِلِ الْحُسَيْنِ، أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَهُوَ مِنِّي بَرِيءٌ؛ لَأَنَّهُ لَا يَأْتِي أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَقَاتِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْظَمَ جُرْمًا مِنْهُ.
 قَاتِلِ الْحُسَيْنِ، يَدْخُلُ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَالنَّارُ أَشْوَقُ إِلَى قَاتِلِ الْحُسَيْنِ [من الجنة إلى من أطاعه (ظ)] مِمَّنْ أَطَاعَهُ إِلَى الْجَنَّةِ^(۲).

قَالَ فَبَيْنَمَا جَبْرِئِيلُ يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِيلَ، فَقَالَ لَهُ دَرْدَائِيلُ: يَا جَبْرِئِيلُ، مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّمَاءِ؟ هَلْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ مَوْلُودٌ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَقَدْ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَيْهِ لِأَهْنُئَهُ بِمَوْلُودِهِ.

فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: يَا جَبْرِئِيلُ، بِالَّذِي خَلَقَكَ وَخَلَقَنِي إِذَا هَبَطْتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلَتَ اللَّهُ رَبَّكَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَرْضَى عَنِّي وَيَرُدَّ عَلَيَّ أَجْنَحَتِي وَمَقَامِي مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ.
 فَهَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ وَهَنَاهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَعَزَّاهُ.
 فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَا هَؤُلَاءِ بَأْمَتِي، أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَاللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْهُمْ بَرِيءٌ.
 قَالَ جَبْرِئِيلُ: وَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ يَا مُحَمَّدُ.

۱. در مآخذ «وَأَخْبِرُهُ» ضبط است، ضبط دقیق این واژه، در دست خطِ مؤلف ﷺ چندان روشن نیست.

۲. در «کمال الدین» و «بحار» آمده است: مِمَّنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى الْجَنَّةِ.

فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى فَاطِمَةَ وَهَنَّاها وَعَزَّاهَا، فَبَكَتْ فَاطِمَةُ وَقَالَتْ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ، وَلَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ تَكُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ.

ثُمَّ قَالَ: الْأَئِمَّةُ بَعْدِي:

- الْهَادِي، عَلِيٌّ.
- الْمُهْتَدِي، الْحَسَنُ.
- النَّاصِرُ، الْحُسَيْنُ.
- الْمَنْصُورُ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.
- الشَّافِعُ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ.
- النَّفَّاعُ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ.
- الْأَمِينُ، مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ.
- الرِّضَا، عَلِيُّ بْنُ مُوسَى.
- الْفَعَّالُ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ.
- الْمُؤْتَمَنُ، عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ.
- الْعَلَّامُ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ.
- وَمَنْ يُصَلِّيْ خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ.
- فَسَكَنَتْ فَاطِمَةُ مِنَ الْبُكَاءِ.

ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ النَّبِيَّ ﷺ بِصِفَةِ ^(۱) [بِقَضِيَّة (خ)] الْمَلِكِ وَمَا أَصِيبَ بِهِ.

۱. در مآخذ این واژه به صورت «بِقِصَّة» و «بِقَضِيَّة» ضبط است.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَلْفُوفٌ فِي قِطْعَةٍ [خَرَقٍ (خ)] مِنْ صُوفٍ فَأَشَارَ بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ:

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ، لَا بَلَّ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَعَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْرٌ، فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَرَدِّ عَلَيْهِ أَجْنَحَتَهُ وَمَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ.

فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُ وَغَفَرَ لِلْمَلِكِ.

وَالْمَلِكُ لَا يُعْرَفُ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِ فَاطِمَةَ

بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^(۱)

ابن عباس می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که خدای متعال فرشته‌ای دارد که به او «دردائیل» گویند. این فرشته ۱۶ هزار بال دارد، میان هر بال با بال دیگرش هواست (و هوا مسافتی همچون فاصله میان زمین و آسمان است). روزی دردائیل با خود گفت: آیا بالاتر از پروردگار ما (جل جلاله) چیزی هست؟

خدای متعال سخن وی را دریافت، بال‌هایش را دو برابر ساخت و ۳۲ هزار بال گردید. سپس خدای ﷻ به وی وحی کرد که پرواز کن.

دردائیل مقدار ۵۰۰ سال پرید و سرش به یکی از ستون‌های عرش نرسید.

چون خدای ﷻ خستگی‌اش را دانست به وی وحی فرمود که: ای فرشته، به جای خویش بازگرد، منم خدای بزرگ، فراتر از هر چیز با عظمت، بالاتر از من چیزی نیست و به مکانی وصف نشوم.

۱. کمال الدین ۱: ۲۸۲ - ۲۸۴، حدیث ۳۶؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۴۸ - ۲۴۹، حدیث ۲۴.

خدا بال‌های دردائیل را گرفت و او را از صفوف ملائکه بیرون راند.

چون حسین بن علی علیه السلام در شامگاه پنجشنبه (شب جمعه) به دنیا آمد، خدای بزرگ به مالک - کلیددار دوزخ - وحی کرد که آتش را بر اهل آن (به خاطر مولودی که برای محمد به دنیا آمد) خاموش گردان.

و به رضوان - کلیددار بهشت - وحی فرمود که (برای گرامی داشت فرزندی که برای محمد در دنیا زاده شد) بهشت را بیارای و خوش‌بو ساز.

و خدای تعالی به حور العین وحی کرد که (برای کرامت مولودی که برای محمد در دنیا پا نهاد) خود را بیارایید و به دیدار هم روید.

و خدای تعالی به فرشتگان وحی کرد که (به خاطر کرامت مولودی که برای محمد به دنیا آمد) صف‌هایی را به تسبیح و تقدیس و تمجید و تکبیر به پا دارید.

و خدای متعال به جبرئیل وحی کرد که: در میان هزار قبیله از ملائکه (هر قبیله عبارت از یک میلیون می‌باشد) که فرشتگان روحانی همراهشان باشند، با طبق‌های نورانی در دست، سوار بر اسب‌های اَبَلَق (با زین و لگام که با دانه‌های دُرّ و یاقوت آذین باشند) سوی پیامبرم محمد فرود آید تا مولود محمد را به او تبریک گویند.

و ای جبرئیل، به محمد خبر ده که او را حسین نامیدم و به او تبریک و تسلیت گوی و برایش بیان دار که: ای محمد، او را بدترین افراد امت سوار بر بدترین مرکب‌ها به قتل می‌رسانند، پس وای بر قاتل حسین! وای بر کسی که او را [سوی قتلگاه] براند! وای بر کسی که او را [به میدان جنگ] بکشاند.

من از قاتل حسین نفرت دارم و او هم از من بیزار است؛ زیرا هیچ

جنایت کاری روز قیامت [پیشم] حضور نمی یابد مگر اینکه قاتل حسین علیه السلام جرمش از او سنگین تر است.

قاتل حسین - در روز قیامت - با کسانی که می پندارند با خدا خدای دیگری هست، به دوزخ درمی آید. اشتیاق دوزخ به قاتل حسین علیه السلام از اشتیاق بهشت نسبت به اهل طاعت، بیشتر است.

می گوید: هنگامی که جبرئیل از آسمان به زمین فرود آمد، به «دردائیل» گذشت. دردائیل از وی پرسید: ای جبرئیل، امشب در آسمان چه روی داد؟ آیا بر اهل دنیا قیامت برپا شد؟

جبرئیل گفت: نه، برای محمد صلی الله علیه و آله در دار دنیا مولودی زاده شد، خدا مرا فرستاد تا او را به این مولود تبریک گویم.

دردائیل گفت: ای جبرئیل، سوگند به کسی که تو و مرا آفرید، هرگاه به زمین فرود آمدی، محمد را - از طرف من - سلام برسان و او را به حق این مولود قسم بده که از پروردگار تعالی بخواهد که از من راضی شود و بالها و مقام مرا در صفوف ملائکه به من بازگرداند.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و او را بدان گونه که خدای تعالی امر فرمود، تهنیت و تعزیت گفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان اُمت من نیستند، من از ایشان بیزارم و خدای تعالی از آنها نفرت دارد.

جبرئیل گفت: ای محمد، من هم از ایشان برائت می جویم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه درآمد و آن بانو را تهنیت و تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام

گریست و فرمود: کاش او را به دنیا نمی آوردم! قاتل حسین در دوزخ است.
پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه، من هم بدین [دوزخی بودن قاتل حسین]
شهادت می دهم، لیکن امامان هدایتگر از نسل حسین اند تا از او امامی پدید
نیاید، کشته نمی شود.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: امامان هدایتگر بعد از من اینها هستند:

- الهادی (هدایتگر) علی.
- المهتدی (هدایت یافته) حسن.
- الناصر (یاری دهنده) حسین.
- المنصور (یاری شده) علی بن حسین.
- الشافع (شفاعت کننده) محمد بن علی.
- النّفاع (بسیار نفع رسان) جعفر بن محمد.
- الأمین (امانت دار) موسی بن جعفر.
- الرّضا (رضایت مند) علی بن موسی.
- الفعّال (پر جنب و جوش) محمد بن علی.
- المؤتمن (مورد اعتماد) علی بن محمد.
- العلام (بسیار دانا) حسن بن علی.
- و کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند.
- فاطمه ساکت شد و از گریه دست کشید.

سپس جبرئیل ماجرای درذائیل (و بلایی را که بدان گرفتار آمد) به پیامبر ﷺ

خبر داد.

ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را که پارچه ای پشمی در بر داشت به دست گرفت و با آن به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود:

پروردگارا، به حقّ این مولود بر تو، بلکه به حقّ تو بر او و بر جدّش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، اگر برای حسین (فرزند علی و فاطمه) نزدت ارزش و احترامی هست، از درذائیل راضی شو و بال ها و مقامش را در صفوف ملائکه به او بازگردان.

خدا دعای پیامبر را اجابت فرمود و درذائیل را آمرزید.

این فرشته - در بهشت - به غلام آزاد شده حسین (فرزند علی و فاطمه، دختر رسول خدا) معروف است و او را به همین نام صدا می زنند و می شناسند.

[نام سه تن از فرشتگانی که دست به دامن امام حسین علیه السلام شدند]

می گویم: فرشتگانی که به حسین علیه السلام پناهنده شدند، بسیارند؛ از آنهاست:

- دَرذائیل.

وی، در این حدیث ذکر شد.

- صَلْصائیل.

قصه وی - به خواست خدای متعال - در اواخر کتاب، در ضمن حدیث مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، خواهد آمد.^(۱)

- فُطْرُس.

داستان وی در «بصائر الدرجات» (اثر صفّار)^(۲) و در «مستطرفات السرائر» (اثر

۱. نیز بنگرید به، الهدایة الکبری: ۴۴۱؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵۹، حدیث ۴۷.

۲. بصائر الدرجات ۱: ۶۸، حدیث ۷.

ابن ادریس^(۱) و در «الخرائج» (اثر راوندی)^(۲) و در دیگر کتاب‌ها^(۳) آمده است. ما به داستان دردائیل - که در اینجا آوردیم - بسنده کردیم.

حدیث (۶۲)

حدیث عبدالله بن شداد و سخن امام حسین علیه السلام با تب

معرفه الرجال، اثر کشی رحمته الله.

کشی رحمته الله در رجالش می‌گوید: در کتاب شاذان بن نَعِیم - به خط وی - دیدم که از حُمران بن اَعِین روایت می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ رَجُلًا كَانَ مِنْ شِيعَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرِيضًا شَدِيدَ الْحُمَى. فَعَادَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، فَلَمَّا دَخَلَ مِنْ
بَابِ الدَّارِ طَارَتْ الْحُمَى عَنْ الرَّجُلِ.

فَقَالَ لَهُ: رَضِيتُ بِمَا أُوْتِيتُمْ حَقًّا حَقًّا، وَالْحُمَى تَهْرُبُ عَنْكُمْ.
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا.
ثُمَّ نَادَى: يَا كُبَّاسَةَ.

قَالَ: فَإِذَا نَحْنُ نَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا نَرَى الشَّخْصَ، يَقُولُ: لَبَيْكَ.
قَالَ: أَلَيْسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُكَ أَنْ لَا تَقْرَبَنِي إِلَّا عَدُوًّا أَوْ مُذْنِبًا لِكَيْ تَكُونِي كَفَّارَةً
لِذُنُوبِهِ؟ فَمَا بَالُ هَذَا؟

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات) ۳: ۵۸۰.

۲. الخرائج والجرائح ۱: ۲۵۲-۲۵۳، حدیث ۶.

۳. کامل الزیارات: ۶۶، حدیث ۱؛ امالی صدوق: ۱۳۷-۱۳۸، حدیث ۸؛ اثبات الوصیه: ۱۶۳-۱۶۴؛ عیون المعجزات: ۶۸-۶۹.

وَكَانَ الْمَرِيضُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيِّ؛^(۱)

حُمران بن أعین می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام حدیث می‌کرد که: شخصی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد و به شدت تب کرد. امام حسین علیه السلام به عیادتش رفت و چون از در وارد شد، تب آن شخص پدید.

آن شخص گفت: خرسندم به آنچه شما - به حق و راستی - داده شدید، تب از شما می‌گریزد.

امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، خدا چیزی را نیافرید مگر اینکه او را به فرمان‌بری از ما فراخواند.

سپس امام علیه السلام صدا زد: ای کُباسه!

می‌گوید: صدا را می‌شنیدیم و شخص گوینده را نمی‌دیدیم، می‌گفت: لبیک (گوش بفرمانم).

امام علیه السلام فرمود: مگر امیرالمؤمنین امرت نکرد که جز به دشمن یا گنه‌کار (که کفاره گناهانش شوی) نزدیک مشو! این چه کاری بود؟

آن بیمار، عبدالله بن شداد بن هاد لثیّی بود.

[یاد آوری]

می‌گوییم: در «مناقب ابن شهر آشوب» از زرارة بن أعین، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایتی مانند این حدیث (با اندک اختلافی در لفظ، نه در معنا) هست.^(۲)

۱. رجال کشی: ۸۷-۸۸، حدیث ۱۴۱.

۲. مناقب آل ابی طالب ۴: ۵۱؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۳، حدیث ۸.

حدیث (۶۳)

به حرف آمدن طفل شیرخوار و شهادت وی علیه دو نفر

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از صفوان بن مهران روایت است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:
اِخْتَصَمَ رَجُلَانِ فِي زَمَنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي امْرَأَةٍ وَلَدَهَا؛ فَقَالَ هَذَا: لِي، وَقَالَ
هَذَا: لِي.

فَمَرَّ بِهِمَا الْحُسَيْنُ عليه السلام فَقَالَ لَهُمَا: فِيمَا تَمْرُجَانِ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: إِنَّ الْامْرَأَةَ لِي،
وَقَالَ الْآخَرُ: إِنَّ الْوَلَدَ لِي.
فَقَالَ لِلْمُدْعَى الْأَوَّلِ: اقْعُدْ، فَقَعَدَ.

وَكَانَ الْغُلَامُ رَضِيعًا، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: يَا هَذِهِ، اصْدُقِي مِنْ قَبْلِ أَنْ يَهْتِكَ اللَّهُ
سِتْرَكَ.

فَقَالَتْ: هَذَا زَوْجِي وَالْوَلَدُ لَهُ وَلَا أَعْرِفُ هَذَا.
فَقَالَ عليه السلام: يَا غُلَامُ مَا تَقُولُ هَذِهِ؟ انْطِقِي بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.
فَقَالَ لَهُ: مَا أَنَا لَهُذَا وَلَا لِهَذَا، وَمَا أَبِي إِلَّا رَاعٍ لَالٍ فَلَانٍ.
فَأَمَرَ عليه السلام بِرَجْمِهَا.

قَالَ جَعْفَرُ عليه السلام: فَلَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ نَطَقَ ذَلِكَ الْغُلَامُ بَعْدَهَا: ^(۱)

صفوان بن مهران می گوید: در زمان حسین علیه السلام دو نفر درباره زنی و فرزندش
به جان هم افتادند. یکی می گفت: این زن، مال من است و دیگری می گفت:
این فرزند، از آن من می باشد.

۱. مناقب آل ابی طالب ۴: ۵۱-۵۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۴.

حسین علیه السلام بر آن دو گذشت، پرسید: چرا با هم درآویختید؟ یکی گفت: این زن، مال من است و دیگری گفت: این فرزند، از من می باشد.

امام علیه السلام به مدعی اوّل گفت: «بنشین» وی نشست.

کودک شیرخوار بود. حسین علیه السلام به آن زن فرمود: ای زن، پیش از آنکه خدا رسوایت سازد، راستش را بگو.

آن زن گفت: این شخص شوهر من است و کودک از آن اوست، و این دیگری را نمی شناسم.

امام علیه السلام فرمود: ای کودک، تو چه می گویی؟ به اذن خدای متعال سخن بگوی.

آن طفل به زبان آمد و گفت: من، نه از این مرد و نه از آن مردم، پدرم چوپانی از آل فلانی است.

امام علیه السلام امر فرمود آن زن را سنگسار کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این ماجرا، هیچ کس نشنید که آن غلام حرف بزند.

حدیث (۶۴)

[ماجرای طی الارض امام حسین علیه السلام با اصْبَغ و نمایاندن

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به او در مسجد قبا]

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

در این کتاب از اصْبَغ بن بُبَاة روایت است که گفت:

سَأَلْتُ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَقُلْتُ: سَيِّدِي، أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ أَنَا بِهِ مُوقِنٌ وَإِنَّهُ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَأَنْتَ الْمَسْرُورُ إِلَيْهِ ذَلِكَ السِّرُّ.

فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ، أَتُرِيدُ أَنْ تَرَى مُخَاطَبَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي دُونِ، يَوْمَ مَسْجِدِ قُبَا؟

قَالَ: هَذَا الَّذِي أَرَدْتُ.

قَالَ: قُمْ.

فَإِذَا أَنَا وَهُوَ بِالْكُوفَةِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا الْمَسْجِدُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيَّ بَصْرِي. فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَصْبَغُ، إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ أُعْطِيَ الرِّيحَ ﴿عُدُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾^(۱) وَأَنَا قَدْ أُعْطِيتُ أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ. فَقُلْتُ: صَدَقْتَ - وَاللَّهِ - يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: نَحْنُ الَّذِينَ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَبَيَانُ مَا فِيهِ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَنَا؛ لَأَنَا أَهْلُ سِرِّ اللَّهِ.

فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: نَحْنُ آلُ اللَّهِ وَوَرَثَةُ رَسُولِهِ.

فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ لِي: ادْخُلْ، فَدَخَلْتُ، فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُحْتَبٍ فِي الْمِحْرَابِ بِرِدَائِهِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَابِضٌ عَلَى تَلَابِيبِ الْأَعْسَرِ.

فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَعْضُ عَلَى الْأَنَامِلِ وَهُوَ يَقُولُ: بِئْسَ الْخَلْفُ خَلَفْتَنِي أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ! عَلَيْكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَتِي؛^(۲)

أَصْبَغُ بْنُ ثُبَاتَةَ مِی گوید: از حسین علیہ السلام پرسیدم: مولایم، از چیزی تو را

۱. سورة سبأ (۳۴) آیه ۱۲.

۲. مناقب آل أبي طالب ۴: ۵۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۴.

می‌پرسم که بدان یقین دارم و آن این است که: تو «سرّ الله» راز خدایی و آن راز به تو سپرده شد.

امام علیه السلام فرمود: ای أَصْبَغ، می‌خواهی مخاطبۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با «آبی دُون» (ابوبکر) در «مسجد قُبا» ببینی؟

أَصْبَغ گفت: همین را می‌خواهم.

امام علیه السلام فرمود: برخیز!

من و آن حضرت در کوفه بودیم، پیش از آنکه چشم بر هم زنم، دیدم جلو مسجد قباایم.

امام علیه السلام به رویم لبخند زد، سپس فرمود: ای أَصْبَغ، باد (که در هر صبح و شام مسافت دو ماه راه را می‌پیمود) به فرمان سلیمان بن داود درآمد، بیشتر از آنچه به او داده شد، ارزانی‌ام گشت.

گفتم: والله ای فرزند رسول خدا، راست می‌گویی.

امام علیه السلام فرمود: ماییم کسانی که علم کتاب (و بیان آنچه در اوست) نزد ما هست. آنچه نزد ماست، نزد هیچ یک از خلق خدا نیست؛ زیرا ما «سرّ الله» راز خداییم.

آن گاه امام به رویم تبسم کرد و فرمود: ما آل الله و وارثان رسول خداییم.

گفتم: سپاس خدای را بر این منقبت.

سپس امام علیه السلام به من فرمود: «داخل شو» وارد مسجد قبا شدم، ناگهان دیدم رسول خدا در محراب، عبا بر دوش دارد، نیک نگریستم، دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام یقۀ ابوبکر (عُمَر) را گرفته است.^(۱)

۱. این عبارت، ترجمۀ «فإذا أنا بأمير المؤمنين، قابض على تلايبب الأعسر» است.

رسول خدا ﷺ را دیدم که انگشت به دندان می‌گزید و می‌فرمود: تو واصحابت
بدبازماندگانی برایم بودید، لعنت خدا و من بر شما باد!

تحقیقی ارزنده پیرامون این حدیث

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: حکایت مسجد قبا، در
معجزات امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام گذشت.

بسا کسی که دستی در معرفت ندارد و بر علم به ضُرُس قاطع گاز نزده است،
توهم کند که حسین علیّ علیه السلام صورتی شبیه آنچه را در گذشته رخ داد، به اَصْبَغ
نمایاند. این توهم، جهل به حقایق حکمت است. امام علیّ علیه السلام عین آنچه را روی
داد - در همان مکان و زمان - به اَصْبَغ نشان داد.

بیان این مطلب این است که: اموری که در این عالم در وقت و زمان مخصوص
واقع می‌شود، نگهبانانی که از جانب خداوند، آنها را در لوح همان وقت و مکان،
ثبت می‌کنند. هنگامی که شخص در دریای زمان به پس از آن وقت انتقال یابد،
آن رویداد، نسبت به او، به عالم غیب منتقل می‌شود، به همین خاطر، آن را با
چشم جسمانی‌اش نمی‌بیند (زیرا این چشم به حدود زمانی منحصر است).

و از آنجا که نفس انسان به این حدود منحصر نمی‌باشد، هرگاه وی با آئینه
خیالش (که همان چشم غیبی‌اش می‌باشد) به مکان و زمانِ آن امر، التفات کند،
به همان صورت که شخص با چشمش آن را هنگام وقوع دیده است، آن را می‌یابد.
و این یک امر وجدانی است. هر بیننده‌ای آن را در نفس خویش می‌یابد. به
عنوان نمونه، اگر انسان زید را بنگرد که روز پنجشنبه در مکانی نماز می‌خواند،
سپس روز جمعه و مابعد آن فرا رسد، وی هرگاه در خیالش به آن مکان و آن روز

توجه کند، زید را در عین همان مکان و زمان می بیند که آن نماز را می گزارد. این زیدی که پس از آن روز دیده می شود، مثال عملی اوست؛ مثالی که در حین اشتغال به آن نماز، آن را پوشید و این مثال (مانند سایه شاخص) همواره به زید تعلق دارد.

این زیدی که دیده می شود، امری نیست که در آئینه خیال ناظر، هنگام رؤیت زید (با وجود فنای آنچه در خارج رخ داد) نقش بست و گرنه، در یادآوری آن، به التفات به خارج ذهن، نیاز نبود (این را نیک بفهم). و همین، آن کتابی است که خدای متعال از زبان موسی (هنگامی که فرعون از قرون اولی از وی پرسید) بدان اشاره فرمود:

﴿فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ﴾ * قَالَ عَلِمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى ﴿^(۱) فرعون پرسید: قرون اولی چه شد؟ موسی گفت: علم آن - نزد پروردگارم - در کتابی است که پروردگارم گم نمی کند و از یاد نمی برد.

و در پاسخ منکران بعث (رستاخیز) آمده است:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ﴾ ^(۲) به آنچه زمین از آنها می کاهد آگاهیم، نزد ما کتاب حفیظی هست [که هر چیزی را آن گونه که هست ضبط می کند].

و در این سخن که:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ

۱. سوره طه (۲۰) آیات ۵۱ - ۵۲.

۲. سوره ق (۵۰) آیه ۴.

مُبِینٌ؛^(۱) ما مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم، و هر چیزی را در «امام مبین» می‌شماریم [و گرد می‌آوریم].
و در آیه ذیل (بر اساس یکی از معانی آن):
﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾؛^(۲) و هر آنچه انجام دادند، در کتاب‌ها [ثبت] است.

و دیگر آیات [که بدان اشاره دارند].
و این کتاب، همان کتابی است که در روز قیامت، به دست راست یا چپ انسان دهند و انسان می‌گوید:
﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾؛^(۳) این چه کتابی است؟! هیچ خرد و کلانی را وانهد! و همه چیزها را [با همه جزئیاتش] شمرده است.

و از این مطلب، معنای حشر عاملان (آنان که به اعمالی که در دنیا کردند، متلبس‌اند) و معنای حشر روزها و شب‌ها و مکان‌ها و شهادت آنها برای عاملان (و نیز شهادت اعضا و جوارح) به دست می‌آید (این را نیک دریاب).
همه امور گذشته (بر اساس همان ترتیب که در مکان و وقت مخصوصشان پدید آمدند) در عالمِ مثالِ اسفل - که جزو سایه عالم اجسام است - باقی‌اند و انتقال اجسام و سیر آنها در اجزای زمانی [سخن سست و ضعیف است و] چنان است که می‌بینی.

۱. سورة يس (۳۶) آیه ۱۲.

۲. سورة قمر (۵۴) آیه ۵۲.

۳. سورة كهف (۱۸) آیه ۴۹.

و همین پدیده، راز جاوید بودن اهل بهشت در نعمت‌ها و خلود اهل دوزخ در عذاب دردناک است؛ زیرا اعمالشان دائمی و همیشگی می‌ماند مگر اینکه شخص از کارهای زشت خویش توبه کند و نسبت میان او و عملش قطع شود و عمل به اصل خودش پیوندد یا شخص از ایمان بیرون رود و نسبت میان او و اعمال حسنه‌اش (به همین گونه) پایان یابد.

این حکم را - که باید نسبت به آن بخل ورزید و آن را از دید بیگانگان دور نگه داشت - نیک دریاب.

این گونه از رؤیت (مقصودم دیدن با چشم نفسانی است) امری بذل شده است، به تصرف اعجازی (از سوی صاحب معجزه) نیاز ندارد.

رؤیت جسمانی است که به تصرف اعجازی نیازمند است. هرگاه شخص صاحب معجزه، بخواهد چیزی از این امور را - به شخصی که می‌خواهد آنها را با چشم جسمانی‌اش ببیند - نشان دهد، به وسیله فاصلی لطیف، پرده‌ای را که از کدورت‌های دنیوی بر آن عارض شده است، از چشمش برمی‌دارد و در نتیجه، دیده‌اش تیز می‌شود و با چشم جسمانی‌اش آنچه را در عالم غیب هست، می‌بیند؛ چنان که با چشم نفسانی‌اش آنچه را در عالم شهادت است، مشاهده می‌کند.

زیرا غرایب از میان می‌رود و ظاهرش در حکم باطن و باطنش در حکم ظاهر می‌شود. از این رو، با این چشم، آن رویداد را همان گونه که هست، در وقت و مکانش می‌بیند، نه به صورت آجنبی شبیه آن.

از این قبیل است آنچه را أَصْبَغ در واقعه «مسجد قبا» دید.

مانند این معاینه، نسبت به اموری که بعداً پدید می‌آید، ممکن است رخ دهد

و عدم وقوع این امور، نسبت به حال حاضر، به آن آسیب نمی زند؛ چراکه در عالم ملکوت از قسم امور تحقق یافته است و در آن عالم، انتظار نسبت به حوادث زمانی وجود ندارد؛ زیرا رتبه اش از این درجات فراترند. از این رو، وی با اوّل، در اوّل و با آخر، در آخر است، به همه آنها با یک نظر احاطه می یابد.

هرگاه برای چشم جسمانی، لطافت روحانی ملکوتی پدید آید، چشم جسمانی حکم مشاعر غیبی را می یابد و تدریج زمانی از آن کنار می رود. اوّل زمان و آخر زمان را با یک نظر - بی انتظار [وقوع آن در آینده] - می بیند. چنان که پیامبر ﷺ در شب معراج - با اینکه معراج آن حضرت جسمانی بود - آن زمان را دید و در آن زمان، نماز ظهر گزارد (با اینکه سیر آن حضرت در شب رخ داد) و اهل بهشت را در نعمت ها و اهل دوزخ را در عذاب ها دید (با اینکه در ظاهر هنوز در آن داخل نشدند).

اصل در این زمینه - همه این رویدادها - مطلبی است که بدان اشاره کردیم؛ اینکه جسد هرگاه لطیف شود و کدورت هایی که از جهت اِثِّت بر وی عارض شده است، از بین رود (با اینکه بر جسد بودن باقی است) در حکم روح ملکوتی می شود و بی واسطه، فعلی روح ملکوتی را انجام می دهد.

چنان که روح ملکوتی هرگاه لطافت یابد و کدورت ها از آن رخت بریندند (با وجود بقای آن بر روح بودن) در حکم جسد می گردد و بی واسطه، فعلی جسد را انجام می دهد.

و در نتیجه، میان روح و جسد، در حکم و افعال و آثار، فرقی باقی نمی ماند.

نیک بیندیش و دریاب، به خرافه‌های متکلفان گوش مسپار که آنها چشمه‌های آب کدر و گل‌آلودی‌اند که درهم می‌ریزند.

گاه صاحب معجزه، در آنچه دیده می‌شود، تصرف می‌کند. از این رو، اموری را که روی داده است یا در آینده رخ می‌دهد، به عالم شهود حسی می‌کشاند و در نتیجه، بیننده آن را نزد خویش مُجَسَّم می‌بیند، بی‌آنکه در چشم وی تصرف شود، بلکه در این صورت، به آن امر - مانند دیگر امور حاضر و مشهود - لباس شهادی می‌دهد.

از این باب است، بازگرداندن امیرالمؤمنین وقت عصر را - که گذشته بود - به عالم غیب مثالی و اقامه نماز در آن به صورت آدا، و نه قضا (چنان که بعضی کوتاه فهمان پنداشته‌اند).

این امر، مانند بازگرداندن آن وقت، در روز قیامت است؛ چنان که شریعت حق حکم کرده است که عین روزها در رستاخیز معاد، محشور می‌شود. بفهم و پایدار بمان، والله با هنر الحان، نغمه فاخته جانم را بر شاخه‌ها، به گوشت رساندم.

خدا به کسی که با انوار بیانات شافی و تعلیمات وافی‌اش، ما را بدین [حقایق] آگاه ساخت، بهترین پاداش‌ها را دهد.

چقدر سخن صاحب «شذورالذهب» درباره علم مکتوم، در این مقام مناسب است:

أَبَا جَعْفَرٍ خُذْهَا إِلَيْكَ يَتِيمَةً تَوَرَّعَ لَوْ أَنَّ يُورِثُهَا قُسْطًا

وَلَكِنِّي لَمَّا وَجَدْتُكَ أَهْلَهَا سَمِعْتُ بِهَا لَفْظًا وَأَبْتُهَا خَطًّا^(۱)

- ابو جعفر، این دُر بی نظیر را برگیر، لوقا، از اینکه آن را به فرزندش «قُسط» ارث دهد، پرهیخت (لوقا ترسید که راز کیمیا را برای فرزندش آشکار سازد).

- لیکن چون تو را اهل آن یافتیم، به لفظ آن را گفتم و به خط ثبت کردم.

حدیث (۶۵)

[ماجرای جوانی که مادرش مُرد و امام حسین علیه السلام او را زنده ساخت

تا وصیت کند]

الخراج والجراح، اثر قطب الدین راوندی رحمته الله.

از ابو خالد کابلی، از یحیی بن اُمّ طویل روایت است که گفت:

كُنَّا عِنْدَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَابٌّ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: مَا يُبْكِيكَ؟
قَالَ: إِنَّ وَالِدَتِي تُوفِّيَتْ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَلَمْ تُوصِ وَلَهَا مَالٌ، وَكَأَنْتُ قَدْ أَمَرْتَنِي
أَنْ لَا أُحْدِثَ فِي أَمْرِهَا شَيْئًا حَتَّى أَعْلِمَكَ خَبَرَهَا.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: قُومُوا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذِهِ الْحُرَّةِ، فَقُمْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى
بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي تُوفِّيَتْ فِيهِ الْمَرْأَةُ مُسَجَّةً.

فَأَشْرَفَ عَلَى الْبَيْتِ وَدَعَا اللَّهَ لِيُحْيِيَهَا حَتَّى تُوصِيَ بِمَا تُحِبُّ مِنْ وَصِيَّتِهَا.

فَأَحْيَاهَا اللَّهُ وَإِذَا الْمَرْأَةُ جَلَسَتْ وَهِيَ تَشْهَدُ ثُمَّ نَظَرَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَتْ:
ادْخُلِ الْبَيْتَ يَا مَوْلَايَ وَمُرْنِي بِأَمْرِكَ.

فَدَخَلَ وَجَلَسَ عَلَى مِخْدَةٍ ثُمَّ قَالَ لَهَا: وَصِّي بِرَحْمَتِ اللَّهِ.

فَقَالَتْ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لِي مِنَ الْمَالِ كَذَا وَكَذَا فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا فَقَدْ جَعَلْتُ

۱. الوافی بالوفیات ۲۲: ۲۶۳؛ تاریخ الأدب العربی (فروخ) ۵: ۵۱۸.

ثُلَّةُ إِلَيْكَ لِتَضَعَهُ حَيْثُ شِئْتَ مِنْ أَوْلِيَائِكَ ، وَالثُّلَثَانِ لِأَبْنِي هَذَا إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ مَوَالِكَ وَأَوْلِيَائِكَ ، وَإِنْ كَانَ مُخَالِفًا فَخُذْهُ إِلَيْكَ فَلَا حَقَّ فِي الْمُخَالِفِينَ فِي أَمْوَالِ الْمُؤْمِنِينَ .

ثُمَّ سَأَلَتْهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا وَأَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا ، ثُمَّ صَارَتِ الْمَرْأَةُ مَيِّتَةً كَمَا كَانَتْ ؛ ^(۱) يحيى بن أمّ طویل می گوید: نزد امام حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریان - بر او - وارد شد. حسین علیه السلام پرسید: چرا گریه می کنی؟

آن جوان گفت: هم اکنون مادرم (در حالی که مال دارد و وصیت نکرد) درگذشت، و به من امر کرده بود تا شما را از خبر مرگش باخبر نسازم، در امر وی به کاری دست نیازم.

حسین علیه السلام فرمود: با من بیاید تا پیش این زن برویم. با آن حضرت به راه افتادیم تا اینکه به در خانه ای رسیدیم که آن زن در آن، پوشانده وجود داشت. امام علیه السلام به خانه نزدیک شد و از خدا خواست آن زن را زنده سازد تا وصیتی را که دوست دارد بنماید.

خدا آن زن را زنده ساخت. وی در حالی که شهادت می داد، نشست، سپس به حسین علیه السلام نگریست و گفت: ای مولایم، به خانه درآی و امرت را بفرما. امام علیه السلام به خانه درآمد و بر تشکی نشست، سپس به آن زن فرمود: خدایت رحمت کند، وصیت کن.

آن زن گفت: ای فرزند رسول خدا، فلان و فلان مقدار مال در فلان جا و فلان مکان دارم. ثلث آن را برای تو قرار دادم تا به هر مصرفی که خواستی (رسیدگی

۱. الخرائج والجرائع ۱: ۲۴۵-۲۴۶، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۰-۱۸۱، حدیث ۳.

به اولیا و دوستدارانت و...) برسانی و دو ثلث آن برای پسرم باشد در صورتی که بدانی فرزندم از موالیان و اولیای توس است. و اگر مخالف تو باشد، همه مال را بگیر، چرا که مخالفان [شما] در اموال مؤمنان حقی ندارند.

سپس آن زن از امام علیه السلام خواست بر وی نماز گزارد و متولی امرش شود. پس از آن، وی (چنان که مرده بود) مُرده گشت.

حدیث (۶۶)^(۱)

[واقعه کربلا به امر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت صحنه‌های

ناپیدایی از آسمان و زمین را برای جابر نمایاند]

از الثاقب فی المناقب، اثر ابن حمزه طوسی.

از جابر بن عبدالله روایت است که گفت:

لَمَّا عَزَمَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ وَلَدُ رَسُولِ اللَّهِ وَاحِدٌ سِبْطِيهِ، لَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ تُصَالِحُ كَمَا صَالَحَ أَخُوكَ؛ فَإِنَّهُ كَانَ مُوَفَّقًا رَشِيدًا.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ أَخِي بِأَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَنَا أَيْضًا أَفْعَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ. أَتُرِيدُ أَنْ أَسْتَشْهَدَ رَسُولَ اللَّهِ وَعَلِيًّا وَأَخِي الْحَسَنَ عليه السلام بِذَلِكَ الْآنَ؟

ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا السَّمَاءُ قَدْ انْفَتَحَتْ بِأَيْهَا، وَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَحَمْرَةٌ وَجَعْفَرٌ وَزَيْدٌ نَازِلِينَ مِنْهَا حَتَّى اسْتَقَرُّوا عَلَى الْأَرْضِ، فَوَثَبْتُ فِرْعَاءَ مَذْعُورًا.

فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا جَابِرُ، أَلَمْ أَقُلْ لَكَ فِي أَمْرِ الْحَسَنِ قَبْلَ الْحُسَيْنِ أَنَّكَ

۱. این حدیث، ادامه حدیث (۴۰) همین جزء است که در معجزات امام حسن علیه السلام گذشت

(مؤلف رحمته الله).

لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِأَيْمَتِكَ مُسْلِمًا وَلَا تَكُونَ مُعْتَرِضًا، أَتَرِيدُ أَنْ تَرَى مَقْعَدَ مُعَاوِيَةَ وَمَقْعَدَ الْحُسَيْنِ ابْنِي وَمَقْعَدَ يَزِيدَ قَاتِلَهُ؟
قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَضْرَبَ بِرِجْلِهِ الْأَرْضَ وَانْشَقَّتْ وَظَهَرَ بَحْرٌ فَأَنْفَلَقَ، ثُمَّ ظَهَرَتْ أَرْضٌ فَانْشَقَّتْ وَهَكَذَا انْشَقَّتْ سَبْعُ أَرْضِينَ وَانْفَلَقَتْ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ، وَرَأَيْتُ مِنْ تَحْتِ ذَلِكَ كُلِّ النَّارِ. وَقَدْ قُرِنَ فِي سِلْسِلَةِ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَأَبُو جَهْلٍ وَمُعَاوِيَةُ وَيَزِيدُ وَقُرِنَ بِهِمْ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ، فَهُمْ أَشَدُّ أَهْلَ النَّارِ عَذَابًا.

ثُمَّ قَالَ: ارْزُقْ رَأْسَكَ. فَرَفَعْتُ، فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفْتَحَةً وَإِذَا الْجَنَّةُ أَعْلَاهَا. ثُمَّ صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَلَمَّا صَارُوا فِي الْهَوَاءِ صَاحَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِيَّ الْحَقْنِي، فَلَحِقَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَعِدُوا حَتَّى رَأَيْتُهُمْ دَخَلُوا الْجَنَّةَ مِنْ أَعْلَاهَا.

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هُنَاكَ ^(۱) وَقَبَضَ عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا جَابِرُ، هَذَا وَلَدِي مَعِيَ هَاهُنَا فَسَلِّمْ لَهُ أَمْرَهُ وَلَا تَشْكُ لِتَكُونَ مُؤْمِنًا.

قَالَ جَابِرُ: فَعُمِيتْ عَيْنَايَ إِنْ لَمْ أَكُنْ رَأَيْتُ مَا قُلْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ ^(۲)

جابر می گوید: چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت سوی عراق رهسپار شود، نزد آن حضرت آمدم و گفتم: تو فرزند رسول خدا و یکی از دو نوه اویی، جز صلح را برایت مصلحت نمی بینم (چنان که برادرت صلح کرد، و از این کار، سربلند بیرون آمد).

۱. در مآخذ، آمده است: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ مِنْ هُنَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ...

۲. الثاقب فی المناقب: ۳۲۲-۳۲۳، حدیث ۲۶۶؛ مدینه المعاجز ۳: ۷۴-۷۵، حدیث ۷۲۸.

حسین علیه السلام فرمود: ای جابر، برادرم به امر خدا و رسول آن کار را کرد و من نیز به امر خدا و پیامبر این کار را انجام می‌دهم. آیا می‌خواهی هم اکنون رسول خدا و علی و برادرم حسن را بر این کار شاهد بیاورم؟

سپس به آسمان نگرستم، ناگهان در آسمان گشوده شد و رسول خدا و علی و حسن و حمزه و جعفر و زید، از آن فرود آمدند تا اینکه بر زمین مستقر شدند [در پی این صحنه] وحشت زده از جا پریدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای جابر، آیا در امر حسن (پیش از حسین) به تو نگفتم که تا در برابر ائمه‌ات تسلیم نشوی و معترض نباشی، مؤمن نیستی؟! آیا می‌خواهی، جایگاه معاویه و جایگاه حسین (فرزندم) و جایگاه یزید (قاتل حسین) را نشانت دهم؟

گفتم: آری، ای رسول خدا.

آن حضرت با پا به زمین زد، زمین شکافت و دریایی نمایان شد. آن دریا شکافت، زمینی آشکار گردید و این کار تا هفت زمین و هفت دریا ادامه یافت و در پایین همه اینها دوزخ را دیدم.

ولید بن مغیره، ابو جهل، معاویه و یزید در زنجیری به هم بسته شده بودند. سرکشان شیاطین هم در همین زنجیر قرار داشتند. آنان در میان اهل دوزخ سخت‌ترین عذاب‌ها را داشتند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سرت را بالا بیاور. سربرافراشتم، ناگهان دیدم درهای آسمان باز شد و بهشت در بالاترین جا بود.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش به آسمان بالا رفتند. چون در هوا

درآمدند، پیامبر ﷺ حسین علیه را صدا زد [و فرمود]: فرزندم، به من ملحق شو. حسین علیه به آن حضرت پیوست و بالا رفتند تا اینکه دیدم از بالاترین [نقطه] آسمان به بهشت داخل شدند.

آن گاه رسول خدا ﷺ در حالی که دست حسین علیه را گرفته بود، از آنجا به من نگرست و فرمود: ای جابر، این فرزندم با من در اینجاست، تسلیم امر او باش و شک مکن تا مؤمن باشی.

جابر گفت: دو چشمم کور باد اگر آنچه را از رسول خدا ﷺ نقل کردم، ندیده باشم.

حدیث (۶۷)

[اشعاری از مناجات امام حسین علیه و ندای غیبی]

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از عیون المحاسن^(۱) روایت است که:

إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ سَايَرُ أَنْسَ بْنِ مَالِكٍ فَأَتَى قَبْرَ خَدِيجَةَ فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ عَنِّي.

قَالَ أَنْسٌ: فَاسْتَخَفَيْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا طَالَ وَقُوفُهُ فِي الصَّلَاةِ سَمِعْتُهُ قَائِلًا:

يَا رَبِّ يَا رَبَّ أَنْتَ مَوْلَاهُ	فَارْحَمْ عُيَيْدًا إِلَيْكَ مَلْجَأُ
يَا ذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي	طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلَاهُ
طُوبَى لِمَنْ كَانَ خَادِمًا أَرْقَا	يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلَوَاهُ
وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ	أَكْثَرَ مِنْ حُبِّهِ لِمَوْلَاهُ

۱. در مأخذ (نسخه نور ۳/۵) «عیون المجالس» ضبط است.

إِذَا اشْتَكَى بَثُّهُ وَغُصَّتْهُ أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ
إِذَا ابْتُلِيَ بِالظَّلَامِ مُبْتَهَلًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ ثُمَّ أَدْنَاهُ
فَنُودِيَ:

لَبَّيْكَ عَبْدِي^(۱) وَأَنْتَ فِي كَنْفِي وَكُلَّمَا قُلْتَ قَدْ عَلِمْنَا
صَوْتُكَ تَشْتَاقُهُ مَلَائِكَتِي فَحَسْبُكَ الصَّوْتُ قَدْ سَمِعْنَاهُ
دُعَاكَ عِنْدِي يَجُولُ فِي حُجُبٍ فَحَسْبُكَ السِّرُّ قَدْ سَفَرْنَاهُ
لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ جَوَانِبِهِ خَرَّ صَرِيحًا لِمَا تَغْشَاهُ
سَلْنِي بِلَا رَغْبَةٍ وَلَا رَهَبٍ وَلَا حِسَابٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ^(۲)

امام حسین علیه السلام با انس بن مالک همراه شد [و به راه افتاد تا اینکه] بر قبر

[مزار] خدیجه درآمد، گریست، سپس به انس فرمود: تنهایم بگذار!

انس می‌گوید: خود را از آن حضرت پنهان کردم [و او را می‌پاییدم تا بینم چه

می‌کند] چون قیام و نماز آن حضرت طولانی شد، شنیدم می‌فرمود:

- ای پروردگارم، ای خدای من، مولایم تویی، به بنده کوچکی که پناهش تویی رحم کن.

- ای پروردگار باشکوه و عظمت، اعتمادم به توست، خوشا به حال کسی که مولایش تو

باشی.

- خوشا به حال خادمی که شب بیدار بماند و از گرفتاری‌اش به تو شکوه کند.

- درد و رنج او - بیش از هر چیز - درد محبت و ارادت به مولاست، جز این، درد و بیماری

ندارد.

۱. در «مناقب» آمده است: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ ... ؛ در «بحار»، «لَبَّيْكَ عَبْدِي وَأَنْتَ ...» ضبط است.

۲. مناقب آل ابی طالب ۴: ۶۹؛ بحار الأنوار ۴۴: ۱۹۲-۱۹۳، حدیث ۵.

- هرگاه از غم و غصه‌اش شکایت برد، خدا او را اجابت کند، سپس به خواست او لَبَّیک گوید.

- آن‌گاه که در دل تاریکی‌ها در درگاه خدا زاری کند، خدا گرمی‌اش دارد و به خود نزدیک سازد.

در این هنگام، ندا آمد:

- لَبَّیک ای بنده‌ام، تو در حمایت منی، آنچه را گفتی دانستیم.

فرشتگانم مشتاقِ صدای توآند، آواز بس کن که ما صدایت را شنیدیم.

- دعایت نزد من در حجاب‌ها جولان دارد، دیگر بس است پرده‌ها را کنار زدیم.

- اگر نسیم از گوشه‌هایش بوزد، به خاطر آنچه آن را در برمی‌گیرد، به رو درمی‌افتد.

- [آنچه را در دل داری] بی‌رغبت و بیم و حساب و کتاب، از من بخواه که من «اللَّهُ» ام.

[نکته]

می‌گوییم: مجلسی رحمته‌الله بیان می‌دارد:

در این بیت که «لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ جَوَانِبِهِ» ضمیر یا به دعا

برمی‌گردد و کنایه از گردش دعا در مقامی است که اگر به جای آن

شخصی می‌بود، از عظمت انوار جلال الهی که او را در

برمی‌گرفت، از هوش می‌رفت.

و احتمال دارد ضمیر - از باب التفات - به امام علیه‌السلام برگردد تا نهایت

خضوع و شیدایی آن حضرت را در عبادت بیان دارد به گونه‌ای که

اگر باد بوزد، او را می‌اندازد. ^(۱)

هر دو وجه مرحوم مجلسی، از بُعد و تکلف تهی نیست. آنچه در خاطرم می‌گذرد این است که این بیت، از ابیات مناجات حسین علیه السلام می‌باشد و به خاطر خلط ناقلان، به جواب آمیخت.

اگر آن را از آیاتِ جواب بدانیم (و این فرض درست باشد) بهتر است بگوییم ضمیر به «عبد» در بیت «لَئِنَّكَ عَبْدِي» باز می‌گردد و توصیف حال عبد در ضعف و رنجوری از کثرت عبادت و ترس از خداست.

گویا می‌فرماید: لَئِنَّكَ بنده‌ام که حال و اوصاف چنین است (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۶۸)

[خبر غیبی از رخدادِ فاجعه کربلا]

اللهوف، اثر ابن طاووس رحمته الله.

سید جلیل، علی بن طاووس رحمته الله از ابو جعفر، محمد بن جریر طبری امامی در کتاب «دلائل الإمامة» روایت می‌کند که گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمد، سفیان بن وکیع، از پدرش وکیع، از أَعْمَش که گفت:

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خُلَجٍّ: ^(۱) لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَخْبَرَنَا هُ ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ، فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فَقَالَ: لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَبُوطُ الْأَجَلِ لَقَاتَلْتُهُمْ

۱. در نسخه «بحار» واژه «صالح» ضبط است (مؤلف رحمته الله). این واژه، به صورت «حلیح» نیز ضبط است.

بِهَؤُلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمَ عِلْمًا أَنَّ مِنْ هُنَاكَ مَضْعَدِي ^(۱) وَهُنَاكَ مَصَارِعُ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ^(۲)

ابو محمد واقدی و زرارة بن خُلج (صالح) گفتند: پیش از آنکه حسین بن علی علیه السلام سوی عراق به راه افتد، آن حضرت را دیدار کردیم، از ضعفِ کوفیان او را خبر دادیم و اینکه دل‌هاشان با امام علیه السلام است و شمشیرهاشان علیه اوست. حضرت با دست سوی آسمان اشاره کرد، درهای آسمان گشوده شد و فرشتگانی بی‌شمار فرود آمدند، فرمود: اگر اشیا دست به دست هم نمی‌دادند و آجل فرود نمی‌آمد، با اینان با آنها می‌جنگیدم، لیکن علم ویژه دارم که آنجا قتلگاه من و آوردگاه اصحاب من است و جز فرزندم علی علیه السلام نجات نمی‌یابد.

حدیث (۶۹)

[گفت وگوی امام حسین علیه السلام با فرشتگان و جنیانی که به یاری‌اش آمدند]

اللهوف، اثر سید بن طاووس رحمته الله.

در این کتاب، از کتاب «مولد النبی والأوصیاء» (اثر شیخ سدید، محمد بن محمد بن نعمان مفید) به اسنادش، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَةِ، لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدَفِينَ، فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ، عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَمَدَّ جَدَّكَ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَدَّكَ بِنَا.

۱. در شماری از مآخذ «مَضْرَعِي» ضبط است.

۲. اللهوف: ۶۲؛ دلائل الإمامة: ۱۸۲، حدیث ۹۸؛ مدینه المعاجز ۳: ۴۴۹ - ۴۵۰، حدیث ۹۶۸.

فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأُتُونِي.

فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَنُكُونَ مَعَكَ؟

فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَاهُ أَوْ أَصِلَ إِلَى بُقْعَتِي. وَأَتَتْهُ أَفْوَاجُ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ، فَمَرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ: ﴿لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾^(١).

فَإِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ؟ وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ؟ وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي؟! وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضَ وَجَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا؛ تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيُجَابُ دُعَائُهُمْ، وَتَسْكُنُ إِلَيْهَا شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.

وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءِ الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي، وَيَسَارُ بِرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، لَعَنَهُ اللَّهُ.

فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ - وَاللَّهِ - يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ، لَوْلَا أَنْ أَمْرَكَ طَاعَةً وَأَنْتَ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ، لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَانِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (۱)؛ (۲)

چون حسین علیه السلام از مدینه حرکت کرد، دسته‌هایی نشان‌دار و پشت سر هم از ملائکه - شمشیر به دست و سوار بر شتران بهشتی - با آن حضرت دیدار کردند، پس از سلام گفتند: ای حجت خدا بر خلق - پس از جد و پدر و برادرت - خدای صلی الله علیه و آله در جاهای بسیاری جدت رسول خدا را به وسیله ما یاری رساند و خدا تو را به ما مدد می‌رساند.

امام علیه السلام فرمود: قبرم و بقعه‌ای که در آن به شهادت می‌رسم - که همان کربلاست - وعده‌گاه من و شماست، هرگاه به آنجا درآمدم، نزد من بیایید. فرشتگان گفتند: ای حجت خدا، خدا امرمان کرد که گوش بفرمان و مطیع تو باشیم، آیا از دشمنی که به تو برخورد بیم نداری تا همراهی‌ات کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: آنان به من دست نمی‌یابند و برایم دردسر ساز نمی‌شوند تا اینکه به بقعه‌ام برسم.

دسته‌هایی از مؤمنان جن آمدند و گفتند: ای مولای ما، ما از شیعیان و یاوران تویم، به هرچه می‌خواهی امرمان کن، اگر دستور دهی که همه دشمنانت را بکشیم و تو در همین مکان باشی، بسنده‌ات می‌کنیم. امام علیه السلام برای آنان [از خدا] پاداش نیک خواست و فرمود: آیا کتابی را که بر جد رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، نخواندید آنجا که می‌فرماید: «اگر در خانه‌ها تان هم باشید، آنان که مرگ

۱. سورة انفال (۸) آیه ۴۲.

۲. اللهوف: ۶۶ - ۶۹؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۴۴: ۳۳۰ - ۳۳۱.

بر ایشان رقم خورده است، در بسترهاشان به قتل می‌رسند!»
 اگر من در اینجا بمانم، این خلق نگویند بخت به چه امتحان و آزموده شوند؟
 در قبرم که بخوابد؟! خدای متعال روزی که زمین را گستراند، آنجا را برایم
 برگزید و آن را پایگاهی برای شیعیان و مُحَبَّانِ ما قرار داد، اعمال و نمازهاشان
 [در آنجا] قبول می‌شود، دعایشان به اجابت می‌رسد و شیعیان ما به آن آرام
 می‌گیرند و برایشان مایهٔ امان در دنیا و آخرت است.

لیکن در روز شنبه (که همان روز عاشورا است و در آخر آن به قتل می‌رسم)
 [در آنجا] حضور یابید. پس از من، از اهل و نَسَب و برادران و خاندانم کسی
 باقی نمی‌ماند که از پی او باشند. سرم را سوی یزید بن معاویه (لعنت خدا بر او باد)
 حرکت می‌دهند.

آن جنیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب او، اگر اطاعت از امرت بر ما
 واجب نبود و اجازهٔ مخالفت داشتیم، مخالفت می‌ورزیدیم و همهٔ دشمنانت را -
 پیش از آنکه به تو برسند - می‌کشتیم.

امام علیه السلام فرمود: والله، ما بر قتل آنها از شما توانمندتریم، لیکن «باید هرکه هلاک
 می‌گردد یا زنده می‌شود، با بینه (دلیل روشن) در هلاکت افتد یا حیات یابد».

[یاد آوری]

می‌گوییم: در کتاب «الهدایة الکبری» اثر حسین بن حَمْدان حُضَینی، مانند این
 روایت تا این جمله که «وَنَحْنُ وَاللهُ أَقْدَرُ عَلَیْهِمْ مِنْکُمْ» (به خدا سوگند، ما بر
 ایشان بیشتر از شما سیطره داریم) از امام صادق علیه السلام نقل است.^(۱)

۱. الهدایة الکبری: ۲۰۶-۲۰۷.

حدیث (۷۰)

[حکایتِ تَرْبَتِی که پیامبر ﷺ به اُمّ سلمه داد و خاطر نشان

ساخت که خونین شدن آن نشانه قتل حسین علیه السلام است]

الهدایة الکبریٰ، اثر حسین بن حمدان رحمه الله.

[در این کتاب] با حذف اسناد، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود:

لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ، بَعَثَتْ إِلَيْهِ أُمُّ سَلَمَةَ، وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ رَبَّتَهُ، وَكَانَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيْهَا، وَكَانَتْ أَرْقَ النَّاسِ عَلَيْهِ، وَكَانَتْ تُرَبِّئُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهَا فِي قَارُورَةٍ مَخْتُومَةٍ دَفَعَهَا إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ لَهَا: إِذَا خَرَجَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَاجْعَلِي هَذِهِ الْقَارُورَةَ نُصَبَ عَيْنِيكَ، فَإِذَا اسْتَحَالَتْ التُّرْبَةُ فِي الْقَارُورَةِ دَمًا، فَاعْلَمِي أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ قَدْ قُتِلَ.

فَقَالَتْ لَهُ: أَذْكُرُكَ اللَّهُ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ.

فَقَالَ لَهَا: وَلَمْ يَأْمُ سَلَمَةَ؟

قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ. وَعِنْدِي يَا بُنَيَّ، تُرَبَّتُكَ فِي قَارُورَةٍ مَخْتُومَةٍ دَفَعَهَا إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ لَهَا: يَا أُمُّهُ، إِنِّي مَقْتُولٌ لَا مُحَالَةَ فَأَيْنَ أَفِرُّ مِنَ الْقَتْلِ، وَهُوَ الْمَقْدَرُ وَالْقَضَاءُ

الْمَخْتُومُ وَالْأَمْرُ الْوَاجِبُ مِنَ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ؟

فَقَالَتْ: وَاعْجَبًا! أَنِّي تَذْهَبُ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ؟

قَالَ: يَا أُمُّهُ، إِنْ لَمْ أَذْهَبِ الْيَوْمَ ذَهَبْتُ غَدًا، وَإِنْ لَمْ أَذْهَبْ غَدًا ذَهَبْتُ بَعْدَ غَدٍ،

وَمَا مِنَ الْمَوْتِ يَا أُمُّهُ - وَاللَّهِ - بُدٌّ. وَإِنِّي لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ وَالسَّاعَةَ الَّتِي

أُقْتَلُ فِيهَا، وَالْحُقْرَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا، وَأَعْرِفُ قَاتِلِي وَمُحَارِبِي وَالْمُجْلِبَ عَلَيَّ

وَالسَّائِقَ وَالْقَائِدَ وَالْمُحَرِّضَ وَمَنْ هَوَى قَتْلِي وَمَنْ يَحْضُرُهُ، وَمَنْ يُقْتَلُ مَعِيَ مِنْ أَهْلِ
بَيْتِي وَشِيعَتِي رَجُلًا رَجُلًا، وَأُحْصِيهِمْ عَدَدًا، وَأَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَأَسْمَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ
وَعَشَائِرِهِمْ كَمَا أَعْرِفُكَ، فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أُرِيكَ مَضْجَعِي وَمَكَانِي.
فَقَالَتْ: قَدْ شِئْتُ.

فَمَا زَادَ عَلَى أَنْ قَالَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، فَخَفَضَتْ لَهُ الْأَرْضَ حَتَّى
أَرَاهَا مَضْجَعَهُ وَمَكَانَهُ وَمَكَانَ أَصْحَابِهِ، وَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهَا.
قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَقَالَ لَهَا: يَا أُمُّهُ، إِنِّي لَمَقْتُولٌ يَوْمَ عَاشُورَاءَ.
وَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعُدُّ الْأَيَّامَ وَتَسْأَلُ عَنْ يَوْمِ عَاشُورَاءَ. فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي
فِي صَبِيحَتِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِهَا شُعْنًا ^(۱) مُغْبِرًا بَاكِيًا، ^(۲)
فَقَالَ: قَدْ دَفَنْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَأَصْحَابَهُ السَّاعَةَ.

فَانْتَبَهَتْ أُمُّ سَلَمَةَ، فَصَرَخَتْ بِأَعْلَا صَوْنِهَا، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ، فَقَالُوا: مَا
أَتَاكَ؟ وَمَا الَّذِي دَهَاكَ؟

[قَالَتْ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام].

قَالُوا لَهَا: مَا عَلِمُكَ؟

قَالَتْ: أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شُعْنًا مُغْبِرًا بَاكِيًا، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ قَدْ دَفَنَ الْحُسَيْنَ
وَأَصْحَابَهُ [۳].

۱. در «الهداية» و «مدينة المعاجز»، «أَشْعَتْ» ضبط است.

۲. در «مدينة المعاجز» آمده است: بَاكِيًا مُغْبِرًا.

۳. مطلب داخل کروش در «الهداية» (نسخه نور ۳/۵) نیست، لیکن در «الثاقب» و در «مدينة المعاجز» (به نقل از «الثاقب») آمده است با این تفاوت که در آن، «... بَاكِيًا أَشْعَتْ أَغْبَر...» و أصحابه الساعه ضبط است.

فَقَالُوا: أَضَعَاثُ أَخْلَامٍ.

فَقَالَتْ: مَكَانَكُمْ فَإِنَّ عِنْدِي تُرْبَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِمُ الْقَارُورَةَ فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَيْطٌ، فَحَسَبُوا الْأَيَّامَ، فَإِذَا الْحُسَيْنُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؛^(۱)

چون حسین علیه السلام خواست سوی عراق رهسپار شود، اُمّ سلمه [پیکری را] سوی آن حضرت فرستاد [که نزد اُمّ سلمه بیاید، امام علیه السلام پیش آن بانو آمد]. اُمّ سلمه، در کودکی مُربی حسین علیه السلام بود و بیش از همه آن حضرت را دوست می‌داشت و بر وی دل می‌سوزاند. تربت حسین علیه السلام در شیشه‌ای سر به مُهر، پیش اُمّ سلمه بود. آن را پیامبر ﷺ به او داد و فرمود: هرگاه فرزندم حسین علیه السلام به عراق رفت، این شیشه را جلو چشمت بگذار، زمانی که این خاک - در شیشه - به خون تبدیل شد، بدان که فرزندم حسین به قتل رسید.

اُمّ سلمه به حسین علیه السلام گفت: از رفتن به عراق بپرهیز.

حسین علیه السلام پرسید: ای اُمّ سلمه، چرا [به عراق نروم]؟

اُمّ سلمه گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: «فرزندم حسین، در عراق به قتل می‌رسد». ای فرزندم، تربت در شیشه‌ای سر به مُهر است که رسول خدا ﷺ به من سپرد.

حسین علیه السلام فرمود: مادرم، من ناگزیر کشته می‌شوم، از آن گریزی نیست، امری مقدّر و قضای حتمی و کاری واجب از جانب خدای عزّوجلّ است.

۱. الهدایة الكبرى: ۲۰۲ - ۲۰۴؛ نیز بنگرید به، مدینة المعاجز ۳: ۴۸۹ - ۴۹۲، حدیث ۱۰۰۳؛ الثاقب فی المناقب: ۳۳۰ - ۳۳۲، حدیث ۲۷۲.

اُمّ سَلَمَه گفت: شگفتا، تو که می دانی ناگزیر به قتل می رسی، پس چرا می روی؟

حسین علیه السلام فرمود: مادرم، اگر امروز نروم، فرا می روم و اگر فردا نروم، پس فردا می روم، چاره ای از مرگ نیست. روز و ساعتی را که در آن به قتل می رسم و قبری را که در آن دفن می شوم می دانم، قاتل و کسی را که با من می ستیزد و آن که بر من لشکر می کشد و سائق و قائد و کسی که [به قتل] تشویق و ترغیب می کند و آن که هوای قتل مرا در سر دارد و کسی که در معرکه حضور می یابد و یکایکا شمار افرادی از خاندانم و شیعیانم را که با من به قتل می رسند، به شخص و نام و قبیله و عشیره شان می شناسم (چنان که تو را می شناسم) اگر بخواهی مضجع و مکانم را نشانت می دهم.

اُمّ سَلَمَه گفت: می خواهم نشانم دهی.

امام علیه السلام بیش از بَسْمَلَه را بر زبان نیاورد که زمین به هم آمد و امام علیه السلام آرامگاه و جای خود و اصحابش را به اُمّ سلمه نمایاند و از تربتی که نزد اُمّ سَلَمَه بود، به وی داد.

می گوید: سپس حسین علیه السلام بیرون آمد و به اُمّ سلمه فرمود: مادرم، من روز عاشورا کشته می شوم.

اُمّ سَلَمَه روزها را می شمرد و از روز عاشورا می پرسید. چون شبی که در صبح آن حسین علیه السلام کشته شد، فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله پریشان، خاک آلود و گریان به خوابش آمد و فرمود: هم اکنون حسین علیه السلام و اصحابش را دفن کردم.

اُمّ سَلَمَه از خواب برخاست و با صدای بلند فریاد کشید، اهل مدینه نزدش گرد آمدند و پرسیدند: تو را چه شد؟ چه بلا و مصیبتی پیش آمد؟
 اُمّ سَلَمَه گفت: حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید.
 پرسیدند: از کجا می دانی؟
 اُمّ سَلَمَه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ژولیده مو، خاک آلود و گریان به خوابم آمد
 خبرم داد که حسین و اصحابش را به خاک سپرد.
 آنان گفتند: از خواب های آشفته است!
 اُمّ سَلَمَه گفت: در جای خویش بمانید، تربت حسین علیه السلام نزد من است.
 شیشه ای را که در آن تربت حسین علیه السلام بود برای آنها بیرون آورد، ناگهان دیدند،
 خون تازه است. روزها را حساب کردند [وقتی خبر آمد] دریافتند که حسین علیه السلام
 در آن روز کشته شد.

[یاد آوری]

مصنّف این کتاب، می گوید: در «مدینه المعاجز» به نقل از «ثاقب المناقب» این روایت - فی الجمله - با کم و زیادهایی نقل است که در معنا با هم توافق دارند.^(۱)
 نیز راوندی در «الخرائج والجرائح» آن را به اختصار می آورد.^(۲)

[روایت مجلسی رحمته از ماجرای اُمّ سَلَمَه و تربت امام حسین علیه السلام]

مجلسی رحمته در مجلد دهم بحار الأنوار، می نگارد:

وَوَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ عليه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ،

۱. مدینه المعاجز ۳: ۴۸۹-۴۹۲، حدیث ۱۰۰۳؛ الثاقب فی المناقب: ۳۳۰-۳۳۲، حدیث ۲۷۲.

۲. الخرائج والجرائح ۱: ۲۵۲-۲۵۳، حدیث ۷.

أَتَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، لَا تَحْزَنْنِي بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ: يُقْتَلُ وَلَدِي الْحُسَيْنُ عليه السلام بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ.

فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّاهُ، وَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ، وَإِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ وَلَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ، وَإِنِّي - وَاللَّهِ - لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَأَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي، وَأَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا، ^(۱) وَإِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَقَرَابَتِي وَشِيعَتِي.

وإِنْ أَرَدْتُ - يَا أُمَّاهُ - أَرِيكَ حُفْرَتِي وَمَضْجَعِي. ثُمَّ أَشَارَ إِلَى جِهَةِ كَرْبَلَاءَ فَانْخَفَضَتِ الْأَرْضُ حَتَّى أَرَاهَا مَضْجَعَهُ وَمَدْفَنَهُ وَمَوْضِعَ عَسْكَرِهِ وَمَوْقِفَهُ وَمَشْهَدَهُ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ بَكَتْ أُمُّ سَلَمَةَ بُكَاءً شَدِيداً وَسَلَّمَتْ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ. فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّاهُ، قَدْ شَاءَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَرَانِي مَقْتُولاً مَذْبُوحاً ظُلماً وَعُدْوَاناً، وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُشْرَدِينَ، وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقِيدِينَ، وَهُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِراً وَلَا مُعِيناً.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى:

قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَعِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ جَدُّكَ فِي قَارُورَةٍ. فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً.

۱. از «وإني والله» تا «وإني أعرف» در نسخه شاگرد از قلم افتاده است. ضبط «لأعرف» به جای «أعرف» قرینه و شاهد بر خطای چشمی وی می باشد.

ثُمَّ أَخَذَ تُرْبَةً فَجَعَلَهَا فِي قَارُورَةٍ وَأَعْطَاهَا إِيَّاهَا وَقَالَ: اجْعَلِيهَا مَعَ قَارُورَةِ جَدِّي فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا، فَأَعْلِمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ؛^(۱)

مجلسی رحمته می‌گوید: در یکی از کتاب‌ها یافتیم که چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، اُمّ سلمه آمد و گفت: فرزندم، با رفتن سوی عراق مرا محزون مساز؛ چراکه شنیدم جدّت می‌فرمود: فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین عراق در جایی که به آن کربلا گویند، به قتل می‌رسد.

حسین علیه السلام فرمود: مادر، والله این را می‌دانم. من خواه ناخواه کشته می‌شوم، چاره‌ای جز این برایم نماند. به خدا سوگند، روزی را که در آن به قتل می‌رسم و قاتلم و بقعه‌ای را که در آن دفن می‌شوم و کسانی که از خاندان و خویشان و شیعیانم را که کشته می‌شوند، می‌شناسم.

مادر، اگر می‌خواهی، قبرم و آرامگاهم را نشانت می‌دهم. سپس آن حضرت سوی کربلا اشاره کرد، زمین فرو رفت تا اینکه امام علیه السلام آرامگاه و محلّ دفن و جایگاه لشکر و موقف و مشهدش را به اُمّ سلمه نشان داد.

در این هنگام، اُمّ سلمه به شدّت گریست و حسین علیه السلام را به خدا سپرد.

امام علیه السلام به وی فرمود: مادر، اراده خدای تعالی این است که مرا

مقتول و مذبوح - به ظلم و عدوان - ببیند و اراده خدا بر این قرار گرفت که حَرَم و دار و دسته‌ام و زنانم آواره شوند و کودکانم ذبح گردند و بر آنها ستم رود و به اسارت درآیند و دریند شوند، و فریاد کمک بخوانند و مُعین و یآوری نیابند.

در روایت دیگر هست که:

أُمّ سَلَمَه گفت: نزد من تربتی است که جدّت در شیشه‌ای به من سپرد. امام علیه السلام فرمود: والله، این گونه به قتل می‌رسم، و اگر هم سوی عراق بیرون نیایم باز هم مرا می‌کشند. سپس امام علیه السلام تربتی را گرفت و آن را در شیشه نهاد و به أُمّ سَلَمَه داد و فرمود: آن را کنار شیشه جَدَم قرار ده، اگر این دو شیشه پراز خون شد، بدان که من کشته شدم.

حدیث (۷۱)

[نمایان شدن امام علی علیه السلام برای مردم با معجزه امام حسین علیه السلام]

الخرائج والجرائع، اثر راوندی رحمته الله.

از بصائر سعد بن عبدالله اشعری، از مولایمان امام باقر علیه السلام از پدرش روایت است که فرمود:

صَارَ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ الْحَسَنِ علیه السلام إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا عِنْدَكَ مِنْ عَجَائِبِ أَبِيكَ الَّتِي كَانَ يُرِينَاهَا؟
فَقَالَ: هَلْ تَعْرِفُونَ أَبِي؟
قُلْنَا: كُلُّنَا نَعْرِفُهُ.

فَرَفَعَ سِرّاً كَانَ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَنْظَرُوا فِي الْبَيْتِ.
فَنَظَرْنَا فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْنَا: نَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ حَقّاً وَأَنَّكَ وَلَدُهُ؛^(۱)
گروهی از مردم پس از حسن علیه السلام پیش حسین علیه السلام آمدند و گفتند: ای فرزند
رسول خدا، از عجایی که پدرت به ما نشان می داد، نزدت هست؟
حسین علیه السلام پرسید: پدرم را [اگر ببینید] می شناسید؟
گفتیم: همه مان او را می شناسیم.
امام علیه السلام پرده ای را که بر در بود بالا زد، سپس فرمود: به این خانه بنگرید!
نگاه کردیم، امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا بود. گفتیم: شهادت می دهیم که - به
راستی - تو خلیفه خدایی و فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام.

حدیث (۷۲)

[قرآن خواندنِ سر امام حسین علیه السلام بر روی نیزه]

کتاب المسلسلات، اثر جعفر بن احمد قمی رحمه الله.
ابو محمد، جعفر بن احمد بن علی قمی - ساکن «ری» - می گوید: برای ما
حدیث کرد ابو المفضل (در اجازه ای که به من داد) گفت: برایم حدیث کرد علی
بن احمد بن سعید صفار، گفت: برایم حدیث کرد ابوالقاسم، فضل بن جعفر^(۲)
بن محمد تمیمی - در دمشق - گفت: برایم حدیث کرد ابوالحسن، محمد بن
احمد عسقلانی - در طبریه - گفت: برایم حدیث کرد علی بن هارون انصاری،

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۸۱۱، حدیث ۲۰.

۲. در «نفس الزحمان»، «مفضل بن جعفر» و در «تاریخ مدینه دمشق»، «فضل بن جعفر» ضبط است.

از محمد بن احمد مصری، از صالح، از معاذ بن اسد خراسانی، از مفضل بن موسی شیبانی، از اعمش، از سلمه بن كهیل، گفت:

رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَنَا وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (۱)

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ: قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ جَعْفَرٍ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَ ذَلِكَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَسْقَلَانِيِّ؟

فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ عَلِيِّ بْنِ هَارُونَ؟
فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ؟

فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ سَمِعْتَهُ مِنْ صَالِحٍ؟
فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ مُعَاذِ بْنِ أَسَدٍ؟
فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنَ الْمُفَضَّلِ بْنِ مُوسَى؟
فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهِيلٍ؟
فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ، وَقُلْتُ لَهُ: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتَهُ مِنْ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنَ الرَّأْسِ بِبَابِ الْفَرَادِيسِ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَقْرَأُ: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (۲)

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۳۷.

۲. سورة بقره (۲) آیه ۱۳۷.

قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ: فَقُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ: اللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيْكَ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنَ الْفَضْلِ بْنِ جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لِي: اللَّهُ لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْهُ وَسَأَلْتُهُ بِمِثْلِ مَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ لِي: لَقَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ فَأَخْبَرَنِي بِهِ عَلِيُّ مَا حَكَيْتُهُ؛^(۱)

سَلَمَةُ بْنُ كَهِيلٍ می‌گوید: سرِ حسین علیه السلام را بر نیزه دیدم در حالی که می‌خواند: «ایشان را خدا کفایت می‌کند و او شنوای داناست».

علی بن احمد بن سعید می‌گوید: از فَضْل بن جعفر پرسیدم: تو را به خدا، این سخن را از مُحَمَّد بن احمد عَسْقَلَانی شنیدی؟

وی گفت: به خدا، آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا، این سخن را از علی بن هارون شنیدی؟

وی گفت: به خدا، آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا، این سخن را از مُحَمَّد بن احمد مصری شنیدی؟

وی گفت: به خدا، آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا، این سخن را از صالح شنیدی؟

وی گفت: به خدا، آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا این سخن را از مُفَضَّل بن موسی شنیدی؟

وی گفت: به خدا، آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا این سخن را از سَلَمَةُ بْنُ كَهِيلٍ شنیدی؟

۱. کتاب المسلسلات: ۱۰۹؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان: ۳۶۲ - ۳۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق ۲۲: ۱۱۷ - ۱۱۸، اثر ابن عساکر از علمای اهل سنت.

وی گفت: به خدا آن را از او شنیدم، و از وی پرسیدم: تو را به خدا، این سخن را از سر حسین بن علی علیه السلام شنیدی؟

وی گفت: به خدا آن را از سر حسین در «باب الفرادیس» در دمشق شنیدم که می خواند: «آنان را خدا کفایت خواهد کرد و او شنوا و داناست»

ابو المفضل می گوید: از علی بن احمد پرسیدم: خدا را شاهد می گیری که این سخن را از فضل بن جعفر شنیدی؟

وی گفت: به خدا آن را از او شنیدم و مانند همین سؤال تو را از او پرسیدم، گفت: آن را از محمد بن احمد شنیدم و به آنچه حکایت کردم مرا خبر داد.

حدیث (۷۳)

[معجزه‌ای از سر امام حسین علیه السلام]

دلائل الإمامة، اثر طبری امامی رحمته الله.

طبری [محمد بن جریر بن رستم] می گوید: به من خبر داد ابو الحسن، محمد بن هارون از پدرش، از ابو علی محمد بن همام، گفت: به ما خبر داد ابو جعفر، محمد بن مالک، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن حسین هاشمی (که از مصر بر ما درآمد) گفت: برایم حدیث کرد قاسم بن منصور همدانی - در دمشق - از عبدالله بن محمد تمیمی، از سعدان بن ابی طیران، ^(۱) از حارث بن وکیده، گفت: كُنْتُ فِيمَنْ حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ وَ سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، فَجَعَلْتُ أَشْكُ فِي نَفْسِي وَأَنَا أَسْمَعُ، وَقُلْتُ: أَسْرِقُهُ.

۱. در متن مؤلف رحمته الله (و نیز در نسخه شاگرد) «طبران» ضبط است و خطای نوشتاری به نظر می رسد. ضبط در مآخذ «طیران» می باشد. این واژه (در نسخه‌ای) «خیران» نیز ضبط است.

فَنَادَانِي: يَا بَنَ وَكِيدَةَ، لَيْسَ لَكَ إِلَى ذَلِكَ مِنْ سَبِيلٍ، سَفَكَهُمْ دَمِي أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ تَسْيِيرِهِمْ إِيَّايَ، فَذَرَهُمْ ﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿(۱)؛ (۲)﴾

حارث بن وکیده می‌گوید: من از کسانی بودم که سر حسین را حمل می‌کردند، شنیدم آن حضرت [بر سر نیزه] سورة کهف را می‌خواند. در حالی که قرائت [قرآن] را می‌شنیدم، در دلم شک کردم، و با خود گفتم سر را می‌دزدم. آن حضرت [از بالای نیزه] مرا صدا زد [و فرمود]: ای ابن وکیده، راهی برای این کار نداری، ریختن خونم - نزد خدا - سنگین‌تر از حرکت دادن سر من [بر نیزه] است «آنان را واگذار، آن گاه که غل‌ها به گردنشان افتد و در زنجیرها کشیده شوند، خواهند دانست [چه کردند]».

حدیث (۷۴)

[راهبی که با اعجاز سر امام حسین علیه السلام مسلمان شد]

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از نطنزی در «الخصائص» روایت است که گفت:

لَمَّا جَاؤُوا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَنَزَلُوا مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ قَنْسَرِينُ، أَطْلَعَ رَاهِبٌ مِنْ صَوْمَعَتِهِ إِلَى الرَّأْسِ فَرَأَى نُورًا سَاطِعًا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ وَيَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَتَاهُمْ بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَأَخَذَ الرَّأْسَ وَأَدْخَلَهُ صَوْمَعَتَهُ، فَسَمِعَ صَوْتًا وَلَمْ يَرِ شَخْصًا قَالَ: طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَكَ.

۱. سورة غافر (۴۰) آیات ۷۰-۷۱.

۲. دلائل الإمامة: ۱۸۸، حدیث ۱۰۸؛ نوادر المعجزات: ۲۴۵-۲۴۶، حدیث ۸۱.

فَرَفَعَ الرَّاهِبُ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا رَبِّ، بِحَقِّ عِيسَى تَأْمُرُهُذَا الرَّأْسَ بِالتَّكَلُّمِ مَعِيَ.
فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ وَقَالَ: يَا رَاهِبُ، أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟
قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَأَنَا
الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ، وَأَنَا الْمَظْلُومُ وَأَنَا الْعَطْشَانُ، فَسَكَتَ.
فَوَضَعَ الرَّاهِبُ وَجْهَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَقَالَ: لَا أَرْفَعُ وَجْهِي حَتَّى تَقُولَ: أَنَا شَفِيعُكَ
فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^(۱)

فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ وَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى دِينِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ.
فَقَالَ الرَّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ.

فَقَبِلَ^(۲) الشَّفَاعَةَ.

فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذُوا مِنْهُ الرَّأْسَ وَالذَّرَاهِمَ، فَلَمَّا بَلَغُوا الْوَادِيَّ نَظَرُوا إِلَى الذَّرَاهِمِ
قَدْ صَارَتْ حِجَارَةً؛^(۳)

نَظَنَزِي مِی گوید: چون سر امام حسین علیه السلام را به منزل گاهی که «قِنَشرین» گفته
می شد، فرود آوردند، راهبی از صومعه اش بدان نگریست، دید از دهان آن
حضرت نوری به آسمان بالا می رود، ده هزار درهم آورد و به آنها داد و سر را
گرفت و به صومعه اش برد، بی آنکه شخصی را ببیند، صدایی را شنید که گفت:
خوشا به حال کسی که حرمتت را شناخت!

۱. در مآخذ آمده است: أَنَا شَفِيعُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۲. در مآخذ «فَقَبِلَ لَهُ» ضبط است.

۳. مناقب آل ابی طالب ۴: ۶۰؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۰۳-۳۰۴.

راهب سرش را [سوی آسمان] بلند کرد و گفت: پروردگارا، به حق عیسی به این سر امر کن با من حرف بزند.

سر امام علیه السلام به سخن آمد و فرمود: ای راهب، چه می خواهی؟
راهب پرسید: تو کیه ای؟

فرمود: منم فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی و فاطمه زهرا، منم کشته [دشت] کربلا، منم مظلوم، منم عطشان! سپس ساکت شد.

راهب صورتش را به صورت آن حضرت گذاشت و گفت: صورتم را بر نمی دارم تا اینکه بگویی روز قیامت شفیع می شوم.

سر امام علیه السلام به سخن آمد و فرمود: به دین جدم محمد صلی الله علیه و آله بازگرد.
راهب گفت: شهادت می دهم که خدایی جز «الله» نیست، یگانه است و شریک ندارد، و شهادت می دهم که محمد رسول خداست.
امام علیه السلام پذیرفت که آن راهب را شفاعت کند.

چون صبح شد، آنها سر و درهم ها را گرفتند [و به راه افتادند] هنگامی که به وادی رسیدند، به درهم ها نگاه کردند [دیدند] درهم ها سنگ شده اند.

حدیث (۷۵)

[کوفیان خندان و گریان و سر امام حسین علیه السلام روی نیزه

در حال خواندن قرآن]

مقتل ابی مخنف، اثر لوط بن یحیی آزدی.

ابو مخنف، از سهل شهرزوری روایت می کند که گفت:

أَقْبَلْتُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنَ الْحَجِّ فَدَخَلْتُ الْكُوفَةَ، فَرَأَيْتُ الْأَسْوَاقَ مُعْطَلَةً

وَالدَّكَائِينَ مُقَفَّلَةً، وَالنَّاسَ مَا بَيْنَ بَاكِ وَضَاحِكٍ، فَدَنَوْتُ إِلَى شَيْخٍ مِنْهُمْ وَقُلْتُ:
مَالِي أَرَى النَّاسَ بَيْنَ بَاكِ وَضَاحِكٍ؟! أَلَكُمُ عِيدٌ لَسْتُ أَعْرِفُهُ؟

فَأَخَذَ بِيَدِي وَعَدَلَ بِي عَنِ النَّاسِ، ثُمَّ بَكَى الشَّيْخُ بُكَاءً عَالِيًا، وَقَالَ: سَيِّدِي، مَا لَنَا
عِيدٌ وَلَكِنْ بُكَاءُهُمْ - وَاللَّهِ - مِنْ أَجْلِ عَسْكَرَيْنِ؛ أَحَدُهُمَا ظَافِرٌ وَالْآخَرُ مَقْتُولٌ.
فَقُلْتُ: مَنْ هَذَانِ الْعَسْكَرَانِ؟

فَقَالَ: عَسْكَرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْتُولٌ، وَعَسْكَرُ ابْنِ زِيَادٍ الْمَلْعُونِ ظَافِرٌ.
ثُمَّ بَكَى بُكَاءً عَالِيًا، ثُمَّ قَالَ: وَاحْرَقْ قَلْبَاهُ، وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ كَرِيمُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ سَهْلٌ: فَمَا اسْتَمَّ حَتَّى سَمِعْتُ الْبُوقَاتِ تُضْرَبُ وَالرَّايَاتُ تُخْفَقُ، وَإِذَا
بِالْعَسْكَرِ قَدْ دَخَلَ الْكُوفَةَ، وَسَمِعْتُ صَيْحَةً عَظِيمَةً.

وَإِذَا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلُوحُ وَالتُّورُ يُسْطَعُ مِنْهُ، فَخَنَقَنِي الْعَبْرَةُ لَمَّا رَأَيْتُهُ.
ثُمَّ أَقْبَلَتِ السَّبَايَا يَقْدِمُهُمْ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ أَقْبَلْتُ مِنْ بَعْدِهِ أُمَّ كُلْثُومَ
وَعَلَيْهَا بُرْقُعٌ خَزُّ أَدَكُنْ وَهِيَ تُنَادِي: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنَّا، أَمَا
تَسْتَحُونُ^(١) مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُنَّ عَرَايَا؟

قَالَ: فَوْقُوهَا بَابَ بَنِي خُزَيْمَةَ وَالرَّأْسَ عَلَى قَنَازَةٍ طَوِيلَةٍ وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ
إِلَى أَنْ يَبْلُغَ: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^(٢).
قَالَ سَهْلٌ: فَبَكَيْتُ وَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، رَأْسُكَ أَعْجَبٌ، ثُمَّ وَقَعْتُ مَغْشِيًا
عَلَيَّ، فَلَمْ أَفِقْ حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ؛^(٣)

١. شاگرد مؤلف ﷺ ابن واژه را «تَسْتَحُونُ» ضبط می‌کند. در مآخذ، هر دو ضبط، آمده است.

٢. سورة كهف (١٨) آیه ٩.

٣. بنگرید به، مدینه المعاجز ٤: ١٢٢-١٢٣، حدیث ١١٣١ (با اختلاف در شمارى از الفاظ).

شهرزوری می‌گوید: در آن سال از حج می‌آمدم، به کوفه داخل شدم، دیدم بازارها تعطیل و دکان‌ها قفل‌اند، دسته‌ای از مردم گریان و دسته دیگر خندان‌اند. به شیخی از آنها نزدیک شدم و پرسیدم: چرا مردم را گریان و خندان می‌بینم؟ آیا عیدی در میانتان رسم است که من نمی‌دانم؟

آن شیخ دستم را گرفت و به کناری برد، سپس با صدای بلند گریست و گفت: ای آقا، عیدی نداریم، به خدا سوگند، گریه مردم به خاطر دو لشکری است که یکی ظفر یافت و دیگری از میان رفت.

پرسیدم: این دو لشکر کدام‌اند؟

گفت: سپاه حسین علیه السلام که به قتل رسیدند، و لشکر ابن زیاد ملعون که ظفر یافتند.

سپس وی بلند گریست و گفت: قلبم آتش گرفت، اکنون [سر] حسین علیه السلام را می‌آورند.

سهل می‌گوید: سخن وی تمام نشد که شنیدم بوق‌ها به صدا درآمد و پرچم‌ها تکان خوردند، لشکر به کوفه درآمد و فریاد عظیمی شنیدم.

ناگهان سر حسین علیه السلام را دیدم که نمایان گشت و نور از آن می‌تابید، چون سر آن حضرت را دیدم بغض، گلویم را گرفت و گریستم.

سپس اسیران آمدند، پیشاپیش آنها علی بن الحسین علیه السلام و پس از او امّ کلثوم قرار داشت و روبندی ابریشمین سیاه فامی بر [صورت] او بود که صدا می‌زد: ای اهل کوفه، چشم‌هاتان را فرو بندید، آیا از خدا و پیامبر شرم نمی‌کنید که به حرم [اهل و عیال] رسول خدا صلی الله علیه و آله - که عریان‌اند - می‌نگرید؟!

می‌گوید: در «باب بنی خُزَیمه» ایستادند، سر امام حسین علیه السلام بر نیزه‌ای بلند بود و سورة کَهِف را می‌خواند تا اینکه بدین جا رسید: «آیا پنداشتی اصحاب کَهِف و رقیم از آیات شگفت ما بودند».

سهل می‌گوید: گریستم و گفتم: ای فرزند رسول خدا، سر تو [که بر نیزه قرآن می‌خواند] عجیب‌تر است، سپس غش کردم و به هوش نیامدم تا اینکه امام علیه السلام سورة را به پایان رساند.

حدیث (۷۶)

[سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام روی نیزه]

الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمته الله.

از منهال بن عمرو روایت است که گفت:

وَاللَّهِ أَنَا رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ علیه السلام حِينَ حُمِلَ وَأَنَا بِدِمَشْقَ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ يَقْرَأُ الْكَهْفَ حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾. ^(۱)

فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ [فَصِيح (خ)] ذَرِبْ ذَلِكَ وَقَالَ: أَعْجَبَ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمْلِي؛ ^(۲)

منهال بن عمرو می‌گوید: به خدا سوگند، هنگامی که [سر] امام حسین را به دمشق می‌بردند دیدم، جلو آن شخصی سورة کَهِف را می‌خواند تا اینکه [به این آیه] رسید: «به یقین اصحاب کَهِف و رقیم از آیات شگفت ما بودند».

۱. سورة کَهِف (۱۸) آیه ۹.

۲. الخرائج والجرائح ۲: ۵۷۷، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۸۸، حدیث ۳۲.

خدا آن سر را به حرف آورد و با زبانی فصیح، شیوا و روان فرمود: عجیب تر از اصحاب کهف، کشتنِ مَنْ و حمل سر من است.

حدیث (۷۷)

[قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام در مکان های مختلف]

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از ابو مخنف، از شعبی روایت است که:

إِنَّهُ صَلَّبَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِالصَّيَارِفِ فِي الْكُوفَةِ، فَتَنَحَّحَ الرَّأْسُ. فَقَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى﴾ ^(۱) فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا ضَلَالًا.

ثُمَّ قَالَ: وَفِي أَثَرٍ، أَنَّهُمْ لَمَّا صَلَّبُوا رَأْسَهُ عَلَى الشَّجَرِ سَمِعَ مِنْهُ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ ^(۲).

وَسَمِعَ أَيْضًا صَوْتَهُ يَدِمَشَقَ يَقُولُ: ﴿لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ ^(۳).

وَسَمِعَ أَيْضًا يَقُولُ: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ ^(۴) فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَمْرُكَ أَعْجَبُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: ^(۵)

شعبی می گوید: سر امام حسین علیه السلام را در [بازار] صیارفه کوفه آویختند، آن

۱. سورة كهف (۱۸) آیه ۱۳.

۲. سورة شعراء (۲۷) آیه ۲۲۷.

۳. سورة كهف (۱۸) آیه ۳۹.

۴. سورة كهف (۱۸) آیه ۹.

۵. مناقب آل ابی طالب ۴: ۶۱؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۰۴.

سر، صدا صاف کرد و به قرائت سورة كهف پرداخت تا اينكه بدین آیه رسید:
«آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و بر هدایتشان
افزودیم» و این کار جز بر گمراهی آنان نیفزود.

سپس می‌گوید: و در خبری آمده است: چون سرش را بر درخت آویختند،
شنیدند می‌خواند: «و به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و زیر شوند».
و نیز صدایش را در «دمشق» شنیدند که می‌خواند: «هیچ قوت و نیرویی جز
به مدد خدا نیست».

و همچنین شنیدند که می‌فرمود: «اصحاب كهف و رقیم از آیات شگفت ما
بودند». زید بن ارقم گفت: ای فرزند رسول خدا، امر تو شگفت‌تر است.

[شگفت زده شدن زید بن ارقم از قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام]

می‌گویم: این قسمت اخیر را شیخ مفید در «الإرشاد» روایت می‌کند و ابو
مِخْنَف آن را در مقتل خویش می‌آورد (متن روایت در اینجا از «الإرشاد» است).
می‌گوید:

إِنَّهُ لَمَّا أَصْبَحَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُدَارُ بِهِ فِي
سِكَكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا.

فَرَوِي عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّهُ مَرَّ بِهِ عَلَيَّ وَهُوَ عَلَى رَأْسِ رُمَحٍ وَأَنَا فِي
غُرْفَةٍ لِي، فَلَمَّا حَاذَانِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ
وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾.^(۱)

۱. سورة كهف (۱۸) آیه ۹.

فَقَفَّ - وَاللَّهِ - شَعْرِي عَلَيَّ فَنَادَيْتُ: رَأْسُكَ - وَاللَّهِ - يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ
أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ؛^(۱)

چون صبح شد عیدالله بن زیاد لعین سر امام حسین علیه السلام را فرستاد
تا در میان همه کوجه‌ها و قبایل کوفه بگردانند.

از زید بن أرقم روایت است که گفت: در غرفه‌ام بودم که سر بر نیزه
آن حضرت را بر من گذراندند، چون در برابرم قرار گرفت شنیدم
می‌خواند: «به یقین اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند».
والله، مویم [بر بدنم] راست شد، ندا دادم: ای فرزند رسول
خدا، سر تو بسی شگفت‌تر است.

حدیث (۷۸)

[قرآن خواندن سر امام حسین علیه السلام در خانه خولی

و تسبیح ملائکه پیرامون سر آن حضرت]

مقتل الحسین علیه السلام، اثر ابو مخنف رحمه الله.

إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ دَعَا بِخَوْلِي الْأَصْبَحِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَالَ: خُذْ هَذَا الرَّأْسَ حَتَّى أَسْأَلَكَ
عَنَّهُ.

فَاخَذَهُ وَأَنْطَلَقَ بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ، وَكَانَ لَهُ زَوْجَتَانِ، إِحْدَاهُمَا مُضَرِّيَّةٌ وَالْأُخْرَى
تَغْلِبِيَّةٌ، فَدَخَلَ بِهِ عَلَى الْمُضَرِّيَّةِ وَقَالَ لَهَا: خُذِي هَذَا الرَّأْسَ.

فَقَالَتْ لَهُ: مَا هَذَا الرَّأْسُ؟

فَقَالَ لَعَنَهُ اللَّهُ: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ علیه السلام.

۱. الإرشاد ۲: ۱۱۷؛ كشف الغمّة ۲: ۶۷؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۲۱.

فَقَالَتْ لَهُ: ارْجِعْ بِهِ. ثُمَّ إِنَّهَا أَخَذَتْ عَمُودًا وَأَوْجَعَتْهُ ضَرْبًا وَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَنَا لَكَ بِزَوْجَةٍ وَمَا أَنْتَ لِي بِبَعْلٍ.

فَانْصَرَفَ عَنْهَا وَمَضَى إِلَى التَّغْلِبِيَّةِ.

فَقَالَتْ لَهُ: مَا هَذَا الرَّأْسُ؟

فَقَالَ لَعَنَهُ اللَّهُ: هَذَا رَأْسُ خَارِجِيٍّ خَرَجَ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، فَقَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ.

فَقَالَتْ: وَمَا اسْمُهُ؟

فَأَبَى أَنْ يُعْلِمَهَا، ثُمَّ تَرَكَهُ عِنْدَهَا وَبَاتَ، لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَتْ امْرَأَتُهُ: سَمِعْتُ الرَّأْسَ يَقْرَأُ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ وَكَانَ آخِرُ قِرَائَتِهِ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.^(۱)

ثُمَّ سَمِعْتُ حَوْلَهُ دَوِيًّا كَدَوِيِّ الرَّعْدِ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ تَسْبِيحُ الْمَلَائِكَةِ:^(۲)

ابو میخنف می گوید: ابن زیاد خولیِ اَصْبَحی را (لعنت خدا بر او باد) فرا خواند و گفت: این سر را برگیر [نزدت باشد] تا آن را از تو بخواهم.

خولی سر را گرفت و سوی منزلش به راه افتاد. وی دو زن داشت (یکی از آنها مَضْرِیّه و دیگری تغلبیه بود) خولی بر زن مَضْرِیّه اش درآمد و گفت: این سر را برگیر.

وی پرسید: این سر، سر کیست؟

خولی گفت: سر حسین است.

۱. سورة شعراء (۲۷) آیه ۲۲۷.

۲. این روایت با تغییر در بعضی عبارات و الفاظ، در مدينة المعاجز ۴: ۱۲۴-۱۲۵، حدیث ۱۱۳۲، آمده است.

وی گفت: آن را بازگردان، سپس عمودی را گرفت و ضربه ای دردناک به خَوَلی زد و گفت: والله، من همسر تو نیَم و تو شوهرم نیستی.
 خَوَلی [سر را گرفت و] سوی زن تغلبه اش رفت.
 وی پرسید: این سر، سر چه کسی است؟
 خَوَلی (لعنت خدا بر او باد) گفت: این سر، سر یک خارجی (یاغی) است که در سرزمین عراق شورید و عبیدالله بن زیاد او را کشت.
 وی پرسید: نامش چیست؟
 خَوَلی، از بردن نام امام علیه السلام سرباز زد و سر را نزد وی نهاد و شب را سپری ساخت (لعنت خدای متعال بر او باد).
 زنش می گوید: شنیدم آن سر تا طلوع فجر قرآن می خواند، آخرین آیه ای که خواند این سخن بود: «به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و زبر شوند».
 سپس شنیدم که پیرامون آن سر، زمزمه هایی شبیه صدای رعد بود، دریافتیم که آن صداها تسبیح ملائکه اند.

حدیث (۷۹)

[حضور پیامبر و شماری از انبیا نزد جسد امام حسین علیه السلام

و چسبیدن سر آن حضرت به بدن او]

مقتل الحسین علیه السلام، اثر ابو مخنف.

در این کتاب آمده است:

قَالَ الطَّرِمَاحُ بْنُ عَدِيِّ اللَّهِ: كُنْتُ فِي الْقَتْلِ وَقَدْ وَقَعَ فِي جِرَاحَاتٍ، وَلَوْ حَلَفْتُ لَكُنْتُ صَادِقًا أَنِّي كُنْتُ غَيْرَ نَائِمٍ، إِذْ أَقْبَلَ عَشْرُونَ فَارِسًا عَلَيْهِمْ ثِيَابُ بَيْضٍ، يَفُوحُ

مِنْهَا الْمِسْكُ وَالْعَبْنُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَدْ أَقْبَلَ
يَطْلُبُ جُثَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُمَثِّلَ بِهَا.

فَجَاؤُوا حَتَّى صَارُوا قَرِيباً مِنْهُ، فَتَقَدَّمَ رَجُلٌ إِلَى جُثَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَجْلَسَهُ قَرِيباً
مِنْهُ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْكُوفَةِ.

وَإِذَا بِالرَّأْسِ قَدْ أَقْبَلَ، فَزَكَّيْتُهُ عَلَى الْجَسَدِ فَعَادَ مِثْلُ مَا كَانَ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى.
وَهُوَ يَقُولُ: يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ، أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ، وَمَا أَشَدَّ
جُرْأَتَهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى مَنْ كَانَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَيَا أَبِي آدَمَ، وَيَا أَبِي
إِسْمَاعِيلَ، وَيَا أَخِي مُوسَى، وَيَا أَخِي عِيسَى، أَمَا تَرَوْنَ مَا صَنَعَتِ الطُّغَاةُ بِوَلَدِي؟ لَا
أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.

فَتَأَمَّلْتُهُ، فَإِذَا هُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛^(۱)

طِرِمَاح بن عَدَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: من در میان کشته شدگان بودم، زخم های بر
بدن داشتم. می توانم سوگند بخورم که بیدار بودم (نه اینکه خواب بینم) ناگهان
بیست سوار را دیدم که لباس های سفید بر تن داشتند، بوی مشک و عنبر از آنها
به مشام می رسید، با خود گفتم: این عبیدالله بن زیاد (لغت خدا بر او باد) است،
جسد حسین عَلَيْهِ السَّلَام را می جوید تا آن را مثله (قطعه قطعه) کند.

آن سوارها آمدند تا اینکه به بدن حسین عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک شدند، یکی از آنها پیش
جسد آن حضرت آمد و نزدیک او نشست و با دست سوی کوفه اشاره کرد.

۱. مقتل الحسين: ۱۵۷؛ مستدرک الوسائل (الخاتمه) ۸: ۹۱.

ناگهان سر حسین علیه السلام پیش آمد، سپس آن سوار سر را بر جسد آن حضرت سوار نمود و به قدرت خدای متعال، مانند زمانی شد که سر بر بدن بود. و آن شخص می گفت: فرزندم تو را کشتند، حَقّت را نشناختند و از آشامیدن بازت داشتند، چقدر بر خدای متعال جسارت ورزیدند! آنگاه به کسانی که نزدش بودند رو کرد و گفت: ای پدرانم (ابراهیم، آدم، اسماعیل) و ای برادرانم (موسی و عیسی) می بینید طاغیان با فرزندم چه کردند؟! خدا شفاعتم را به آنها نرساند.

نیک نگریستم، دریافتم که وی رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

[راز سخن گفتن سر امام حسین علیه السلام بر سر نئی و تلاوت سورة کُهِف]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می گوید: کتاب های سیره و اخبار آکنده اند که سر امام حسین علیه السلام در جاهای زیادی به سخن آمد و قرآن تلاوت می فرمود.

راز این مطلب، سخنی است که در گذشته بدان اشاره کردیم؛ اینکه اجساد آنان علیهم السلام از نهایت لطافت در حکم ارواح اند، حرف می زنند و حس و درک دارند و اموری که بر ایشان عارض می گردد، آنها را از این کار (سخن و اندیشه و...) باز نمی دارد؛ زیرا این عوارض در جنب نوری بودن اصل جسد، هضم می شوند. از این روست که آنان علیهم السلام به آسمان بالا می روند و روی آب راه می پیمایند و طيّ الأرض می کنند و عوارض، آنان علیهم السلام را از این کار باز نمی دارد.

سخن یکی از بزرگان معاصر (خدا رضوانش را بر او ارزانی دارد) چه نیکوست، آنجا که خطاب به امام حسین (روح فدایش باد) به فارسی می سراید:

گئی بر سِنان تلاوتِ قرآن کند سری

بیدارِ کَهِفِ مُلکِ تویی دیگران رُقود^(۱)

باری، از اخبار به دست می آید که امام علیه السلام در بیشتر جاها سورۃ کَهِف را می خواند. شاید این امر اشاره باشد به اینکه میانِ حال آن حضرت و اصحاب کَهِف مناسبتی تام وجود دارد.

سرِ مطلب این است که تأویلِ اصحاب کَهِف، اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله می باشند و آرمیدن آنان در غار (پس از فرار آنها از دست پادشاه ستمگر کافر) کشته شدن و گوشه گیری و غیبت آنها از دست سرانِ دشمنان دین تا زمانِ مُعین است (تفصیل این مطلب در جای دیگر هست).

حدیث (۸۰)

[ماجرای شگفتی که اَسَدی کشاورز از شهیدان کربلا دید

و حکایت شیرینی که کنار جسد امام حسین علیه السلام می آمد و نوحۃ زنان جنی |
منتخب المرائی والخُطَب، اثر طَریحی رحمۃ الله علیه.
طَریحی رحمۃ الله علیه می گوید:

حُکَیِّ عَنْ رَجُلٍ أَسَدِيٍّ قَالَ: كُنْتُ زَارِعاً عَلَى نَهْرِ الْعَلَقَمِيِّ بَعْدَ ارْتِحَالِ الْعَسْكَرِ
(عَسْكَرِ بَنِي أُمَيَّةَ) فَرَأَيْتُ عَجَائِبَ لَا أَقْدِرُ أَحْكِي إِلَّا بَعْضَهَا، مِنْهَا أَنَّهُ إِذَا هَبَّتِ
الرِّيَّاحُ تَمُرُّ عَلَيَّ نَفَحَاتٍ كَتَفَحَاتِ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ، وَإِذَا سَكَنْتُ أَرَى نُجُوماً تَنْزِلُ مِنَ
السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَيَرْقَى مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ مِثْلَهَا، وَأَنَا مُتَفَرِّدٌ مَعَ عِيَالِي،
وَلَا أَرَى أَحَدًا أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ.

۱. این شعر از خود مؤلف رحمۃ الله علیه است.

وَعِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ يُقْبِلُ أَسَدٌ مِنَ الْقِبْلَةِ فَأُولِي عَنْهُ إِلَى مَنْزِلِي، فَإِذَا أَصْبَحَ وَطَلَعَتِ الشَّمْسُ وَذَهَبَتْ مِنْ مَنْزِلِي أَرَاهُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ ذَاهِبًا.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَوَارِجٌ قَدْ خَرَجُوا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ، وَأَرَى مِنْهُمْ مَا لَمْ أَرَهُ مِنْ سَائِرِ الْقَتْلَى، فَوَاللَّهِ هَذِهِ اللَّيْلَةُ لَأَبْدَّ مِنَ الْمُسَاهَرَةِ لِأَبْصَرِ هَذَا الْأَسَدَ يَأْكُلُ مِنْ هَذِهِ الْجُثَثِ أَمْ لَا.

فَلَمَّا صَارَ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ وَإِذَا بِهِ أَقْبَلَ، فَحَقَّقْتُهُ وَإِذَا هُوَ هَائِلُ الْمَنْظَرِ، فَأَرْتَعَدْتُ مِنْهُ وَخَطَرَ بِيَالِي إِنْ كَانَ مُرَادُهُ لُحُومَ بَنِي آدَمَ، فَهُوَ يَقْصِدُنِي وَأَنَا أَحَاكِي نَفْسِي بِهِذَا، فَمَثَلْتُهُ وَهُوَ يَتَخَطَّى الْقَتْلَى حَتَّى وَقَفَ عَلَى جَسَدٍ كَأَنَّهُ الشَّمْسُ إِذَا طَلَعَتْ، فَبَرَكَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَأْكُلُ مِنْهُ، وَإِذَا بِهِ يُمَرِّغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ يُهْمُّهُمْ وَيُدْمِدُّمُ.

فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، مَا هَذِهِ إِلَّا أَعْجُوبَةٌ!

فَجَعَلْتُ أَحْرُسُهُ حَتَّى اعْتَكَرَ الظَّلَامُ وَإِذَا بِشُمُوعٍ مُعَلَّقَةٍ مَلَأَتِ الْأَرْضَ وَإِذَا بِبُكَاءٍ وَنَجِيبٍ وَلَطْمٍ مُفْجِعٍ، فَقَصَدْتُ تِلْكَ الْأَصْوَاتَ فَإِذَا هِيَ تَحْتَ الْأَرْضِ، فَفَهِمْتُ مِنْ نَاعٍ فِيهِمْ يَقُولُ: وَاحْسِنَانَا! وَإِمَامَانَا!

فَاقْشَعَرَ جِلْدِي، فَقَرُبْتُ مِنَ الْبَاكِي وَأَقْسَمْتُ عَلَيْهِ: بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ مَنْ تَكُونُ؟ فَقَالُوا: ^(١) إِنَّا نِسَاءٌ مِنَ الْجَنِّ.

فَقُلْتُ: وَمَا شَأْنُكُمْ؟

فَقُلْنَ: فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ هَذَا عَزَاؤُنَا عَلَى الْحُسَيْنِ الذَّبِيحِ الْعَطْشَانِ.

فَقُلْتُ: هَذَا الْحُسَيْنُ الَّذِي يَجْلِسُ عِنْدَهُ الْأَسَدُ؟

١. در مآخذ «فقال» آمده است.

قُلْنَ: نَعَمْ، أَتَعْرِفُ هَذَا الْأَسَدَ؟
قُلْتُ: لَا.

قُلْنَ: هَذَا أَبُوهُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.
فَرَجَعْتُ وَدُمُوعِي تَجْرِي عَلَى خَدَّيْ؛^(۱)

از یکی از بنی آسَد حکایت است که گفت: من کنار نهر علقمه زارع بودم. پس از کوچ لشکر بنی امیه [از آنجا] شگفتی‌هایی دیدم که نمی‌توانم جز بعضی از آنها را حکایت کنم. یکی از آن امور شگفت این است: هنگامی که باد می‌وزید، نفحه‌هایی همچون نسیم مشک و عنبر بر من می‌گذشت و هرگاه باد ساکن می‌شد، ستارگانی می‌دیدم که از آسمان به زمین فرود می‌آمدند و ستارگانی - مانند آنها - از زمین به آسمان بالا می‌رفتند. من با عیالم - در آنجا - تنها بودم و هیچ کس را نمی‌دیدم که در این زمینه پرس و جو کنم.

هنگام غروب خورشید، شیری از سمت قبله می‌آمد و من از ترس او به منزل می‌گریختم. آن گاه که صبح می‌شد و خورشید طلوع می‌کرد و از منزل بیرون می‌آمدم، آن شیر را می‌دیدم که به سمت قبله می‌رود.

با خود گفتم: اینها خوارج (یاغیانی) اند که بر عبیدالله بن زیاد شوری‌دند، از این رو عبیدالله به قتل آنها فرمان داد، از اینها عجایی دیدم که از دیگر کشته‌ها ندیدم، والله، باید امشب بیدار بمانم تا بنگرم این شیر از این لاشه‌ها می‌خورد یا نه؟! چون غروب شد، دیدم شیر آمد، نیک او را واری کردم [دیدم] شیر هولناکی

۱. منتخب المرائی والخطب: ۳۲۹؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۹۳ - ۱۹۴؛ مدینة المعاجز ۳: ۷۷ - ۷۹، حدیث ۷۴۲ (و جلد ۴، ص ۷۰ - ۷۲، حدیث ۱۰۹۱).

است، بدنم لرزید و به ذهنم آمد اگر مراد این شیر گوشت آدمیزاد باشد، مرا قصد می‌کند (این را با خود می‌گفتم) آن شیر از کشته‌ها گذشت تا اینکه در مقابل جسدی ایستاد که همچون خورشید تابان بود، کنار آن زانو زد. با خود گفتم: از آن جسد می‌خورد، ناگهان دیدم صورتش را بر او می‌مالد و می‌غرد و می‌نالد.

[با خود گفتم] الله اکبر (شگفتا) این [کار] جز اعجوبه نیست.

او را پاییدم تا اینکه تاریکی همه جا را فرا گرفت، دیدم شمع‌هایی آویزان زمین را پر ساختند، ناگهان گریه و شیون و به خودزدن‌های دردناکی به گوشم رسید، صداها را پی جستم، دریافتم از زیر زمین است. بانگی در میان آنها بود که می‌گفت: واحسینا، واما ما!

پوست بدنم لرزید، به آن گریه کننده نزدیک شدم و او را به خدا و رسول قسم دادم که بگویند کیست؟

آنان گفتند: ما زنانِ جنّی‌ایم.

پرسیدم: ماجرایتان چیست؟

گفتند: در هر روز و شب، عزای ما همین است، گریه بر حسین که بال لب تشنه سر بریده شد.

پرسیدم: حسین همان است که آن شیر نزدش می‌نشیند؟

گفتند: آری. آیا او را می‌شناسی؟

گفتم: نه.

گفتند: این شیر پدرش علی بن ابی طالب است.

[از آنجا] بازگشتم در حالی که اشک‌هایم بر گونه‌هایم جاری می‌شد.

حدیث (۸۱)

[خبر دادنِ امام حسین علیه السلام فاجعه کربلا را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله

و تصدیق سخن او از سوی آن حضرت]

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمته الله.

از دلائل طبری رحمته الله روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد سفیان بن وکیع، از پدرش، از اعمش، گفت: شنیدم ابو صالح تمّار از حذیفه حدیث می کرد، می گفت:

سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: وَاللَّهِ لَيَجْتَمِعَنَّ عَلَى قَتْلِي طُغَاةُ بَنِي أُمَيَّةَ وَيَقْدِمُهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (وَذَلِكَ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله) فَقُلْتُ لَهُ: أَنْبَأَكَ بِهَذَا رَسُولُ اللَّهِ؟
فَقَالَ: لَا.

فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: عِلْمُهُ عِلْمِي، إِنَّهُ لَيَعْلَمُ بِالْكَائِنِ قَبْلَ كَيْنُونَتِهِ: ^(۱)
حذیفه می گوید: شنیدم حسین بن علی علیه السلام می فرمود: به خدا سوگند، طاغیان بنی اُمیّه بر قتل من گرد می آیند و پیشاپیش آنها عمر بن سعد است (آن حضرت این سخن را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داشت) پرسیدم: آیا رسول خدا این را به تو خبر داد؟
وی پاسخ داد: نه.

پیش پیامبر آمدم و او را از آن سخن باخبر ساختم، فرمود: علم او، علم من است، وی پیش از آنکه چیزی هستی یابد، بدان آگاه است.

۱. دلائل الإمامه: ۱۸۳ - ۱۸۴، حدیث ۱۰۱.

[نکته ای پیرامون علم پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام]

می‌گوییم: در روایت «بحار الأنوار» به نقل از «کتاب النجوم» از «دلائل الإمامه» عبارت چنین است:

عِلْمِي عِلْمُهُ^(۱) وَعِلْمُهُ عِلْمِي؛ لِأَنَّنَا نَعْلَمُ بِالْكَائِنِ قَبْلَ كَيْتُونَتِهِ^(۲)
 علم من علم او، و علم او علم من است. ما به چیزها پیش از آنکه به
 وجود آیند آگاهیم.

حدیث (۸۲)

[آفرینش پنجاه هزار نوع آدم و بودن امام حسین علیهم السلام همراه آنها]

و عرضة ولایتش بر آنان و دعوت به توحید]

در یکی از کتاب‌ها به نقل از صدوق علیه السلام یافتیم و از پدرم رحمه الله شفاهاً شنیدم که از
 سلمان علیه السلام روایت است که:

إِنَّهُ كَانَ يَوْمًا قَاعِدًا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ وَهُوَ إِذْ ذَاكَ
 ابْنُ سِتَيْنِ، فَأَرَادَ سَلْمَانُ أَنْ يَسْأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْئًا، فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، سَلْ هَذَا
 وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَأَقْبَلَ سَلْمَانُ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا سَيِّدِي، كَمْ سَنُ أَبِيكَ؟
 فَلَمَّا سَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ مِنْهُ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، تَخَيَّلْتَ صِغَرَ سَنِي؟
 قَالَ: فَضَحِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ: أَجِبْهُ يَا بُنَيَّ.

۱. در «فرج المهموم» (نسخه چاپی نور ۳/۵) «عَمَلِي عَمَلُهُ» ضبط است و به نظر می‌رسد خطای
 چاپی است.

۲. بحار الأنوار ۴۴: ۱۸۷، حدیث ۱۴؛ فرج المهموم: ۲۲۷.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَلْمَانَ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ خَمْسِينَ أَلْفَ آدَمَ، مَا بَيْنَ كُلِّ آدَمَ إِلَى آخَرٍ خَمْسُونَ أَلْفَ عَامٍ، وَقَدْ كُنْتُ مَعَ آدَمَ الْأَوَّلِ وَأَنَا إِذْ ذَاكَ شَيْخٌ كَبِيرٌ عَالِمٌ وَكُنْتُ نَاصِرًا لَهُ وَمُعِينًا، وَقَدْ عَرَضْتُ وَلَايَتِي عَلَيْهِمْ فَأَمَّنَ بَعْضُهُمْ؛ فَمَنْ أَمَّنَ فَقَدْ فَازَ، وَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ، ثُمَّ غَزَوْتُ مَعَهُمْ أَلْفَ غَزْوَةٍ، الْأَصْغَرُ مِنْهَا أَكْبَرُ مِنْ غَزَاةٍ خَبِيرٍ.

ثُمَّ كُنْتُ مَعَ آدَمَ الثَّانِي خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، فَدَعَوْتُهُمْ بِالْوَحْدَانِيَّةِ خَمْسِينَ أَلْفَ عَامٍ، فَصَدَّقَ بَعْضُهُمْ؛ فَمَنْ صَدَّقَ فَقَدْ أَفْلَحَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ خَابَ. ثُمَّ جَاهَدْتُ مَعَهُمْ جِهَادًا كَبِيرًا وَهُمْ خَمْسُونَ فِرْقَةً، كُلُّ فِرْقَةٍ خَمْسُونَ أَلْفَ نَفْسٍ. ثُمَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَقُولَ كُنْتُ مَعَهُمْ كَذَا، وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى فِيهِ وَقَالَ: اضْمِثْ كَمَا صَمَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛^(۱)

روزی سلمان در حالی که امام حسین علیه السلام در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دو سال داشت، نزد آن حضرت نشسته بود. خواست چیزی را از آن حضرت بپرسد، امام علیه السلام به حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: ای سلمان، از این [کودک] بپرس.

سلمان به حسین علیه السلام رو آورد و پرسید: سرورم، پدرت چند سال دارد؟ چون حسین علیه السلام این سخن را از او شنید، فرمود: ای سلمان، خیال کردی خردسالم!

می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از حرف حسین علیه السلام خندید و فرمود: پسرم جواب سلمان را بده.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

حسین علیه السلام فرمود: ای سلمان، خدای تعالی پنجاه هزار آدم آفرید که میان هر [نوع] آدم تا دیگری، پنجاه هزار سال طول کشید. من همراه آدم اوّل حضور داشتم و در آن زمان شیخ بزرگ و عالم به شمار می آمدم و یار و یاور او بودم، ولایتم را بر آنان عرضه داشتم، بعضی شان ایمان آوردند (آن که ایمان آورد کامیاب شد و آن که سرباز زد، کفر ورزید) با آنها در هزار جنگ شرکت جستیم که کوچک ترین آنها بزرگ تر از جنگ خیبر بود.

پس از آن، پنجاه هزار سال با آدم دوّم همراه شدم، پنجاه هزار سال آنان را به توحید فراخواندم، بعضی از آنها وحدانیّت را تصدیق کردند (هرکه آن را پذیرفت رستگار شد و هرکه انکار ورزید، زیان دید) به همراه آنان - که پنجاه فرقه و هر فرقه ای پنجاه هزار نفر بودند - جهاد فراوانی کردم.

و چون حسین علیه السلام خواست بگوید: «من با آنها چنین و چنان بودم» امیرالمؤمنین علیه السلام دستش را بر دهان آن حضرت نهاد و فرمود: دم فرو بند، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش ماند.

حدیث (۸۳)

[انتخاب شهادت از سوی امام حسین علیه السلام و شربتی که فرشتگان

به آن حضرت تقدیم داشتند]

مدینه المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» (به نقل از کتاب البستان) از محمّد بن سنان نقل است که

گفت:

سُئِلَ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قُتِلَ عَطْشَانًا؟
 قَالَ: مِنْ أَتَيْنَ لَكَ ذَلِكَ وَقَدْ بَعَثَ [اللَّهُ (خ)] أَرْبَعَةَ أَمْلَاحٍ مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ
 فَهَبَطُوا إِلَيْهِ وَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولَانِ: اخْتَرِ إِنْ شِئْتَ أَنْ
 تَخْتَارَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِأَسْرَهَا، وَنُמَكِّنْكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ أَوْ الرِّفْعِ إِلَيْنَا.
 فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ السَّلَامُ، بَلْ اخْتَارُ الرِّفْعَ إِلَيْهِ.
 وَدَفَعُوا إِلَيْهِ شَرِبَةً مَاءٍ فَشَرِبَهَا.
 فَقَالُوا: أَمَّا إِنَّكَ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛^(۱)

محمد بن سنان می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره تشنه کشته شدن امام حسین علیه السلام سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود: این را از کجا می گوید؟! خدا چهار تن از بزرگترین فرشتگان را فرستاد، آنان سوی آن حضرت فرود آمدند و گفتند: خدا و پیامبر سلامت می رسانند و می گویند مخیری که دنیا را با همه آنچه در آن هست برگزینی (و ما بر هر دشمنی توانمند می سازیم) و بالا آمدن سوی ما را اختیار کنی (یکی از این دو را انتخاب کن).

امام حسین علیه السلام فرمود: بر خدا و رسولش سلام باد، بالا رفتن سوی خدا را برمی گزینم.

آن فرشتگان، شربتِ آبی را به دست حسین علیه السلام دادند و امام آن را آشامید. آنان گفتند: بدان که پس از آشامیدن این شربت، هرگز تشنه نمی شوی.

۱. مدينة المعاجز ۳: ۴۹۵، حدیث ۱۰۰۸؛ الثاقب فی المناقب: ۳۲۷، حدیث ۲۶۹.

حدیث (۸۴)

[حکایت نهر سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسلی که امام حسین علیه السلام

برای اصحابش جاری ساخت]

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» (به نقل از کتاب البستان) از امام رضا علیه السلام نقل است که

فرمود:

هَبَطَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام مَلَكٌ وَقَدْ شَكَى إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ الْعَطَشَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَالَ: يُقَرِّتُكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: هَلْ مِنْ حَاجَةٍ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: هُوَ السَّلَامُ وَمِنْ رَبِّي السَّلَامُ، وَقَدْ شَكَى إِلَيَّ أَصْحَابِي مَا هُوَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الْعَطَشِ.

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْمَلِكِ: قُلْ لِلْحُسَيْنِ: خُطَّ عَلَيْهِمْ بِإِصْبِعِكَ خَلْفَ ظَهْرِكَ يُرَوُّوا.

فَخَطَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام بِإِصْبِعِهِ السَّبَابَةَ، فَجَرَى نَهْرٌ أَيْضُ مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَشَرِبَ مِنْهُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ.

فَقَالَ الْمَلِكُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَشْرِبَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَكُمْ خَاصَّةٌ وَهُوَ الرَّحِيقُ الْمَخْتُومُ الَّذِي ﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ﴾ ^(۱)؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَشْرَبَ فَدُونَكَ؛ ^(۲)

۱. سورة مطففين (۸۳) آیه ۲۶.

۲. مدینه المعاجز ۳: ۴۹۵-۴۹۶، حدیث ۱۰۰۹؛ الثاقب فی المناقب: ۳۲۷-۳۲۸، حدیث ۲۷۰.

در حالی که امام حسین علیه السلام و اصحابش از عطش می‌نالیدند، فرشته‌ای بر آن حضرت فرود آمد و گفت: خدای متعال سلامت می‌رساند و می‌فرماید: آیا حاجت و نیازی داری؟

حضرت فرمود: او سلام است و سلام از جانب پروردگارم می‌باشد، یارانم از تشنگی شکوه دارند و خدا بدان از من داناتر است.

خدای متعال به آن فرشته وحی فرمود که: به حسین بگو با انگشت، پشت سرش برای آنها خطی بکشد، سیراب می‌شوند.

امام علیه السلام با انگشت سبابه‌اش خطی کشید، نه‌ری سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل جاری شد، حضرت علیه السلام و اصحابش از آن نوشیدند.

آن فرشته گفت: ای فرزند رسول خدا، این نه‌ر - که همان رقیق مختوم مَهر و موم شده با مُشک می‌باشد - ویژه شماست، آیا اجازه می‌دهی من هم از آن بیاشامم؟

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر دوست داری از آن بنوشی، بفرما.

[مسئله تشنگی امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا و سیراب شدن آنها]

و چگونگی سازگاری میان این دو گزاره]

میرزا محمد تقی (مُصنّف این کتاب) می‌گوید: این دو حدیث - در ظاهر - با روایات ثابت و متواتری که بر عطش امام حسین علیه السلام و اصحابش در روز عاشورا دلالت دارند، ناساز است (چنان که این مطلب بر کسانی که بر مضامین این روایات تأمل ورزند، پوشیده نمی‌ماند).

می‌توان میان این روایات و حدیث دوم، بدین گونه جمع کرد که این کار پیش

از روز قتل رخ داد؛ چراکه در بعضی از روایات هست که آن قوم سه روز پیش از عاشورا آنان را از آب بازداشتند.

از این رو، ممکن است امام حسین (علیه السلام) در خلال این روزها - نه روز قتل - اصحاب را از آن نهر سیراب ساخت.

مؤید این احتمال، روایتی است که محمد بن ابی طالب موسوی حائری (علیه السلام) در مقتلش می آورد، می گوید:

إِنَّ الْقَوْمَ لَمَّا حَالُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَأَصْحَابِهِ، أَخَذَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) نَاسًا وَجَاءَ إِلَى وَرَاءِ خِيَمَةِ النِّسَاءِ، فَخَطَا فِي الْأَرْضِ تِسْعَ عَشْرَةَ خُطْوَةً نَحْوَ الْقِبْلَةِ ثُمَّ حَفَرَ هُنَاكَ، فَتَبَعَتْ لَهُ عَيْنٌ مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَشَرِبَ النَّاسُ بِاجْمَعِهِمْ وَمَلَأُوا أَسْقِيَتَهُمْ. ثُمَّ غَارَتِ الْعَيْنُ فَلَمْ يَرْ لَهَا أَثَرٌ.

وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ، فَأَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: بَلِّغْنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يَحْفِرُ الْآبَارَ وَيُصِيبُ الْمَاءَ فَيَشْرَبُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَنَنْظُرُ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ كِتَابِي فَاَمْنَعُهُمْ مِنْ حَفْرِ الْآبَارِ مَا اسْتَطَعْتُ، وَضَيِّقُ عَلَيْهِمْ وَلَا تَدْعُهُمْ يَذُوقُوا الْمَاءَ، وَافْعَلْ بِهِمْ كَمَا فَعَلُوا بِالزَّكِيِّ عُمَانَ؛^(۱)

چون آن قوم میان حسین (علیه السلام) و اصحابش و میان آب حایل شدند و تشنگی بر آن حضرت و یارانش شدت یافت، امام (علیه السلام) کلنگی

۱. تسلیة المجالس وزينة المجالس ۲: ۲۶۲ - ۲۶۳، اثر محمد بن ابی طالب حسینی موسوی، از عالمان قرن دهم؛ بحار الأنوار ۴۴: ۳۸۷ - ۳۸۸.

گرفت و پشت خیمه زنان آمد، ۱۹ گام در جهت قبله گام برداشت سپس آنجا را کند، چشمه آب شیرینی جوشید و حسین علیه السلام و همه مردم [همراه آن حضرت] از آن آب آشامیدند و ظرف‌هایشان را پر کردند.

سپس آن چشمه فرو رفت و اثری از آن دیده نشد. این خبر به ابن زیاد رسید، نامه‌ای به سوی عمر بن سعد فرستاد که: به من خبر رسید حسین چاه‌هایی حفر می‌کند و به آب می‌رسد و خود و اصحابش می‌آشامد، هرگاه این نامه‌ام به دستت رسید، تا می‌توانی آنها را از حفر چاه باز دار و بر آنان سخت بگیر و نگذار آب بچشند و همان رفتاری را با آنان در پیش گیر که با عثمان (آن پاکیزه پارسا) کردند.

این روایت، صراحت دارد که آنان پیش از روز قتل - هر چند با اعجاز - آب داشتند و بعد از آن، به خاطر حکمتی که مولایشان حسین علیه السلام مصلحت دید، هم به لحاظ اسباب ظاهری و هم از نظر اسباب باطنی، از آب منع شدند. این سخن را که آنها تنها در روز قتل از آب منع شدند و عطش آنها ویژه همین روز بود، روایتی که صدوق از امام صادق علیه السلام می‌آورد، تقویت می‌کند. صدوق رحمه الله در امالی اش در حدیثی طولانی، روایت می‌کند که:

إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام أَرْسَلَ لَيْلَةَ الْقَتْلِ عَلِيًّا ابْنَهُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعَشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ وَهُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ: ^(۱)

۱. امالی صدوق: ۱۵۶-۱۵۷؛ بحار الأنوار ۴۴: ۳۱۶-۳۱۷.

حسین (علیه السلام) در شب قتل، فرزندش علی (اکبر) را با ۳۰ سوار و ۲۰ نفر پیاده فرستاد تا آب بیاورند در حالی که آنان به شدت ترسان بودند.

روایت ادامه دارد تا اینکه می‌گوید:

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَتَوَضَّئُوا وَاغْتَسِلُوا وَاغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لَتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ.

ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ وَعَبَّأَهُمْ تَعْبَةَ الْحَرْبِ؛^(۱)

سپس امام (علیه السلام) به اصحابش فرمود: برخیزید و آب بنوشید تا آخرین توشه شما [از دنیا] باشد. وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید تا کفن هایتان شوند.

سپس آن حضرت نماز فجر را با آنها گزارد و برای جنگ آماده‌شان ساخت.

دلالت این حدیث بر مطلوب، آشکار است.

در روایت محمد بن ابی طالب می‌خوانیم:

إِنَّهُ (علیه السلام) أَرْسَلَ الْعَبَّاسَ (علیه السلام) فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا، وَبَعَثَ مَعَهُ عِشْرِينَ قِرْبَةً فِي جَوْفِ اللَّيْلِ.

فَاتَوَّ بِالْمَاءِ فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَمَنْ مَعَهُ؛^(۲)

آن حضرت، عباس (علیه السلام) را با ۳۰ سوار و ۲۰ نفر پیاده در دل شب

۱. همان.

۲. بحار الأنوار ۴۴: ۳۸۸.

رهسپار کرد و ۲۰ مشک را به همراه آنها فرستاد.

آنان آب آوردند و حسین علیه السلام و همراهانش آب نوشیدند.

هر کدام از این دو روایت که صحیح باشد، برای مطلوب ما کافی است. و اما در حدیث اول، این حمل جاری نمی باشد؛ زیرا امام رضا علیه السلام کشته شدن حسین علیه السلام را بلب تشنه انکار فرمود، از این رو، باید وجه جمع دیگری جست. می توان گفت که این امر مقارن قتل آن حضرت (صلوات خدا بر او باد) روی داد، از این نظر آن حضرت، تشنه به قتل نرسید و با عطش گذشته امام - بر آن حال - ناسازگاری ندارد.

مثل این کار، برای علی بن الحسین، شهید [علی اکبر] رخ داد. پیش از آنکه جان دهد جدش او را سیراب ساخت و عطش او را فرو نشاند. پدرش - چنان که در روایت آمده است - او را بدان خبر داد.

بنابراین، اینکه در روایات آمده است آن حضرت از شمر (لعنه الله) آب خواست، ممکن است از باب اتمام حجّت و آشکار سازی شقاوت و سنگدلی شمر باشد (و دانای واقعی خداست).

این سخن بر این اساس است که ظاهر روایت را برگزیریم، اما اگر طبق تأویل رفتار کنیم، می گوییم: ممکن است شرابی که آن حضرت و اصحابش از آن آشامید، از نوشیدنی هایی که عطش ظاهری را از بین می برد، نبود، بلکه شرابی بود که عطش باطن را - که همان شدّت اشتیاق آنها به لقای حبیب بود - فرو می نشاند.

و از خواص این شراب آن است که هرگاه اهلش از آن بیاشامند، تشنگی

جسمانی و دیگر مصیبات و مکاره (بلاها و رنج‌های) دنیوی در نظرشان ناچیز می‌شود و در عین درد و رنج - به نهایت - خوش و سرمست‌اند و لذتی می‌یابند که بالاتر از آن لذتی وجود ندارد.

مولایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث کامل به همین معنا اشاره دارد، آنجا که در اقسام قوای نفس کلی الهی می‌فرماید:

بَقَاءٌ فِي فَنَاءٍ، وَنَعِيمٌ فِي شِقَاءٍ، وَعِزٌّ فِي ذُلٍّ؛^(۱)

بقا در عین فنا، و نعمت در عین سختی و رنج، و عزت در عین ذلت.^(۲)

این سخن را نیک دریاب.

و همین، معنای روایتی است که راوندی در «الخرائج» می‌آورد.

از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن فضل، از سعد جلاب، از جابر، از

امام باقر (علیه السلام) روایت است که فرمود:

قَالَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّكَ سَتَسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ، وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عُمُورًا، وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَيُسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ.

۱. بحار الأنوار ۵۸: ۸۵؛ تفسیر الصافی ۳: ۱۱۱-۱۱۲.

۲. در این سخن، آمده است که نفس کلیه الهی دارای پنج قوه است: بقا در فنا، نعمت در رنج، عزت در ذلت، غنا در فقر، صبر در بلا؛ و دارای دو ویژگی است: رضا و تسلیم (الفوائد الرضویة: ۱۰۱؛ شرح گلشن راز: ۳۱۰).

وَتَلَا: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ ^(۱) يَكُونُ الْحَرْبُ
عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا.
فَأَبْشِرُوا، فَوَ اللَّهُ لئن قَتَلُونَا فإِنَّا نَرُدُّ عَلَىٰ نَبِينَا؛ ^(۲)

حسین علیه السلام - قبل از کشته شدن - به اصحابش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: فرزندم، تو را به عراق می‌رانند و آن سرزمینی است که در آن پیامبران و اوصیای آنها با هم دیدار کرده‌اند و [در] عراق زمینی است که «عمورا» نامیده می‌شود و تو در آن شهید می‌شوی و گروهی از اصحابت که همراه تو آند در حالی در آن به شهادت می‌رسند که درد [تیغ] آهن را [که بدنشان را می‌درد] احساس نمی‌کنند.

و این آیه را تلاوت فرمود: «ای آتش، بر ابراهیم سر و سلامت باش» جنگ و ستیز برای تو و آنها آرام بخش و سلامت خیز است.
[سپس امام حسین علیه السلام فرمود:] شما را بشارت باد! اگر ما را بکشند، بر پیامبران درمی‌آییم.

حدیث طولانی است، جای نیاز را از آن برگرفتیم.
مقصود از این حدیث این نیست که آنان آن دردها [و زخم‌های جانکاه] را حس نمی‌کردند، مراد این است که آنان هنگامی که نعمت‌های دایمی را (که روح آن نظر به وجه خداست) می‌نگریستند، آن دردها بر ایشان ناچیز می‌نمود.

۱. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۶۹.

۲. الخرائج والجرائح ۲: ۸۴۸، حدیث ۶۳؛ بحار الأنوار ۴۵: ۸۰ - ۸۱، حدیث ۶ (و جلد ۵۳: ۶۱ - ۶۲، حدیث ۵۲).

صدوق در «علل الشرایع» از محمد بن ابراهیم بن اسحاق (علیه السلام) از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَإِقْدَامِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ.

فَقَالَ: إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ.^(۱)
فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يُقَدِّمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى الْحَوْرَاءِ يُعَانِقُهَا، وَإِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ؛^(۲)

محمد بن عماره می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: از اصحاب حسین (علیه السلام) و اقدام آنها بر [گام نهادن در کام] مرگ، مرا آگاه سازید. امام (علیه السلام) فرمود: پرده از چشمشان برداشته شد تا آنجا که منزل‌هاشان را در بهشت دیدند.

هریک از آنها بی‌پروا می‌جنگید تا [به قتل رسد و] سوی حوریان پیش تازد و آنها را در آغوش گیرد و به جایگاه بهشتی‌اش برسد. برای اجتماع این دو امر (درد و لذت) مثال شخصی را زده‌اند که دردی در یکی از اعضایش پدید آید که از آن جز با بُریدن یا داغ نهادن رهایی نمی‌یابد. وی در عین درد کشیدن از آن قطع و داغ (از این نظر که آن کار به سلامتِ بدنش می‌انجامد) لذت می‌برد.

۱. در مأخذ «مِنَ الْجَنَّةِ» ضبط است.

۲. علل الشرایع ۱: ۲۲۹، باب ۱۶۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۴: ۲۹۷، حدیث ۱.

امکان دارد در امام علیه السلام و اصحابش این دو حالت وجود داشت. آنان در عین درد و رنج از عطش ظاهری، از این جهت که از شراب عنایت الهی (شرابی که هرکه از آن بیاشامد هرگز تشنه نمی شود) آشامیدند، سیراب بودند.

خلاصه، درد و رنج هرگاه در جنب محبوب حقیقی باشد، مُحب در عین احساس آن درد، از آن نمی رنجد.

این پدیده، یک امر چشیدنی و وجدانی است، بیان آن را بسنده نمی کند، بلکه به عیان نیاز دارد. کسی که آن را نچشیده است، در نمی یابد.

انکار قتل امام علیه السلام با لب تشنه، ممکن است اشاره به این باشد که آن حضرت از شدت غرق شدن در دریای محبت خدا و جرعه نوشیدن از جام های عنایت الهی و ملاطفت های ربّانی ای که خدا - به دست بزرگان ملائکه - سویس سرازیر ساخت، به عطش ظاهری توجه نداشت و بدان اعتنا نمی کرد.

حال اصحاب امام علیه السلام نیز به همین گونه بود. آنان - هر کدام به حسب مقامش - چون از جام اوفی (که همان جام محبت حسینی است که شربتی گواراتر از آن در عالم وجود ندارد) و از باده عنایت الهی (که خدای متعال به دست حبیب و فرزند حبیبش، به عنوان پاداش محبت حسینی ارزانی شان داشت) سر کشیدند [درد و رنج ها را هیچ انگاشتند].

تذیل

[انتخاب جاودانگی و سعادت در دو راهی دنیا و آخرت]

این مطلب که: «خدای متعال حسین علیه السلام را میان دنیا (و آنچه در آن هست) و چیرگی بر دشمن، و میان انتخاب لقای خدا مخیر ساخت» مدلول شماری از اخبار است.

از آنها روایتی است که کُئینی رضی الله عنه در «الکافی» می‌آورد [می‌گوید]:

از عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبدالملک بن أعین، از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:
 نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ،
 ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ؛ ^(۱)

نصرت بر حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا اینکه میان آسمان و زمین رسید، سپس آن حضرت، میان نصرت و لقای خدا مخیر شد و او لقای خدا را برگزید.

از این رو، اینکه یکی از اصحاب قدمای ما علیه السلام ^(۲) خود را به زحمت می‌اندازد و برای اقدام امام علیه السلام بر قتل و خود را در هلاکت افکندن عذر می‌آورد، جا ندارد. عذرتراشی وی چنین است:

در آغاز، گمان پیروزی بر امام علیه السلام غلبه یافت؛ زیرا نشانه‌های آن (مکاتبات اهل کوفه) آشکار شد. چون امر به عکس گردید و نشانه‌های پیمان شکنی و سوء اتفاق نمایان گشت، امام رجوع و دست کشیدن از جنگ و تسلیم را قصد کرد (همان کاری که برادرش انجام داد) از این کار بازش داشتند و نگذاشتند آنچه را در قصد داشت به اتمام رساند... ^(۳)

این‌گونه خود را به زحمت انداختن‌ها و عذرتراشی‌ها در حق امثال ما جاری

۱. الکافی ۱: ۲۶۰، حدیث ۸؛ مرآة العقول ۳: ۱۲۸، حدیث ۳.

۲. مقصود، سید مرتضی علیه السلام است.

۳. تنزیه الأنبياء: ۱۷۸؛ بحار الأنوار ۴۵: ۹۸.

است، اما کسی که ملکوت اشیا به دست اوست و کلیدهای غیب و علم گذشته و آینده را در اختیار دارد، به مانند این معانی برایش عذر آوردن، حرف پوچی است که نباید به آن اعتنا کرد.

باری، کاش می دانستم چه معنا دارد که قتل در راه خدا (که خدا - روزی که آسمان ها و زمین را آفرید - بر او پیمان گرفت) جزو افکندنِ نفس در هلاکت، به شمار آید تا نیازمند این چاره جویی ها باشد.

گویا این عذر آورنده در باغِ اخبار نچرید و لابلای این دیار را نگردید، یا مانند کسی که الفاظ و مبانی را می نگرد و در اسرار و معانی آنها نمی اندیشد، به آنها نگریست یا در آنها تدبّر کرد و اعتماد نورزید و اعتمادش را بر قواعدی معطوف داشت که اصول مجهول دارند و بر مبانی ترجّی^(۱) و آمانی بنا شده اند. و گرنه کسی که بر روایات محکمی که در این زمینه رسیده است و در آنها به اسرار دقیقی اشارت رفته است، آگاه باشد و در آنچه خدا و رسول و اوصیای آن حضرت در این باره خبر داده اند (از مبادی این واقعه بزرگ و غایات آن تا آنجا که پیش از وقوع، مُلک و ملکوت را پر ساخت و بر نصرت قیام کننده آن از ارواح ملکوتی - قبل از آنکه سوی اشباح ناسوتی فرود آیند - عهد ستاند، بعضی اجابت کردند و بعضی سرباز زدند) به دقّت بنگرد، این امر عظیم و حال صاحب آن را با دیگر اموری که در این عالم از این سواد اعظم (توده مردم) روی می دهد مقایسه نمی کند تا این حرف ها را بزند.

لیکن [چه می شود کرد] معصوم کسی است که خدا او را مصون دارد (والسلام).

۱. [این واژه اشاره به احتمالاتی است که بر «عَسَى و لَعَلَّ» (امید است و شاید) مبتنی اند. نیک دریاب (مؤلف، عفی الله عنه).

حدیث (۸۵)

[پرده برداشتن امام حسین علیه السلام از چشم اصحاب با وفایش

در شب عاشورا]

الخراج والجرائح، اثر راوندی رحمته الله.

از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از آهوازی، از نضر بن شعیب، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی روایت است که گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَنَّةً؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونََنِي وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ.

فَقَالُوا: وَاللَّهِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كُلُّكُمْ، وَلَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ.

قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ.

ثُمَّ دَعَا فَقَالَ لَهُمْ: ارْزُقُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا.

فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ: هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ.

فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَوَجْهِهِ، لِيَصِلَ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ: (۱)

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: در شبی که صبح [روز] آن پدرم به قتل رسید با آن حضرت بودم. به اصحابش فرمود: اکنون شب است آن را سپر سازید

۱. الخراج والجرائح ۲: ۸۴۷-۸۴۸، حدیث ۶۲؛ بحار الأنوار ۴۴: ۲۹۸، حدیث ۳.

[و بروید] این قوم مرا می خواهند، اگر مرا بکشند به شما روی نمی آورند [بیعتم را از شما برداشتم] شما آزاد و رهایید و تعهدی نسبت به من ندارید. آنان گفتند: والله، هرگز این کار صورت نگیرد [و تو را وانمی نهیم]. [پدرم] فرمود: شما - همگی - فردا به قتل می رسید، هیچ کس جان سالم به در نمی برد.

گفتند: سپاس خدای را که ما را به قتل در کنار تو شرافت داد. سپس آن حضرت دعا کرد و به آنها فرمود: سرهاتان را بالا بیاورید و بنگرید. آنان به جایگاه ها و منازلشان در بهشت نگاه می کردند و امام علیه السلام به آنها می فرمود: ای فلانی، این منزل توست. هر کدام از آنها از نيزه ها و شمشیرهایی که به سر و سینه اش می خورد استقبال می کرد تا به منزل بهشتی اش برسد.

حدیث (۸۶)

[داستان شیر درنده ای که فضّه روز عاشورا آورد و لشکر عُمر سعد را از تاخت اسبان بر بدن امام علیه السلام و یارانش هراساند] الکافی، اثر کلینی رحمته الله.

حسین بن احمد می گوید: برایم حدیث کرد ابو کَرِیب و ابو سعید اشَجّ، گفتند: ^(۱) برای ما حدیث کرد عبدالله بن ادريس، از پدرش ادريس بن عبدالله اودی، گفت:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام أَرَادَ الْقَوْمُ أَنْ يُوطِئُوهُ الْخَيْلَ، فَقَالَتْ فَضَّةٌ لِرَزِينَبَ: يَا

۱. در متن «قال» (گفت) ضبط است، مؤلف رحمته الله می گوید: به نظر می رسد «قالا» (گفتند) باشد.

سَيِّدَتِي، إِنَّ سَفِينَةَ كُسِرَ بِهِ فِي الْبَحْرِ فَخَرَجَ بِهِ إِلَى جَزِيرَةٍ فَإِذَا هُوَ بِأَسَدٍ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، أَنَا مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَمَّهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى أَوْقَفَهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَالْأَسَدُ رَابِضٌ فِي نَاحِيَةٍ، فَدَعَانِي أَمْضِي إِلَيْهِ فَأَعْلِمُهُ مَا هُمْ صَانِعُونَ غَدًا. قَالَ: فَمَضَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْحَارِثِ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ أَنْ يَعْمَلُوا غَدًا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ؟ يُرِيدُونَ أَنْ يُوطِئُوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ. قَالَ: فَمَشَى حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ قَالَ لَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: فِتْنَةٌ لَا تُثِيرُوهَا، أَنْصَرِفُوا، فَانْصَرَفُوا؛^(۱)

ادريس بن عبدالله می گوید: چون امام حسین ﷺ کشته شد، آن قوم خواستند با [سُم] اسبها او را لگدمال سازند. فضّه به زینب گفت: سرورم، قایق «سفینه» [غلام پیامبر] در دریا شکست، موج او را به جزیره ای بُرد، ناگهان به شیری برخورد، گفت: ای ابو حارث، من غلام رسول خدایم. شیر پیشاپیش او غرید تا او را بر راه رهنمون ساخت و آن شیر در ناحیه ای به سینه نشست. بگذار سوی او بروم و باخبرش سازم که اینان فردا چه خواهند کرد.

می گوید: فضّه سوی آن شیر رفت و گفت: ای ابو حارث (شیر سر برافراشت) سپس گفت: آیا می دانی اینان فردا با ابو عبدالله ﷺ چه می کنند؟ می خواهند با اسب پشت او را پایمال سازند.

می گوید: آن شیر به راه افتاد تا اینکه دستانش را بر جسد امام حسین ﷺ گذاشت. اسب سواران آمدند، چون به آن شیر نگریستند، عُمَر بن سعد به آنها گفت: [این حادثه] فتنه ای است آن را انتشار ندهید، بازگردید. آنان بازگشتند.

۱. الکافی ۱: ۴۶۶، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۶۹ - ۱۷۰، حدیث ۱۷.

[داستانِ سفینه (غلام پیامبر ﷺ) که از غرقِ نجات یافت

و به وسیله شیر درنده به مقصد رهنمون شد]

می‌گویم: سفینه از موالی رسول خدا ﷺ بود. قصه وی بر اساس آنچه راوندی در «الخرائج» و دیگران در دیگر کتاب‌ها نقل کرده‌اند، چنین است:

عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ عَنْ سَفِينَةَ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْتُ غَازِيًا فَكَسِرَ بِي الْمَرْكَبُ فَفَرَّقَ بِي الْمَرْكَبُ وَمَا فِيهِ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا خِرْقَةٌ قَدْ أَتَرَرْتُ بِهَا. وَكُنْتُ عَلَى لَوْحٍ وَأَقْبَلَ اللُّوحُ فَرَمَى بِي عَلَى جَبَلٍ فِي الْبَحْرِ، فَإِذَا صَعِدْتُ ظَنَنْتُ^(۱) أَنِّي نَجَوْتُ جَاءَتْنِي مَوْجَةٌ فَانْتَسَفَتْنِي، فَفَعَلْتُ بِي مِرَارًا.

ثُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ أَسْتَنْدُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ فَلَمْ تَلْحَقْنِي، فَحَمِدْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى سَلَامَتِي.

فَبَيْنَمَا أَنَا أَمْشِي إِذْ بَصُرَ بِي أَسَدٌ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ يُرِيدُ أَنْ يَفْتَرِسَنِي، فَرَفَعْتُ يَدِي إِلَى السَّمَاءِ فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَمَوْلَى نَبِيِّكَ، نَجِّتْنِي مِنَ الْغَرَقِ، أَفْتَسَلْطُ عَلَيَّ سَبْعَكَ؟

فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: أَيُّهَا السَّبْعُ، أَنَا سَفِينَةُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ، احْفَظْ رَسُولَ اللَّهِ فِي مَوْلَاهُ.

فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَتَرَكَ الزَّئِيرَ وَأَقْبَلَ كَالسَّنَّوْرِ، يَمْسَحُ خَدَّهُ بِهَذِهِ السَّاقِ مَرَّةً وَبِهَذِهِ أُخْرَى، وَهُوَ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ مَلِيًّا.

۱. در مآخذ آمده است: صَعِدْتُ وَظَنَنْتُ.

ثُمَّ طَاطَأَ ظَهْرَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيَّ أَنْ ازْكَبْ، فَرَكِبْتُ ظَهْرَهُ فَخَرَجَ يَحْتُبُّ بِي،
فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ هَبَطَ جَزِيرَةً وَإِذَا فِيهَا مِنَ الشَّجَرِ وَالثَّمَارِ وَعَيْنِ
عَذْبَةٍ مِنْ مَاءٍ.

فَدِهَشْتُ فَوْقَ وَأَوْمَأُ إِلَيَّ أَنْ أَنْزِلْ، فَتَزَلْتُ فَبَقِيَ وَاقِفًا حِذَائِي يَنْظُرُ
فَأَخَذْتُ مِنْ تِلْكَ الثَّمَارِ فَأَكَلْتُ وَشَرِبْتُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ فَرَوَيْتُ
فَعَمَدْتُ إِلَى وَرَقَةٍ فَاتَزَرْتُ بِهَا وَتَلَحَّفْتُ بِأُخْرَى وَجَعَلْتُ وَرَقَةً شَبِيهَا
بِالْمَزَادَةِ [المزوة] ^(١) فَمَلَأْتُهَا مِنْ تِلْكَ الثَّمَارِ وَبَسَدْتُ ^(٢) فَتَزَلْتُ نَزْلًا
كَانَتْ مَعِيَ لِأَعْصِرَهَا إِذَا احْتَجَجْتُ إِلَى الْمَاءِ فَأَشْرَبُهُ.

فَلَمَّا فَرَغْتَ مِمَّا أَرَدْتَ أَقْبَلَ إِلَيَّ وَطَاطَأَ ظَهْرَهُ ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَيَّ أَنْ أَرْكَبَ،
فَلَمَّا رَكِبْتُ أَقْبَلَ بِي نَحْوَ الْبَحْرِ فِي غَيْرِ الطَّرِيقِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ، فَلَمَّا
صِرْتُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ إِذَا مَرْكَبٌ سَائِرٌ فِي الْبَحْرِ، فَلَوْحْتُ لَهُمْ،
فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْمَرْكَبِ يَهْلَلُونَ وَيُسَبِّحُونَ فَيَرُونَ رَجُلًا رَاكِبًا أَسَدًا،
فَصَاحُوا: يَا فَتَى مَنْ أَنْتَ؟ أَجَنِّي أَمْ إِنْسِي؟

فَقُلْتُ: أَنَا سَفِينَةُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، رَعَى الْأَسَدُ فِي حَقِّ رَسُولِ اللَّهِ
فَفَعَلَ مَا تَرَوْنَ.

فَلَمَّا سَمِعُوا ذِكْرَ رَسُولِ اللَّهِ حَطُّوا الشَّرَاعَ وَحَمَلُوا رَجُلَيْنِ فِي قَارِبٍ صَغِيرٍ وَدَفَعُوا إِلَيْهِمَا ثِيَابًا فَجَاءَانِي بِهَا. (٢)

۱. در مآخذ «بالمزود» ضبط است که در فارسی به معنای «توبره» می باشد.

۲. در «الخرائج» و «بحار»، «فَجَاءَ إِلَى» ضبط است، در مرآة العقول ۵: ۳۷۰، «فَجَاءَ إِلَى» آمده است.

فَنَزَلْتُ مِنَ الْأَسَدِ وَوَقَفَ نَاحِيَةً، فَرَمَيْتُ إِلَى الثِّيَابِ وَقَالَ: الْبَسْهَا
فَلَبِسْتُهَا، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: ازْكَبْ ظَهْرِي حَتَّى أَحْمِلَكَ إِلَى الْقَارِبِ، فَمَا
يَكُونُ السَّبْعُ أَرْعَى لِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ أُمَّتِهِ.

فَأَقْبَلْتُ عَلَى الْأَسَدِ فَقُلْتُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَوَاللَّهِ لَقَدْ
نَظَرْتُ إِلَى دُمُوعِهِ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَمَا تَحَرَّكَ حَتَّى دَخَلْتُ الْقَارِبَ
وَهُوَ يَلْتَفِتُ إِلَيَّ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ حَتَّى غَبْنَا عَنْهُ؛^(۱)

از ابن اعرابی، از سفینه روایت است که گفت: به عنوان رزمنده
بیرون آمدم، مرکب شکست و مرا با آنچه در آن بود غرق ساخت و
جز پارچه‌ای که بر پای داشتم برایم نماند.

بر تخته‌ای [شناور] بودم، آن تخته بالا و پایین می‌رفت و مرا بر
صخره‌ای در دریا انداخت. هنگامی که بر آن صخره بالا رفتم و
گمان بردم که نجات یافتم، موجی آمد و مرا از جای کند و به دریا
بازگرداند و این کار بارها صورت گرفت.

سپس از آب بیرون زدم و به طرف ساحل دریا گریختم، موج به من
نرسید، خدای متعال را سپاس گفتم که به سلامت رستم [و به راه
افتادم].

هنگامی که راه می‌پیمودم، ناگهان شیری مرا دید و سویم آمد تا مرا
بدرد، دستانم را سوی آسمان برافراشتم و گفتم: خدایا، من بنده تو

۱. الخرائج والجرائح ۱: ۱۳۶-۱۳۸، حدیث ۲۲۳؛ بحار الأنوار ۱۷: ۴۰۹-۴۱۰، حدیث ۳۹.

و غلام پیامبرم، از غرق نجاتم دادی، درنده‌ات را بر من مسلط می‌سازی؟

به قلبم الهام شد که بگویم ای درنده، منم سفینه، غلام رسول خدا! حرمت پیامبر را با احترام به غلامش پاس دار.

سوگند به خدا [با این سخن] آن شیر از حالت حمله دست کشید و همچون گربه پیش آمد، گونه‌اش را گاه به این ساق و گاه به آن ساق می‌مالید و پُر [و معنا دار] بر چهره‌ام می‌نگریست.

سپس پشتش را خماند و اشاره کرد سوار شوم. بر پشت آن شیر سوار شدم، به سرعت مرا برد، اندکی نگذشت که به جزیره‌ای رسید که در آن درختان و میوه‌ها و چشمه آب گوارا وجود داشت. وحشت مرا گرفت، شیر ایستاد و اشاره کرد که فرود آییم.

از پشت شیر پایین آمدم و آن شیر در مقابلم نظاره‌کنان ایستاد. از آن میوه‌ها گرفتم و خوردم و از آب سیر آشامیدم. برگ‌های را به کمر بستم و با برگ دیگر خود را پوشاندم و برگ‌های را شبیه آنبان ساختم و آن را از آن میوه‌ها پر کردم. پارچه‌ای را که با خود داشتم خیساندم تا هرگاه به آب نیاز یافتم آن را بفشارم [تا آب بیرون آید و بنوشم]. چون از کارهایی که قصد داشتم فارغ شدم، آن شیر پیش آمد و پشتش را خماند، سپس اشاره کرد سوارش شوم. هنگامی که سوارش شدم مرا از غیر راهی که آمدم سوی دریا بُرد. به ساحل دریا که رسیدم، کشتی‌ای را در حال حرکت دیدم، به آنها علامت

دادم، اهل آن کشتی جمع شدند و تهلیل و تسبیح می گفتند (چرا که مردی را سوار بر شیر می دیدند) بانگ زدند: ای جوان، تو که ای؟ آدمیزادی یا جنّ؟

گفتم: من سفینه غلام رسول خدایم، این شیر، حقّ رسول خدا را پاس داشت و کاری را که می بینید انجام داد.

چون نام رسول خدا را شنیدند، بادبان ها را پایین کشیدند و دو نفر را سوار بر قایق کوچکی به همراه لباس هایی سویم فرستادند. آن دو، لباس ها را آوردند.

از شیر پیاده شدم، آن حیوان در ناحیه ای خیره ایستاد. آن دو نفر لباس ها را سویم انداختند و گفتند: آن را بپوش، چون پوشیدم، یکی از آن دو گفت: به پشتم سوار شو تا تو را به قایق ببرم، در رعایت حقّ رسول خدا کمتر از یک درنده نیم.

پیش آن شیر آمدم و گفتم: خدا از جانب پیامبر تو را پاداش نیک دهد. به خدا سوگند، دیدم اشک هایش بر گونه هایش می غلطد و از جای تکان نخورد تا اینکه به قایق درآمدم. آن شیر لحظه به لحظه مرا می نگرست تا اینکه از چشمش پنهان شدیم.

باری، این حدیث [حدیث ۸۶] بر خلاف روایاتی است که دلالت دارند آنها (لشکر عمر بن سعد) با اسب بر پیکر حسین علیه السلام تاختند و جسد آن حضرت را پایمال سم اسبان کردند.

مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الأنوار» پس از نقل این روایت می‌نگارد:

المُعْتَمَدُ عِنْدِي، مَا سَأَتِي فِي رَوَايَةِ الْكَافِي أَنَّهُ لَمْ يَتَسَرَّ لَهُمْ ذَلِكَ؛ ^(۱)
آنچه نزد من مورد اعتماد است، سخنی است که در روایت کافی
می‌آید؛ اینکه برای آنان، این کار [لگدکوب‌سازی پیکر امام
حسین عليه السلام] ميسر نشد.

مقصود مجلسی رحمته الله علیه همین روایتی است که آوردیم.

و می‌توان میان این دو دسته روایت بدین گونه جمع کرد که آنان [لعنت خدا بر
ایشان باد] بار دیگر آنچه را در سر داشتند (پس از ارتحال اهل بیت عليهم السلام از کربلا)
واقع ساختند (و دانای واقعی خداست).

از زیارت سوزناکی که از ناحیه مقدسه وارد شده است به دست می‌آید که آنان
(لعنت خدا بر ایشان باد) در حالی که امام عليه السلام زنده بود، با اسب آن حضرت را پایمال
کردند ^(۲) و این سخن بر خلاف مطلبی است که در دیگر روایات هست؛ چراکه
مضمون آنها این است که این کار پس از قتل امام عليه السلام روی داد.

اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ
وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً؛ ^(۳)

پروردگارا گروهی را که با حسین عليه السلام جنگیدند و آنها که بر قتل آن
حضرت ایشان را همراهی کردند و آنان که برای این کار بیعت
بستند و آنها که پیروشان شدند، خدایا، همه‌شان را لعنت کن.

۱. بحار الأنوار ۴۵: ۱۷۰.

۲. المزار الكبير: ۵۰۴؛ بحار الأنوار ۹۸: ۲۴۰ و ۳۲۲.

۳. مصباح المتهجد ۲: ۷۷۶؛ بحار الأنوار ۹۸: ۲۹۵.

حدیث (۸۷)

[حکایت هلاکت و آسیب بدنی قاتلان امام حسین علیه السلام]

پس از واقعه کربلا]

از الامالی، اثر شیخ طوسی علیه السلام.

از مفید، از مراغی، از علی بن حسین بن سفیان، از محمد بن عبدالله بن سلیمان، عن عبّاد بن یعقوب، از ولید بن ابی ثور، از محمد بن سلیمان، از عمویش روایت است که گفت: ^(۱)

لَمَّا رَجَعْنَا ^(۲) أَيَّامَ الْحَجَّاجِ، خَرَجَ نَفَرٌ مِنَّا مِنَ الْكُوفَةِ مُسْتَتِرِينَ وَخَرَجْتُ مَعَهُمْ فَصَرْنَا إِلَى كَرْبَلَاءَ وَلَيْسَ بِهَا مَوْضِعٌ نَسْكُنُهُ، فَبَنَيْنَا كُوخًا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ وَقُلْنَا: نَأْوِي إِلَيْهِ.

فَبَيْنَا نَحْنُ فِيهِ إِذْ جَاءَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ فَقَالَ: أَصِيرُ مَعَكُمْ فِي هَذَا الْكُوخِ اللَّيْلَةَ فَإِنِّي عَابِرُ سَبِيلٍ.

فَأَجَبْنَاهُ وَقُلْنَا: غَرِيبٌ مُنْقَطِعٌ بِهِ.

فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَأَظْلَمَ اللَّيْلُ أَشْعَلْنَا وَكُنَّا نُشْعِلُ بِالنَّفْطِ، ثُمَّ جَلَسْنَا نَتَذَكَّرُ أَمْرَ الْحُسَيْنِ وَمُصِيبَتِهِ وَقَتْلَهُ وَمَنْ تَوَلَّاهُ، فَقُلْنَا: مَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ بِبَلِيلَةٍ فِي بَدَنِهِ.

فَقَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ: فَأَنَا كُنْتُ فِيمَنْ قَتَلَهُ، وَاللَّهِ مَا أَصَابَنِي سُوءٌ، وَإِنَّكُمْ يَا قَوْمِ تَكْذِبُونَ.

۱. ضبط سند در «امالی طوسی» به صورت «حَدَّثَنَا» و «حَدَّثَنِي» است.

۲. در بیشتر مآخذ چاپی «خَفْنَا» ضبط است. محقق «عوالم العلوم» خاطرنشان می سازد که در نسخه اصل، «رَجَعْنَا» ضبط است.

فَأَمْسَكْنَا عَنْهُ، وَقَلَّ ضَوْءُ النَّفْطِ، فَقَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ لِيُصْلِحَ الْفَتِيلَةَ بِإِصْبَعِهِ،
فَأَخَذَتِ النَّارُ كَفَّهُ فَخَرَجَ مُبَادِرًا حَتَّى أَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْفَرَاتِ يَتَغَوَّثُ^(۱) بِهِ.
فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَاهُ يُدْخِلُ رَأْسَهُ فِي الْمَاءِ وَالنَّارِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ، فَإِذَا أَخْرَجَ رَأْسَهُ
سَرَّتِ النَّارُ إِلَيْهِ فَيَغْوُضُهُ^(۲) إِلَى الْمَاءِ ثُمَّ يُخْرِجُهُ فَتَعُودُ إِلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبَهُ حَتَّى
هَلَكَ؛^(۳)

از عموی محمد بن سلیمان روایت است که گفت: چون زمان حجاج
بازگشتیم،^(۴) گروهی از ما پنهانی از کوفه خارج شدند و من همراه آنها بودم. به
کربلا رسیدیم، جایی که در آن سکنا گزینیم نبود، کلبه‌ای کنار فرات ساختیم و با
خود گفتیم در آن پناه می‌جوییم.

در همین حال بودیم که مرد غریبی آمد و گفت: اجازه می‌دهید شب را در این
کلبه با شما سپری سازم، من یک رهگذرم.

گفتیم: مانعی ندارد وی غریب است و کس و کاری اینجا ندارد.
چون خورشید غروب کرد و تاریکی شب فرا رسید، آتش افروختیم (با نفت
چراغ روشن کردیم) سپس درباره حسین و مصیبت آن حضرت و قتل او و
دوستدارانش به گفت و گو پرداختیم و بیان داشتیم که از قاتلان حسین علیه السلام کسی
باقی نماند مگر اینکه خدا بلایی در بدنش انداخت.

۱. در «امالی طوسی» و در «عوامل العلوم ۱۷: ۶۲۶»، «يَتَغَوَّضُ» ضبط است.

۲. در «امالی طوسی»، «فَتَغْوُضُهُ» ضبط است.

۳. امالی طوسی: ۱۶۲ - ۱۶۳، حدیث ۲۶۹؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۰۷، حدیث ۶؛ مدینه المعاجز ۴:
۸۹ - ۹۰، حدیث ۱۱۰۸.

۴. براساس ضبط مأخذ، ترجمه چنین است: چون در زمان حجاج ترسیدیم.

آن مرد گفت: من در میان قاتلان بودم، والله، هیچ بلایی به من نرسید، شما مردم، دروغ می‌بافید.

دم فرو بستیم، نور چراغ ته کشید، آن مرد برخاست تا با انگشت فتیله را درست کند، آتش دستش را گرفت، فوراً بیرون آمد و خود را در فرات انداخت و کمک می‌خواست.^(۱)

به خدا سوگند، دیدیم سرش را در آب فرو می‌برد و آتش روی آب بود، چون سرش را بیرون می‌آورد، آتش به وی سرایت می‌کرد. و همچنان در آب فرو می‌رفت و بالا می‌آمد و آتش او را در بر می‌گرفت تا اینکه هلاک شد.

حدیث (۸۸)

حدیث موسی بن عیسی (لعنه الله) و ماجرای که به خاطر

بی احترامی به تربت امام حسین علیه السلام برای او رخ داد

از الامالی، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

از ابن حشیش،^(۲) از ابو المفضل، از فضل بن محمد بن ابی طاهر، از محمد بن موسی سَریعی،^(۳) از پدرش موسی بن عبدالعزیز روایت است که گفت:

لَقِيتُ يَوْحَنَّا بْنَ سَرَاقِيُونٍ ^(۴) النَّصْرَانِيَّ الْمُتَطَبِّبُ - فِي شَارِعِ أَبِي أَحْمَدَ - فَاسْتَوْقَفَنِي وَقَالَ لِي: بِحَقِّ نَبِيِّكَ وَدِينِكَ مَنْ هَذَا الَّذِي يَزُورُ قَبْرَهُ قَوْمٌ مِنْكُمْ بِتَاجِيَةٍ

۱. براساس متن مأخذ، ترجمه چنین است: و در آب فرو شد.

۲. در «امالی طوسی»، «ابن حشیش» ضبط است.

۳. محقق «مستدرک الوسائل» خاطرنشان می‌سازد که در نسخه خطی «شریعی» ضبط است.

۴. در متن مؤلف رحمه الله (و نیز نسخه شاگرد) این واژه «سراقیون» به نظر می‌آید، لیکن در مأخذ «سراقیون» ضبط است.

قَصْرَ ابْنِ هُبَيْرَةَ؟ هَلْ هُوَ مِنْ أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ؟

قُلْتُ: لَيْسَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ، هُوَ ابْنُ بَنْتِهِ، فَمَا دَعَاكَ إِلَى الْمَسْأَلَةِ لِي عَنْهُ؟
فَقَالَ: لَهُ عِنْدِي حَدِيثٌ طَرِيفٌ.

فَقُلْتُ: حَدِّثْنِي بِهِ.

فَقَالَ: وَجَّهَ إِلَيَّ سَابُورُ الْكَبِيرِ الْخَادِمُ الرَّشِيدِيُّ فِي اللَّيْلِ، فَصِرْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ:
تَعَالَ مَعِيَ، فَمَضَى وَأَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ عِيسَى الْهَاشِمِيِّ، فَوَجَدْنَاهُ
زَائِلَ الْعَقْلِ مُتَكِنًا عَلَى وَسَادَةٍ، وَإِذَا بَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا حَشْوُ جَوْفِهِ.

وَكَانَ الرَّشِيدُ اسْتَحْضَرَهُ مِنَ الْكُوفَةِ، فَأَقْبَلَ سَابُورٌ عَلَى خَادِمٍ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ
مُوسَى فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ! مَا خَبْرُهُ؟ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرُكَ أَنَّهُ كَانَ مِنْ سَاعَةٍ جَالِسًا وَحَوْلَهُ
نُدَمَاؤُهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ جِسْمًا وَأَطْيَبِهِمْ نَفْسًا إِذْ جَرَى ذِكْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
قَالَ يُوْحَنَّا: هَذَا الَّذِي سَأَلْتُكَ عَنْهُ.

فَقَالَ مُوسَى: إِنَّ الرَّافِضَةَ لَيَغْلُونَ^(۱) فِيهِ حَتَّى أَنَّهُمْ - فِيمَا عَرَفْتُ - يَجْعَلُونَ تَرْبَتَهُ
دَوَاءً يَنْدَاوُونَ بِهِ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَ حَاضِرًا: قَدْ كَانَتْ بِي عِلَّةٌ عَلِيلَةٌ فَتَعَالَجْتُ لَهَا
بِكُلِّ عِلَاجٍ فَمَا نَفَعَنِي حَتَّى وَصَفَ لِي كَاتِبِي أَنْ أَخَذَ مِنْ هَذِهِ التُّرْبَةِ، فَأَخَذْتُهَا
فَنَفَعَنِي اللَّهُ بِهَا وَزَالَ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُهُ.

قَالَ: فَبَقِيَ عِنْدَكَ مِنْهَا شَيْءٌ؟

قَالَ: نَعَمْ، فَوَجَّهَ فَجَاءَ مِنْهَا بِقِطْعَةٍ فَنَاولَهَا مُوسَى بْنُ عِيسَى.

۱. در شماری از مآخذ، همین گونه ضبط است، لیکن در «امالی طوسی» و «بشارة المصطفى: ۲۲۳» آمده است: لَتَغْلُوا فِيهِ.

فَأَخَذَهَا مُوسَى فَاسْتَدَخَلَهَا دُبْرَهُ اسْتِهْزَاءً بِمَنْ تَدَاوَى بِهَا وَاحْتِقَاراً وَتَضْغِيراً لِهَذَا
الرَّجُلِ الَّذِي هِيَ تُرْبَتُهُ - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ اسْتَدَخَلَهَا دُبْرَهُ حَتَّى
صَاحَ: النَّارُ النَّارُ الطُّسْتُ الطُّسْتُ، فَجِئْنَا بِالطُّسْتِ، فَأَخْرَجَ فِيهَا مَا تَرَى، فَانْصَرَفَ
النَّدَمَاءُ وَصَارَ الْمَجْلِسُ مَاتَمًا.

فَأَقْبَلَ عَلَيَّ سَابُورٌ فَقَالَ: انْظُرْ هَلْ لَكَ فِيهِ حِيلَةٌ.
فَدَعَوْتُ بِشَمْعَةٍ فَنَظَرْتُ فَإِذَا كِبْدُهُ وَطِحَالُهُ وَرِثَتُهُ وَفُؤَادُهُ خَرَجَ مِنْهُ فِي الطُّسْتِ
فَنَظَرْتُ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ.
فَقُلْتُ: مَا لِأَحَدٍ فِي هَذَا صُنْعٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لِعِيسَى الَّذِي كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى.
فَقَالَ لِي سَابُورٌ: صَدَقْتَ وَلَكِنْ كُنْ هَاهُنَا فِي الدَّارِ إِلَى أَنْ يَتَبَيَّنَ مَا يَكُونُ مِنْ
أَمْرِهِ.

فَبِتُّ عِنْدَهُمْ وَهُوَ يَتَلَكَّ الْحَالَ مَا رَفَعَ رَأْسَهُ، فَمَاتَ وَقَتَ السَّحَرِ.
قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى: قَالَ لِي مُوسَى بْنُ سَرِيعٍ: كَانَ يُوحَنَّا يَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَهُوَ عَلَى دِينِهِ، ثُمَّ أَسْلَمَ بَعْدَ هَذَا وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ؛^(۱)

موسی بن عبدالعزیز می گوید: یوحنا بن سراقیون نصرانی طبیب، در خیابان
«ابو احمد» مرا دید، جلوم را گرفت و گفت: به حق پیامبرت و دینت [برایم بگو]
این شخص که در ناحیه قصر ابن هُبیره قرار دارد کیست که گروهی از شما قبرش
را زیارت می کنند؟ آیا وی از اصحاب پیامبرتان است؟

۱. امالی طوسی: ۳۲۰ - ۳۲۱، حدیث ۶۴۹؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۹۹ - ۴۰۱، حدیث ۱۰؛ مستدرک
الوسائل ۱۰: ۴۰۷ - ۴۰۸، حدیث ۱۲۲۶۵.

گفتم: وی از اصحاب پیامبر نیست، فرزند دختر اوست. چه چیز تو را به این پرس و جو واداشت؟

گفت: ماجرای شگفتی دارم.

گفتم: آن را برایم بیان کن.

گفت: شاپور کبیر، خادم رشید را شبانه پیشم فرستاد [و احضارم کرد] نزدش رفتم. گفت: همراهم بیا. وی رهسپار شد، من هم با او به راه افتادم تا اینکه بر موسی بن عیسی هاشمی، درآمدم. دیدیم بیهوش بر بالشی افتاده است و پیش رویش طشتی نهاده‌اند که محتویات شکمش در آن دیده می‌شود.

رشید او را از کوفه به حضور طلبیده بود. شاپور، به یکی از خادمان (که از خواص موسی بن عیسی بود) رو کرد و پرسید: وای بر تو! ماجرا چیست؟ خادم، گفت: به عرض می‌رسانم. وی ساعتی پیش نشسته بود و ندیماناش پیرامونش بودند و تندرست‌ترین مردمان به نظر می‌آمد و حال خوشی داشت. ذکر حسین بن علی علیه السلام به میان آمد.

یوحنا گفت: همین شخص که از تو در مورد او پرس و جو کردم.

موسی گفت: تا آنجا که من سراغ دارم رافضی‌ها درباره‌اش غلو می‌کنند، حتی تربتش را برای مداوا به کار می‌برند!

مردی از بنی هاشم که در آنجا حاضر بود، گفت: من درد سختی داشتم، هر درمانی کردم، سودم نبخشید تا اینکه کاتبم^(۱) توصیه کرد از تربت حسین علیه السلام

۱. به نظر می‌رسد مقصود «عبد مکاتب» باشد.

برگیرم [و به آن شفا جویم] از آن تربت خوردم، سودمندم افتاد و دردی که داشتم از بین رفت.

موسی، پرسید: چیزی از آن تربت نزدت باقی مانده است؟
آن هاشمی پاسخ داد: آری. کسی را فرستاد، قطعه‌ای از آن را آوردند. وی آن را به دست موسی بن عیسی داد.

موسی آن را گرفت و برای ریشخند کسانی که به آن [از خدا] شفا می‌خواهند و تحقیر و ناچیز انگاری حسین - که این تربت از قبر او بود - آن تربت را در مقعد خویش نهاد. به محض اینکه این کار را کرد، فریاد زد: «سوختم، سوختم، طشت بیاورید، طشت بیاورید»، برایش طشت آوردیم و آنچه را که می‌بینی در آن پس آورد. ندیمان رفتند و مجلس [شادی] به ماتم تبدیل شد.

شاپور، رو به من کرد و گفت: نگاه کن، ببین کاری از دستت برمی‌آید؟
شمعی خواستم، سپس در [پرتو نور شمع] در طشت نگریستم. دیدم که جگر و سپرز و ریه و قلبش بیرون ریخته است. امر بس بزرگی به نظرم آمد.
گفتم: از دست هیچ کس کاری بر نمی‌آید مگر اینکه عیسی باشد که مردگان را زنده می‌ساخت.

شاپور به من گفت: راست گفתי، لیکن همین جا باش تا روشن شود سرنوشت وی به کجا می‌انجامد.

من آن شب را نزد آنها بیدار ماندم. موسی به همان حال بود و سر بالا نیاورد تا اینکه هنگام سحر مُرد.

محمد بن موسی، بیان می‌دارد که موسی بن سریع برایم گفت: یوحنا با اینکه بر دین خودش بود، قبر حسین را زیارت می‌کرد. سپس - بعد از این ماجرا - اسلام آورد و اسلام آراسته و نیکی یافت.

حدیث (۸۹)

[حکایت ابراهیم دیزج که به امر متوکل قبر امام حسین علیه السلام را شکافت

و بدن آن حضرت را در بوريا تازه یافت]

از الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

از ابن حشیش، از ابوالفضل شیبانی، از احمد بن عبدالله ثقفی، از علی بن محمد بن سلیمان، از حسین بن محمد بن سلمه، از ابراهیم دیزج روایت است که گفت:

بَعَثَنِي الْمُتَوَكِّلُ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِتَغْيِيرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَكَتَبَ مَعِيَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ الْقَاضِي: أَعْلِمُكَ أَنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيزَجَ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِيَنْبُشَ قَبْرُ الْحُسَيْنِ، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا^(۱) فَقِفْ عَلَى الْأَمْرِ حَتَّى تَعْرِفَ فَعَلَ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ.

قَالَ الدِّيزَجُ: فَعَرَفَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيْهِ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: مَا صَنَعْتَ؟ فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَ بِهِ فَلَمْ أَرِ شَيْئًا وَلَمْ أَجِدْ شَيْئًا.

فَقَالَ لِي: أَفَلَا عَمَّقْتُهُ؟

قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ، فَمَا رَأَيْتُ.

۱. در اغلب مآخذ «کتابی» ضبط است.

فَكَتَبَ إِلَى السُّلْطَانِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ الدِّيزَجَ قَدْ نَبَشَ فَلَمْ يَجِدْ شَيْئًا وَأَمَرْتُهُ فَمَحَرَهُ
بِالْمَاءِ وَكَرَبَهُ بِالْبَقَرِ.

قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْعَمَّارِيُّ: فَحَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ الدِّيزَجُ وَسَأَلْتُهُ عَنْ صُورَةِ الْأَمْرِ، فَقَالَ
لِي: أَتَيْتُ فِي خَاصَّةٍ غِلْمَانِي فَقَطَّ وَإِنِّي نَبَشْتُ فَوَجَدْتُ بَارِيَّةً جَدِيدَةً وَعَلَيْهَا بَدَنُ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَوَجَدْتُ مِنْهُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ، فَتَرَكْتُ الْبَارِيَّةَ عَلَى حَالِهَا وَبَدَنُ
الْحُسَيْنِ عَلَى الْبَارِيَّةِ، وَأَمَرْتُ بِطَرْحِ التُّرَابِ عَلَيْهِ وَأَطْلَقْتُ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَأَمَرْتُ بِالْبَقَرِ
لِتَمْخَرَهُ وَتَحْرَهُ، فَلَمْ تَطْأَهُ الْبَقَرُ وَكَانَتْ إِذَا جَاءَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ رَجَعَتْ عَنْهُ.

فَحَلَفْتُ لِغِلْمَانِي بِاللَّهِ وَبِالْإِيمَانِ الْمَغْلَظَةِ، لَنِّنْ ذَكَرَ أَحَدٌ هَذَا لَأَقْتُلَنَّهُ؛^(۱)

ابراهیم دیزج می گوید: متوکل مرا به کربلا فرستاد تا قبر حسین را تغییر دهم و
همراهم نامه ای به جعفر بن محمد بن عمار قاضی نوشت که: ابراهیم دیزج را به
کربلا فرستادم تا قبر حسین را بشکافد، هرگاه این نامه را خواندی او را به
ماجرا آگاه ساز تا بدانی این کار را می کند یا نه.

دیزج می گوید: جعفر بن محمد بن عمار مرا بدانچه متوکل برایش نوشت،
آگاهاند، آنچه را جعفر بن محمد بن عمار خواست انجام دادم، سپس نزدش
رفتم، پرسید: چه کردی؟ گفتم: امرت را انجام دادم، ولی چیزی ندیدم و نیافتم.
وی گفت: چرا عمیق حفر نکردی؟

گفتم: این کار را کردم، اما چیزی ندیدم.

جعفر به سلطان نوشت که ابراهیم دیزج، قبر را نبش کرد، چیزی نیافت،

۱. امالی طوسی: ۳۲۶، حدیث ۶۵۳؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۹۴-۳۹۵، حدیث ۲.

دستور دادم بر قبر آب ببندد و آن را با گاو شخم زند، و این کار انجام شد. ابو علی عَمَّاری می‌گوید: صورت ماجرا را از ابراهیم دِیْزَج پرسیدم، برایم حدیث کرد، گفت: فقط با غلامان خاص خود آنجا رفتم، قبر را شکافتم، بوریای تازه‌ای یافتم که بدن حسین در آن بود و از آن بوی مشک به مشام رسید، بوریا و بدن حسین را وانهادم و دستور دادم بر آن خاک افکنند و آب بر قبر جاری ساختم و امر کردم آن را شخم زنند. گاوها به آن مکان پا نمی‌نهادند، چون به جای قبر می‌رسیدند، برمی‌گشتند.

برای غلامان به خدا - و به قسم‌های غلیظ - سوگند خوردم که اگر اَحَدی آن ماجرا را بیان دارد، او را خواهم کشت.

[ماجرای جسد معصوم علیه السلام در قبر]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: اخبار فراوان معتبری هست که جسد معصوم علیه السلام در قبر بیش از سه روز نمی‌ماند. میان این اخبار و این روایت تنافی وجود ندارد؛ زیرا در جزء اوّل (از قسم اوّل این کتاب) آوردیم که: گاه مصلحت خاصی، ظهور جسد امام علیه السلام را در قبر - هنگام نبش - اقتضا می‌کند و این واقعه، از آن موارد است.

درباره حال اجساد آنان علیهم السلام در آنجا به تفصیل سخن گفتیم. هرکه خواهان آگاهی بیشتر است، بدانجا رجوع کند.^(۱)

۱. بنگرید به، جلد دوم، ذیل حدیث (۱۰۰).

حدیث (۹۰)

[داستان نگهبانان و تیرهای غیبی که مانع شخم

قبر امام حسین علیه السلام شدند]از الامالی، اثر شیخ طوسی رحمته الله.

از ابن حشیش، ^(۱) از ابو مفضل، از سعید بن احمد (ابوالقاسم فقیه) از فضل بن محمد بن عبد الحمید روایت است که گفت:

دَخَلْتُ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ الدِّيزَجِ وَكُنْتُ جَارَهُ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ
فَوَجَدْتُهُ بِحَالٍ سُوءٍ وَإِذَا هُوَ كَالْمَدْهُوشِ وَعِنْدَهُ الطَّبِيبُ.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ وَكَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ خَلْطَةٌ وَأُنْسٌ تَوْجِبُ الثِّقَةَ بِي وَالْإِنْسِاطَ إِلَيَّ
فَكَاتَمَنِي حَالَهُ وَأَشَارَ إِلَى الطَّبِيبِ، فَشَعَرَ الطَّبِيبُ بِإِشَارَتِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ مِنْ حَالِهِ مَا
يَصِفُ لَهُ مِنَ الدَّوَاءِ مَا يَسْتَعْمِلُهُ، فَقَامَ فَخَرَجَ وَخَلَا الْمَوْضِعُ.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، فَقَالَ: أَخْبِرْكَ - وَاللَّهِ - وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، إِنَّ الْمُتَوَكِّلَ أَمَرَنِي
بِالْخُرُوجِ إِلَى نَيْتَوَى إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَأَمَرْنَا أَنْ نَكْرُبَهُ وَنَطْمِسَ أَثَرَ الْقَبْرِ.

فَوَافَيْتُ النَّاحِيَةَ مَسَاءً وَمَعَنَا الْفَعْلَةُ وَالْدَّرَكَارِيُّونَ ^(۲) مَعَهُمُ الْمَسَاحِيُّ وَالْمُرُورُ، ^(۳)
فَتَقَدَّمْتُ إِلَى غِلْمَانِي وَأَصْحَابِي أَنْ يَأْخُذُوا الْفَعْلَةَ بِخَرَابِ الْقَبْرِ وَحَرَّتِ أَرْضُهُ
فَطَرَحْتُ نَفْسِي لِمَا نَالَنِي مِنْ تَعَبِ السَّفَرِ وَنِمْتُ فَذَهَبَ بِي النَّوْمُ، فَإِذَا ضَوْضَاءُ

۱. در «امالی طوسی» و «تسلية المجالس ۲: ۴۷۷»، «ابن حشیش» ضبط است.

۲. در «امالی طوسی» و شماری از مآخذ «الروزکاريون» ضبط است. متن مؤلف رحمته الله با ضبط «بحار»

و «عوامل العلوم ۱۷: ۷۲۶» تطابق دارد.

۳. در اغلب مآخذ، ضبط به همین گونه است، در «بحار» و «عوامل»، «مزود» ضبط است.

شَدِيدٌ وَأَصْوَاتٌ عَالِيَةٌ، وَجَعَلَ الْغُلَّامَانِ يُنَبِّهُونِي، فَقُمْتُ وَأَنَا ذُعْرٌ، فَقُلْتُ لِلْغُلَّامَانِ:
مَا شَأْنُكُمْ؟

قَالُوا: أَعْجَبَ شَأْنٌ.

قُلْتُ: وَمَا ذَاكَ؟

قَالُوا: إِنَّ بِمَوْضِعِ الْقَبْرِ قَوْمًا قَدْ حَالُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَبْرِ وَهُمْ يَرْمُونَنَا مَعَ ذَلِكَ
بِالنَّشَابِ.

فَقُمْتُ مَعَهُمْ لِاتَّبِيعَ الْأَمْرَ فَوَجَدْتُهُ كَمَا وَصَفُوا.

وَكَانَ ذَلِكَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ مِنْ لَيْلَى الْبَيْضِ، فَقُلْتُ: ارْمُواهُمْ. فَرَمَوْا فَعَادَتْ
سِهَامُنَا إِلَيْنَا، فَمَا سَقَطَ سَهْمٌ مِنَّا إِلَّا فِي صَاحِبِهِ الَّذِي رَمَى بِهِ فَقَتَلَهُ.
فَاسْتَوْحَشْتُ لِذَلِكَ وَجَزَعْتُ وَأَخَذْتَنِي الْحُمَى وَالْقَشْعَرِيرَةُ وَرَحَلْتُ عَنِ الْقَبْرِ
لَوْقَتِي، وَوَطَّنْتُ نَفْسِي عَلَى أَنْ يَقْتُلَنِي الْمُتَوَكِّلُ لِمَا لَمْ أُبْلُغْ فِي الْقَبْرِ جَمِيعَ مَا تَقَدَّمَ
إِلَيَّ بِهِ.

قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: فَقُلْتُ لَهُ: قَدْ كُفِّيتَ مَا تَحْذَرُ مِنَ الْمُتَوَكِّلِ، قَدْ قُتِلَ بَارِحَةَ الْأُولَى
وَأَعَانَ عَلَيْهِ فِي قَتْلِهِ الْمُتَنَصِّرُ.

فَقَالَ لِي: قَدْ سَمِعْتُ بِذَلِكَ وَقَدْ نَالَنِي فِي جِسْمِي مَا لَا أَرْجُو مَعَهُ الْبَقَاءَ.

قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: كَانَ هَذَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَمَا أَمْسَى الدِّيزَجُ حَتَّى مَاتَ؛^(۱)

فضل بن محمد می گوید: همسایه ابراهیم دیزج بودم، در مرضی که در آن از
دنیا رفت به عیادتش رفتم و او را بد حال یافتم، وی همچون مدهوش به نظر
می رسید و طبیب نزدش بود.

۱. امالی طوسی: ۳۲۷-۳۲۸، حدیث ۶۵۵؛ بحار الأنوار ۴۵: ۳۹۵-۳۹۶، حدیث ۴.

میان من و او رفت و آمد و اُنسی وجود داشت که موجب می شد به من اعتماد کند و از دیدنم خوشحال شود. حالش را جویا شدم، کتمان داشت و به طبیب اشاره کرد [که بیگانه در اینجاست و نمی توانم راحت حرف بزنم]. طبیب اشاره او را فهمید و از وصف حالی که وی برای طبیب بیان داشت، به دوایی پی نبرد تا برای او تجویز کند، از این رو، برخاست و بیرون رفت و خانه خلوت شد. حالش را پرسیدم، گفت: والله، به تو خبر می دهم و از خدا آمرزش می طلبم. متوکل مرا امر کرد به نینوا سوی قبر حسین رهسپار شوم و به ما دستور داد آن را شخم زنیم و اثر قبر او را نابود سازیم.

شبانگاه به آن ناحیه درآمدم، همراه ما فَعَلَه و گزمه ها بودند که بیل و کلنگ به همراه داشتند. به غلامان و یارانم گفتم فَعَلَه را برای تخریب قبر و کاشتن زمین آن به کار گیرند و خودم به خاطر رنج و خستگی سفر به گوشه ای خزیدم و خوابیدم. خواب مرا ربود که داد و فریاد و صداها ی بلندی درگرفت و غلامان بیدارم کردند. وحشت زده برخاستم و از غلامان پرسیدم: چه شده است؟ گفتند: ماجرای عجیبی رخ داد.

پرسیدم: چه ماجرای؟

گفتند: در جای قبر قومی اند که نمی گذارند بدان نزدیک شویم و افزون بر این، ما را با تیر می زنند.

با آنان همراه شدم تا ماجرا را واری کنم، دریافتم که همان گونه است که آنان بیان داشتند.

این حادثه در نخستین شب از «لیالی البیض» (سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

هر ماه) بود. به آنان گفتم: با تیر بزنیدشان. آنها تیر پرتاب کردند، اما تیرها سوی خودمان می آمد و هر تیری به پرتاب کننده اش می خورد و او را می کشت.

از این کار به وحشت افتادم، تب و لرز مرا گرفت و همان دم از کنار قبر حسین کوچیدم و خود را آماده کردم که متوکل بکشدم؛ زیرا به همه آنچه از من نسبت به قبر حسین خواست دست نیازیدم.

ابو بَرَزَه می گوید، گفتم: از گزند متوکل بسنده شدی، وی در همان شب اول به قتل رسید و منتصر بر قتل او یاری رساند.

وی گفت: این خبر را شنیده ام، ولی دردی به بدنم رسید که با آن امید زندگی ندارم.

ابو بَرَزَه می گوید: این ماجرا در اول روز بود، دِیَزَج آن روز را به شب نرساند و مُرد.

حدیث (۹۱)

[قبر امام حسین علیه السلام به دستور متوکل هفده بار شخم زده شده

و هر بار به حال اول بازمی گشت]

مناقب آل ابی طالب، اثر ابن شهر آشوب رحمته الله.

از جماعتی از افراد ثقه نقل است که:

إِنَّهُ لَمَّا أَمَرَ الْمُتَوَكِّلُ بِحَرْثِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَنْ يُجْرَى الْمَاءُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَلَقِمِيِّ
أَتَى زَيْدَ الْمَجْنُونُ وَبَهْلُولَ الْمَجْنُونِ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَنَظَرَا إِلَى الْقَبْرِ وَإِذَا هُوَ مُعَلَّقٌ بِالْقَدَرَةِ
فِي الْهَوَاءِ.

فَقَالَ زَيْدٌ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ

كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ وَذَلِكَ أَنَّ الْحَرَاثَ حَرَّثَ سَبْعَ عَشْرَةَ مَرَّةً وَالْقَبْرَ يَرْجِعُ إِلَى حَالِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ الْحَرَاثُ إِلَى ذَلِكَ آمَنَ بِاللَّهِ وَحَلَّ الْبَقْرَ. فَأَخْبَرَ الْمُتَوَكَّلَ فَأَمَرَ بِقَتْلِهِ ﴿٢﴾

چون متوکل فرمان داد که قبر حسین علیه السلام را شخم زنند و بر آن از نهر علقمه آب جاری سازند، زید مجنون و بهلول مجنون به کربلا آمدند، آن دو به قبر نگاه کردند، دیدند به قدرت خدا، قبر در هوا معلق است.

زید گفت: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش سازند و خدا جز تمام شدن نورش را بر نمی‌تابد، هرچند ناخوشایند کافران باشد»؛ چرا که کشاورزی که به این کار مأمور شد؛ هفده بار آنجا را شخم زد و قبر به حال خودش برگشت. چون وی این صحنه را دید، به خدا ایمان آورد و خیش از یوغ گاو برداشت. به متوکل خبر دادند، امر کرد او را به قتل رسانند.

[یاد آوری]

می‌گوییم: جزئیات این قصه در مجلد دهم «بحار الأنوار» (نزدیک به آخر کتاب) آمده است، ^(۳) هر که آگاهی بیشتری می‌خواهد بدان جا مراجعه کند. از آنجا که به همین اندازه مقصود ما - در این کتاب - آدا می‌شد، به آن بسنده کردیم. باری، بدان که متوکل ملعون بارهای فراوان به شخم قبر حسین علیه السلام فرمان داد و بر این کار پای می‌فشرد.

بعضی از وقایع مذکور با بعض دیگر تنافی ندارد؛ زیرا هر کدام از آنها

۱. سورة توبه (۹) آیه ۳۲.

۲. مناقب آل أبي طالب ۴: ۶۴.

۳. بحار الأنوار ۴۵: ۴۰۳ - ۴۰۷.

قضیه‌ای جداگانه است، گرچه امکان دارد همه آنها یکبار - در پی هم - نیز رخ داده باشد.

حدیث (۹۲)

[حدیثی عجیب درباره مقام بلندی برای امام حسین علیه السلام

که بالاتر از آن وجود ندارد]

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «دلائل الإمامه» اثر طبری رحمته الله نقل می‌کند که گفت: به من خبر داد ابوالحسین، محمد بن هارون، از پدرش، از ابو علی، محمد بن همام، از احمد بن حسین (معروف به ابن ابی القاسم) از پدرش، از حسین بن علی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت است که گفت:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَمَّا مُنِعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ الْمَاءَ، نَادَى فِيهِمْ: مَنْ كَانَ ظَمَانًا فَلْيَجِئْ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ رَجُلًا، فَيَجْعَلُ إِنْهَامَهُ فِي رَاحَةٍ وَاحِدِهِمْ، ^(۱) فَلَمْ يَزَلْ يَشْرَبُ الرَّجُلُ حَتَّى ارْتَوَوْا. ^(۲)

فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ^(۳) وَاللَّهِ لَقَدْ شَرِبْتُ شَرَابًا مَا شَرِبَهُ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ فِي دَارِ الدُّنْيَا. فَلَمَّا قَاتَلُوا الْحُسَيْنَ عليه السلام، فَكَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ عِنْدَ الْمَغْرِبِ، أَقْعَدَ الْحُسَيْنُ عليه السلام رَجُلًا رَجُلًا مِنْهُمْ يُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، فَيَجِئُهُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، فَيَقْعُدُ مِنْ حَوْلِهِ. ^(۴)

۱. در «دلائل الإمامه» آمده است: فَيَجْعَلُ ... فِي رَاحَةٍ وَاحِدِهِمْ [فِي فَمِ وَاحِدٍ (خ)].
۲. در «دلائل الإمامه» آمده است: فَلَمْ يَزَلْ يَشْرَبُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ حَتَّى ارْتَوَوْا كُلُّهُمْ.
۳. در مآخذ، «فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ» ضبط است.
۴. در «دلائل الإمامه» آمده است: فَيَقْعُدُونَ حَوْلَهُ.

ثُمَّ يَدْعُو بِالْمَائِدَةِ فَيُطْعِمُهُمْ وَيَأْكُلُ مَعَهُمْ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَيَسْقِيهِمْ مِنْ شَرَابِهَا.
ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَاهُمْ عِدَّةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، ^(۱) وَلَقَدْ كُرِّرَ عَلَيْهِمْ
لَوْ عَقَلُوا.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجُوا لِرِسَالِهِمْ فَعَادَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى بِلَادِهِمْ. ^(۲)
ثُمَّ أَتَى لِحْجَالَ ^(۳) رَضَوِي فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَنَا هُوَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ
نُورٍ قَدْ حَفَّ بِهِ إِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَجَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْ وَرَائِهِمُ الْمُؤْمِنُونَ وَمِنْ
وَرَائِهِمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْظُرُونَ مَا يَقُولُ الْحُسَيْنُ عليه السلام.

قَالَ: فَهُمْ بِهَذِهِ الْحَالِ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ، وَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام وَافُوا فِيهَا ^(۴)
بَيْنَهُمُ الْحُسَيْنُ عليه السلام حَتَّى يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ.

فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ سَمَاوِيٍّ وَلَا أَرْضِيٍّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا حَقُّوا بِالْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى أَنْ
اللَّهُ تَعَالَى يَزُورُ ^(۵) الْحُسَيْنَ عليه السلام وَيُصَافِحُهُ وَيَقْعُدُ مَعَهُ عَلَى سَرِيرٍ.

يَا مُفْضَلُ، هَذِهِ وَاللَّهِ الرَّفْعَةُ الَّتِي لَيْسَ فَوْقَهَا شَيْءٌ وَلَا لَوْرَانِهَا مَطْلَبٌ ^(۶)؛ ^(۷)
مُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ مِي گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: چون حسین عليه السلام و اصحابش
را از آب بازداشتند، در میان [آنها آمد و] صدا زد: هر که تشنه است بیاید! یکی

۱. در «مدینه المعاجز»، «لَقَدْ رَأَاهُمْ عِدَّةٌ كُوفِيَّينَ» ضبط است.

۲. در «دلائل الإمامة» آمده است: ثُمَّ أَرْسَلَهُمْ ... إِلَى بِلَادِهِ؛ در «مدینه المعاجز»، «ثُمَّ خَرَجَ لِرِسَالِهِمْ ...
بِلَادِهِمْ» ضبط است.

۳. در «دلائل الإمامة»، «جَبَلٍ» [بجبال (خ)] ضبط است؛ در «مدینه المعاجز»، «بجبال» آمده است.

۴. در «دلائل الإمامة»، «فِيمَا» ضبط است.

۵. در «دلائل الإمامة» آمده است: فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ ... إِلَّا حَفَّ بِهِ يَزُورُهُ وَ ... ؛ و در نسخه بدل «دلائل
الإمامة»، «إِلَّا حَقُّوا بِالْحُسَيْنِ عليه السلام» ضبط است.

۶. در مآخذ آمده است: لَيْسَ فَوْقَهَا شَيْءٌ وَلَا دُونَهَا شَيْءٌ وَلَا وِراءَهَا لَطَالِبٌ مُطْلَبٌ.

۷. مدینه المعاجز ۳: ۴۶۳ - ۴۶۴، حدیث ۹۸۰؛ دلائل الإمامة: ۱۸۸ - ۱۸۹، حدیث ۱۰۹.

یکی نزد حسین علیه السلام آمدند. آن حضرت انگشت ابهامش را در کف دستِ هر کدام از آنها می‌نهاد^(۱) و او آن قدر آب می‌آشامید که سیراب می‌شد. بعضی از آنان [به بعض دیگر] می‌گفت: به خدا سوگند، شرابی نوشیدم که هیچ یک از جهانیان - در سرای دنیا - آن را نیاشامید.

چون آنان در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند [و کشته شدند] روز سوّم (هنگام غروب) حسین علیه السلام یکایک آنها را نشاند، به اسامی پدرانِشان آنان را نام می‌برد، یکی پس از دیگری او را اجابت می‌کرد و پیرامون حسین علیه السلام می‌نشست.

سپس امام علیه السلام مائده (سفره) را فراخواند، آنها را غذا می‌داد و خود با آنها از طعام بهشت می‌خورد و از شراب بهشت آنان را می‌آشاماند.

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: والله، عده‌ای از کوفیان آنها را [بدان حال] دیدند، این کار برای آنها بارها صورت گرفت، کاش عقلشان را به کار می‌بستند. امام صادق علیه السلام فرمود: سپس آنها سوی اقامتگاه خویش خارج شدند، هر کدامشان به سرزمین خویش بازگشتند.

سپس حسین علیه السلام به کوه رضوا آمد، هیچ یک از مؤمنان نمی‌ماند مگر اینکه نزدش حاضر می‌شود، وی بر تختی از نور است، ابراهیم و موسی و عیسی و همه انبیا (و پشت سرشان مؤمنان و ورای مؤمنان، فرشتگان) آن حضرت را در بر گرفته‌اند، می‌نگرند چه می‌گوید.

۱. براساس ضبط نسخه بدل، ترجمه چنین است: انگشتِ ابهامش را در دهانِ یکی از آنها می‌گذاشت.

آنان بر همین حال اند تا اینکه قائم علیه السلام قیام کند. وقتی قائم علیه السلام بپاخیزد [یارانش] در «رضوا» حضور می یابند و حسین علیه السلام میان آنهاست تا اینکه به کربلا می آید.

هیچ یک از مؤمنان اهل آسمان و زمین نمی ماند مگر اینکه حسین علیه السلام را در بر می گیرند، حتی خدای متعال، حسین علیه السلام را زیارت می کند و به او دست می دهد و با وی بر تخت می نشیند.^(۱)

ای مفصل، به خدا سوگند، این مقام، مقام بلندی است که بالاتر از آن چیزی نیست و ورای آن خواسته ای وجود ندارد.

[شرحی بر این حدیث]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می گوید: این حدیث از احادیث مستضعبی است که آن را تاب نمی آورد مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل یا مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزمود، و شایسته است که به طور کامل شرح داده شود، لیکن [چه کنم که اکنون] قلبم برای این کار رنجور و زبانم عاجز است.

عَتَبْتُ عَلَى الدُّنْيَا فَقُلْتُ إِلَى مَتَى أَكْبَدُ هَمًّا بُؤْسَهُ لَيْسَ يَنْجَلِي
أَكُلُّ شَرِيفٍ مِنْ عَلِيٍّ جُدُودِهِ حَرَامٌ عَلَيْهِ الْعَيْشُ غَيْرُ مُحَلَّلٍ
فَقَالَتْ نَعَمْ يَا بَنَ الْحُسَيْنِ رَمَيْتُكُمْ بِسَهْمٍ عِنَادِي حِينَ طَلَّقَنِي عَلِيٌّ^(۲)

۱. براساس متن «دلائل الإمامه» ترجمه چنین است: هیچ یک از مؤمنان ... نمی ماند مگر اینکه حسین علیه السلام را در بر می گیرد، به دیدارش می رود و با او مصافحه می کند و در کنارش بر تختی می نشیند.

۲. این شعر که به یکی از علویان یا به امام سجاد علیه السلام منسوب است، در «کشف الغمّه ۱: ۱۷۷» و نیز در «کشکول بهائی ۱: ۱۸۳» با اندکی تفاوت در بعضی الفاظ (بدون تغییر در معنا) بدین گونه ضبط است: عَتَبْتُ ... مِنْ عَلِيٍّ نَجَارَهُ ... بِسَهْمِي عِنَادًا مَنذُ ...

- دنیا را نکوهیدم و گفتم تا کی با گرفتاری‌هایی دست و پنجه نرم کنم که برطرف شدنی نیست.

- آیا زندگی بر هر بزرگی از نسلِ علی علیه السلام حرام است و حلال نمی‌باشد.
- دنیا گفت: ای فرزند حسین، آری؛ هنگامی که علی مرا طلاق داد، شما را با تیر دشمنی‌ام هدف قرار دادم و زدم.

از این رو، به اختصار، به بیانی اشاره می‌کنیم و می‌گوییم:
امام صادق علیه السلام در «مصباح الشریعه» فرمود:
الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ ^(۱)
عبودیت (بندگی) گوهری است که کنه آن ربوبیت (پروردگاری) است. ^(۲)

معنای این سخن آن است که حقیقت بنده، آیتِ خدای متعال و ظهور خدا برای بنده به وسیله اوست.

چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا؛ ^(۳)

اوهام به خدا احاطه نمی‌یابد [و نمی‌تواند کنه ذاتش را تصوّر کند]
بلکه خدا از راه اوهام برای اوهام تجلّی می‌کند، و با نظر به اوهام [و
علم ما] ممتنع است که اوهام او را دریابند؛ خدا اوهام را میان اوهام

۱. مصباح الشریعه: ۷.

۲. یعنی کار خدایی کردن است (اقبال نیا).

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵؛ احتجاج طبرسی ۱: ۲۰۴؛ بحار الأنوار ۴: ۲۶۱، حدیث ۹.

و خود حاکم قرار داد [تا اعتراف کند که به گُنه معرفت خدا
نمی‌توان دست یافت].^(۱)

عبد دارای دو جنبه است:

۱. جهت عبودیت که از ناحیه خود اوست.

۲. جهت ربوبیت که از ناحیه پروردگار است.

این سخن به معنایی که ملحدان پنداشته‌اند (اینکه حقیقت بنده، عین ذات
پروردگار متعال است) نمی‌باشد، بلکه بدان معناست که بنده، آیت و عنوان
و دلیل و ظهورِ فعلیِ خداست، و بدون شک، جهت عبودیت (از این نظر که

۱. علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار ۴: ۲۶۱ - ۲۶۲» در شرح این فقره می‌نگارد:

گفته‌اند: اوهام - در اینجا - همان عقول است؛ یعنی عقول به خدا احاطه نمی‌یابد و نمی‌تواند کنه
ذات خدا را تصوّر کند لیکن خدا به وسیله عقول برای عقول تجلّی می‌کند.

تجلّی - در اینجا - به معنای کشف چیزهایی است که امکان دارد عقول به آنها برسد (صفات
اضافی و سلبی، أسرار مخلوقات خدا).

و این سخن که «بالعقول امتنع من العقول» یعنی به وسیله عقول و با نظر به علم ما، ممتنع است که
عقل‌ها خدا را درک کنند.

و اینکه «والی العقول حاکم العقول» یعنی خدا عقولی را که ادّعا دارند به خدا احاطه می‌یابند و او
را درک می‌کنند، مانند دشمن خدا قرار داد، سپس محاکمه را پیش عقول سالم و صحیح برد، آنها
به نفع خدا حکم کردند که اهلّیت این کار را ندارند [که کنه خدا را درک کنند].

و گفته‌اند: اوهام به معنای خودش می‌باشد...

و گفته‌اند: یکی از دو ضمیر - در هر کدام از این سه فقره - به اوهام و دیگری به آذهان برمی‌گردد.
معنای این عبارات این است که: خدا به وسیله اوهام و خلق اوهام و احکام اوهام (یا با ادراک
اوهام آثار صنعت و حکمت خدا را) برای عقول تجلّی کرد، و با عقول و حکم عقول به اینکه خدا
با اوهام درک نمی‌شود، از اوهام ممتنع است.

و خدا اوهام را (اگر ادّعای معرفت خدا را کنند) پیش عقول برای محاکمه برد تا عقول حکم کنند
که اوهام از ادراک جلال خدا عاجزند...

عبودیت است) با جهت ربوبیت ناسازگاری دارد؛ جهت عبودیت - تا زمانی که بر همین حال باقی باشد - حجابی در برابر مشاهده جمال پروردگار است و همه بندگان به کشف این حجاب مکلف‌اند تا معرفت ربّ الأرباب و مشاهده جمال ظهوری‌اش با چشمی که خدا ارزانی‌شان داشت (که از آن به چشم قلبی تعبیر آورده‌اند) برایشان فراهم آید.

این چشم فؤادی (چشم دل) همان چشمی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن بدان اشاره فرمود:

لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهِدَةِ الْعَيْنِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ
الْإِيمَانِ؛ ^(۱)

چشم‌ها با این چشم سر، خدا را نمی‌بینند، لیکن قلب‌ها با حقایق ایمان، او را درمی‌یابند.

امام علیه السلام در جواب کسی که از او پرسید «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ» (آیا پروردگارت را دیده‌ای) این سخن را بیان داشت، آنجا که فرمود: «كَيْفَ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛ چگونه خدایی را که ندیده‌ام پرستم؟!

این کشف به دست نمی‌آید مگر با خُرد و لِیه کردن جهت عبودیت با صَلَابه آداب شرعی و اخلاق روحانی و حقایق ربّانی.

وقتی با این امور، جهت عبودیت ساییده شد و از میان رفت، اجزای آن نرمی و لطافت می‌یابد و با تکرار حلّ و عقد، صاف و پاک می‌گردد و تیرگی‌ها

۱. بحار الأنوار ۴: ۳۲، حدیث ۸؛ در «نهج البلاغه، خطبة ۱۷۹» آمده است: ... وَلَكِنْ تُذَرِّكُهُ الْعُقُولُ...؛ نیز در «توحید صدوق: ۱۰۸، حدیث ۵» این سخن از امام باقر علیه السلام و در «روضة الواعظین ۱: ۳۳» از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

و رسوبات بیگانه از آجزای آن زدوده می‌شود و در نتیجه، با جواهر علت‌های اولیه‌اش شباهت پیدا می‌کند.

هنگامی که مزاج آن اعتدال یافت و از اَضداد جدا شد، رنگ جهت ربوبیت را به خود می‌گیرد و اختلاف از بین می‌رود و حکم هر دو جهت یکی می‌شود و دو دریا (دریای عبودیت و دریای ربوبیت) به هم می‌آمیزند و مصداق قول شاعر حاصل می‌شود که سرود:

رَقَّ الزُّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخُمْرُ فَتَشَاكَلَا فَتَشَابَهُ الْأُمُرُ
فَكَأَنَّمَا خُمُرٌ وَلَا قَدَحٌ وَكَأَنَّمَا قَدَحٌ وَلَا خُمُرٌ^(۱)

- از لطیفی جام و لطف می به جام کس نداند کاین کدام است آن کدام

- گویی اینجا جام هست و باده نیست گویی آنجا باده هست و نیست جام^(۲)

چون بنده به این مقام برسد، میان او و پروردگار حجاب نماند. از این رو در مجلس قدس درمی‌آید و با محبوب در سراپرده انس می‌نشیند.

این، همان وجه حق است که به آن برای بنده ظهور می‌یابد (این را نیک بفهم). حال سایر خلق بدین گونه است، اما برای معصوم علیه السلام این مقام در همان آغاز خلق وی حاصل می‌باشد و میان خدا و حجتش - در حالی از احوال - حجابی نیست (چنان که صریح حدیث در این زمینه در قسم اول گذشت).

۱. این دو بیت به «ابو نواس» و گاه به «صاحب بن عبّاد» منسوب است. یتیمه الدهر ۳: ۳۰۴.

۲. فخرالدین عراقی، این دو بیت را بدین گونه به فارسی برمی‌گرداند و به نظم می‌کشد:

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

بنگرید به، کلیات عراقی: ۲۲۵؛ دیوان عراقی: ۱۷۴.

آری، آنان علیهم السلام در این سرای فانی بعضی از عوارض را - بالعرض - می پوشند تا خلق، طاقت رؤیت آنان را بیابد و بتوانند خود را تکمیل کنند و همین یکی از اسرار گریه آنان علیهم السلام و استغفارشان در درگاه خدای متعال برای خودشان - بی آنکه گناهی کرده باشند - می باشد (این نکته را دریاب).

هرگاه آنان علیهم السلام این لباس عرضی را درآوردند و به سرای باقی انتقال یافتند، آن مقام، خالص برای آنها می شود. در این هنگام پروردگار متعال آنان را زیارت می کند و با آنها مصافحه می نماید و آنها علیهم السلام با خدا بر یک تخت می نشینند؛ زیرا حکم عبودیت با حکم ربوبیت اتحاد می یابد و عبودیت در جنب ربوبیت فانی و نیست می گردد.

چنان که این کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج رخ داد. آنچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله در عروج به آسمان روی داد، برای حسین علیه السلام در نزول به زمین حاصل شد.

و چنین است دیگر امامان علیهم السلام در ادبارشان از خلق و اقبال آنها به حق. و برای بنده، و رای این مقام، مقامی وجود ندارد؛ چنان که امام علیه السلام در این سخن بدان تصریح فرمود:

هَذِهِ وَاللَّهِ الرَّفْعَةُ الَّتِي لَيْسَ فَوْقَهَا شَيْءٌ وَلَا لَوَرَائِهَا مَطْلَبٌ؛ ^(۱)

والله، این رفعتی است که بالاتر از آن چیزی وجود ندارد و بعد از آن آرزویی نیست.

۱. دلائل الإمامة: ۱۸۹، حدیث ۱۰۹.

ای برادرم، اسرار امامانت را خوب بفهم و اخبار آنان را بر آنچه اهل جهل و الحاد و بی‌دینان پیشنهاد می‌کنند، حمل مکن؛ چراکه موجود ممکن به ازل صعود نمی‌کند و ازل، به امکان، تنزل نمی‌یابد.

إِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا؛ ^(۱)

آدوات، خود را می‌شناسانند و آلات، به نظایر خویش رهنمون‌اند.

أَنْتَهَى الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ، وَالْجَاءُ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ؛ ^(۲)

مخلوق به مثل خود می‌انجامد و طلب او را به شکل خویش ناچار می‌سازد. ^(۳)

طریق مسدود است و طلب، مردود است.

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَوَجُودُهُ إِثْبَاتُهُ؛ ^(۴)

دلیل خدا آیات اوست و وجودش اثبات اوست.

معنای حدیث، به طور اجمال، این مطلب است.

اگر برای قلب اقبالی می‌بود، حق بیان را آدا می‌کردم و از اسرار این حدیث پرده‌هایی را برمی‌داشتم که عقل‌ها را مبهوت سازد، لیکن پیش از این عذر را - در این زمینه - آوردم.

و ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ﴾؛ ^(۵) و برای هر خبری قرارگاهی است.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح): ۲۷۳؛ بحار الأنوار ۴: ۲۵۴، حدیث ۸.

۲. الأنوار الساطعة ۲: ۲۲۶.

۳. یعنی نهایت مخلوق، مخلوقی مثل خود اوست و او ناچار، سوی هم شکل خویش سیر می‌کند (اقبال‌نیا).

۴. احتجاج طبرسی ۱: ۲۰۱؛ بحار الأنوار ۴: ۲۵۳، حدیث ۷.

۵. سورة انعام (۶) آیه ۶۷.

حدیث (۹۳)

[هبوط موسی علیه السلام و فرشتگان از آسمان برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام]
کامل زیارات، اثر ابن قولویه رحمه الله.

از کامل زیارات، اثر شیخ ثقه جلیل، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت است که گفت: برایم حدیث کرد پدرم و گروهی از مشایخم، از احمد بن ادريس، از عمركی بن علی نوفلی،^(۱) از عده‌ای از اصحاب ما، از حسن بن محبوب، از حسین (نوه دختری ابو حمزه ثمالی) که گفت:

خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مُسْتَخْفِيًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَاخْتَفَيْتُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْيَةِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ نِصْفُهُ أَقْبَلْتُ نَحْوَ الْقَبْرِ، فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ أَقْبَلَ نَحْوِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: انْصَرِفْ مَأْجُورًا، فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ.

فَرَجَعْتُ فِرْعَا حَتَّى إِذَا كَادَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْهُ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي: يَا هَذَا، إِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: عَافَاكَ اللَّهُ، وَلَمْ لَا أَصِلُ إِلَيْهِ وَقَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ أُرِيدُ زِيَارَتَهُ، فَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَأَنَا أَخَافُ أَنْ أَصْبِحَ فَيَقْتُلَنِي أَهْلُ الشَّامِ إِنْ أَدْرَكُونِي هَاهُنَا.

قَالَ، فَقَالَ لِي: اصْبِرْ قَلِيلًا؛ فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأْذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ وَمَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحُفْرَتِهِ [بِحَضْرَتِهِ (خ)] مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ.

قَالَ، فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ؟

۱. در «کامل زیارات: ۱۱۳»، «بُوفَکَی» ضبط است.

قَالَ: أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِحِرَاسَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِسْتِغْفَارِ لِزُورَارِهِ.
فَانْصَرَفْتُ وَقَدْ كَادَ يَطِيرُ عَقْلِي لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ.
قَالَ: وَأَقْبَلْتُ^(۱) حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ أَحَدٌ،
فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَدَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَتْلِهِ، وَصَلَّيْتُ الصُّبْحَ، وَأَقْبَلْتُ
فُرَيْعاً مَخَافَةَ أَهْلِ الشَّامِ؛^(۲)

حسین (نوه دختری ابو حمزه ثمالی) می گوید: در پایان زمان بنی مروان - دور
از چشم اهل شام - مخفیانه سوی قبر حسین علیه السلام بیرون آمدم تا اینکه به کربلا
رسیدم. در ناحیه ای از آبادی پنهان شدم تا اینکه با گذشت نیمی از شب، به
سمت قبر حسین علیه السلام پیش رفتم. چون نزدیک آن رسیدم، مردی سویم آمد و
گفت: برگرد، پاداش [زیارت] ارزانی ات باد، نمی توانی به آن برسی!
وحشت زده بازگشتم تا اینکه نزدیک طلوع فجر سوی قبر رفتم، هنگامی که
به قبر نزدیک شدم، همان شخص بیرون آمد و گفت: ای فلانی، به قبر
نمی توانی برسی!

گفتم: خدا تو را عافیت دهد، چرا نمی توانم به آن برسم؟ از کوفه آمده ام،
می خواهم حسین را زیارت کنم، میان من و آن حایل مشو، می ترسم ضیح شود و
اهل شام مرا در اینجا بیابند و بکشند.

وی گفت: اندکی صبر کن، موسی بن عمران از پروردگار خواست به او اجازه
دهد قبر حسین علیه السلام را زیارت کند، خدا به وی اجازه داد و او به همراه هفتاد هزار

۱. در مأخذ «فَأَقْبَلْتُ» ضبط است.

۲. کامل الزیارات: ۱۱۱-۱۱۲، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۵: ۴۰۸، حدیث ۱۴ ((و جلد ۹۸، ص ۵۹، حدیث ۲۹)).

فرشته از آسمان فرود آمد و از آغاز شب در حضور اوست، آنان طلوع فجر را انتظار می‌کشند، سپس به آسمان بالا می‌روند.

می‌گوید، گفتم: خدا تو را بسلامت بدارد، تو که ای؟

گفت: من از فرشتگانی‌ام که مأمور پاسداری از قبر حسین علیه السلام و طلب آمرزش برای زائران اویند.

من بازگشتم و به خاطر سخنی که از او شنیدم نزدیک بود عظم پیرد. می‌گوید: وقتی فجر طلوع کرد، سوی قبر رفتم و هیچ کس مرا مانع نشد، نزدیک شدم بر آن حضرت سلام دادم و بر قاتلانش نفرین فرستادم و نماز صبح را گزاردم و از ترس اهل شام به سرعت باز آمدم.

حدیث (۹۴)

[هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خورشید گرفت]

بحار الأنوار، اثر علامه مجلسی رحمته الله.

در مجلد دهم بحار، از یکی از کتاب‌های مناقب معتبر، ^(۱) از علی بن احمد عاصمی، از اسماعیل بن احمد بیهقی، از پدرش، از محمد بن حسین قطان، از عبیدالله بن جعفر دُرُستویه نحوی، از یعقوب بن سفیان، از نضر بن عبد الجبار، از ابن لهیعه، از ابو قُبیل روایت است که گفت:

لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام كُسِفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَةً بَدَتْ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهَا هِيَ؛ ^(۲)

۱. به نظر می‌رسد [مقصود] «مناقب خوارزمی» است (و خدا داناست) (مؤلف رحمته الله).

۲. بحار الأنوار ۴۵: ۲۱۶.

چون حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، خورشید به گونه‌ای گرفت که در نیمه روز ستارگان پدیدار شدند تا آنجا که گمان بردیم [آن روز] رستاخیز قیامت است.

[یاد آوری]

می‌گویم: در مناقب ابن شهر آشوب، از تاریخ نسوی، از ابو قُبیل، مثل این روایت نقل شده است.^(۱)

حدیث (۹۵)

[داستان پرندگانی که خود را با خون امام حسین علیه السلام آغشتند و پیام‌آور قتل او به سرزمین‌ها شدند و حکایت دختر بیمار یهودی که به برکت چکیدن خون امام حسین علیه السلام بر او شفا یافت]

منتخب طریحی، اثر طریحی رحمته الله.

طَرِیحی رحمته الله می‌گوید:

رُويَ مِنْ طَرِيقِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام أَنَّهُ لَمَّا اسْتُشْهِدَ الْحُسَيْنُ عليه السلام بَقِيَ فِي كَرْبَلَاءَ صَرِيحاً وَدَمُهُ عَلَى الْأَرْضِ مَسْفُوحاً، وَإِذَا بِطَائِرٍ أبيضٍ قَدْ أَتَى وَتَمَسَّحَ بِدَمِهِ وَجَاءَ وَالْدَّمُ يَنْظُرُ مِنْهُ.

۱. مناقب آل ابی طالب ۴: ۵۴؛ این حدیث در مآخذ اهل سنت به شرح ذیل آمده است:

• المعجم الكبير ۳: ۱۱۴، حدیث ۲۸۳۸.

• سنن بیهقی ۳: ۳۳۷.

• مجمع الزوائد ۹: ۱۹۷.

• تلخیص الحبیر ۵: ۸۴.

• فتح العزیز ۵: ۸۴.

• تاریخ دمشق ۱۴: ۲۲۸.

فَرَأَى طُيُورًا تَحْتَ الظَّلَالِ عَلَى الْفُصُونِ وَالْأَشْجَارِ وَكُلٌّ مِنْهُمْ يَذْكُرُ الْحَبَّةَ وَالْعَلْفَ وَالْمَاءَ، فَقَالَ لَهُمْ ذَلِكَ الطَّيْرُ الْمُتَلَطِّعُ بِالدِّمِّ: يَا وَلَيْكُمُ! أَتَسْتَعِينُونَ بِالْمَلَأِ فِي وَذِكْرِ الدُّنْيَا وَالْمَنَاهِي وَالْحُسَيْنِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فِي هَذَا الْحَرِّ مُلْقَى عَلَى الرِّمَقَاءِ ظَامٌ^(۱) مَذْبُوحٌ وَدَمُهُ مَسْفُوحٌ.

فَعَادَتِ الطُّيُورُ كُلٌّ مِنْهُمْ قَاصِدًا كَرْبَلَاءَ، فَرَأَوْا سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَرْضِ جُنَّةً بِلَا رَأْسٍ وَلَا غُسْلٍ وَلَا كَفْنٍ، قَدْ سَفَتَ عَلَيْهِ السَّوَابِيُّ، وَبَدَنُهُ مَرْطُوحٌ قَدْ هَشَمَتَهُ الْخَيْلُ بِحَوَافِرِهَا، زُورَاهُ وَحُوشُ الْقَهَّارِ، وَنَدَبُهُ حِينَ السَّهْلِ وَالْأَلْبَدِ قَدْ أَضَاءَ التُّرَابُ مِنْ أَنْوَارِهِ، وَأَزْهَرَ الْجَوْ مِنْ أَزْهَارِهِ.

فَلَمَّا رَأَتْهُ الطُّيُورُ تَصَايَحْنَ وَأَعْلَنَ بِالْبُكَاءِ وَالثُّبُورِ، وَتَوَافَعْنَ عَلَى دَمِهِ يَتَمَرَّغْنَ فِيهِ، وَطَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ إِلَى نَاحِيَةٍ يُعْلِمُ أَهْلَهَا عَنْ قَتْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَمِنْ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ أَنَّ طَيْرًا مِنْ هَذِهِ الطُّيُورِ قَصَدَ مَدِينَةَ الرَّسُولِ وَجَاءَ يُرْقِرُفُ وَالِدَهُ يَتَقَاطَرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ، وَدَارَ حَوْلَ قَبْرِ سَيِّدَنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُعْلِنُ بِالنَّدَاءِ: أَلَا قَتَلَ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ، أَلَا ذُبِحَ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ.

فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ^(۲) وَهُمْ يَبْكُونَ عَلَيْهِ وَيَتُوحُّونَ.

فَلَمَّا نَظَرَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنَ الطُّيُورِ ذَلِكَ النُّوحَ وَشَاهَدُوا الدَّمَ يَتَقَاطَرُ مِنَ الطَّيْرِ، لَمْ يَعْلَمُوا مَا الْخَبَرُ حَتَّى انْقَضَتْ مُدَّةٌ مِنَ الزَّمَانِ وَجَاءَ خَبَرُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ الطَّيْرَ كَانَ يُخْبِرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِقَتْلِ ابْنِ فَاطِمَةَ الْبُتُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الرَّسُولِ.

۱. در «عوامل العلوم» همین گونه هست، لیکن در دیگر مآخذ «ظامی» ضبط است.

۲. در مآخذ آمده است: فَاجْتَمَعَتْ الطُّيُورُ عَلَيْهِ.

وَقَدْ نُقِلَ أَنَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي جَاءَ فِيهِ الطَّيْرُ إِلَى الْمَدِينَةِ، كَانَ فِي الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَهُودِيٌّ وَلَهُ بِنْتُ عَمِيَاءَ زَمَنَاءُ طَرَشَاءُ مَشْلُولَةٌ، وَالْجَذَامُ قَدْ أَحَاطَ بِبَدَنِهَا. فَجَاءَ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَالْدَّمُ يَتَفَاطَرُ مِنْهُ، وَوَقَعَ عَلَى شَجَرَةٍ يَبْكِي طَوْلَ لَيْلَتِهِ. وَكَانَ الْيَهُودِيُّ قَدْ أَخْرَجَ ابْنَتَهُ تِلْكَ الْمَرِيضَةَ إِلَى خَارِجِ الْمَدِينَةِ إِلَى بُسْتَانٍ وَتَرَكَهَا فِي الْبُسْتَانِ الَّذِي جَاءَ الطَّيْرُ وَوَقَعَ فِيهِ. فَمِنَ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ أَنَّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ عَرَضَ لِلْيَهُودِيِّ عَارِضٌ فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ لِقَضَاءِ حَاجَتِهِ، فَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَخْرُجَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ إِلَى الْبُسْتَانِ الَّتِي فِيهَا ابْنَتُهُ الْمَعْلُولَةُ. وَالْبِنْتُ لَمَّا نَظَرَتْ أَبَاهَا لَمْ يَأْتِهَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ، لَمْ يَأْتِهَا نَوْمٌ لَوْحَدَتْهَا؛ لِأَنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحَدِّثُهَا وَيُسَلِّیْهَا حَتَّى تَنَامَ. فَسَمِعَتْ عِنْدَ السَّحَرِ بُكَاءَ الطَّيْرِ وَحَنِينَهُ، فَبَقِيَتْ تَتَقَلَّبُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَى أَنْ صَارَتْ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الطَّيْرُ. فَصَارَتْ كُلَّمَا حَنَّ ذَلِكَ الطَّيْرُ، تُجَاوِبُهُ مِنْ قَلْبٍ مَحْزُونٍ؛ فَبَيْنَمَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ وَقَعَ قَطْرَةٌ مِنَ الدَّمِ فَوَقَعَتْ عَلَى عَيْنِهَا فَفُتِحَتْ، ثُمَّ قَطْرَةٌ أُخْرَى عَلَى عَيْنِهَا الْأُخْرَى فَبَرَأَتْ، ثُمَّ قَطْرَةٌ عَلَى يَدَيْهَا فَعُوفِيَتْ، ثُمَّ عَلَى رِجْلَيْهَا فَبَرَأَتْ. وَعَادَتْ كُلَّمَا قَطَرَتْ قَطْرَةٌ مِنَ الدَّمِ تُلَطِّخُ بِهِ جَسَدَهَا، فَعُوفِيَتْ مِنْ جَمِيعِ مَرَضِهَا مِنْ بَرَكَاتِ دَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام. فَلَمَّا أَصْبَحَتْ أَقْبَلَ أَبُوهَا إِلَى الْبُسْتَانِ، فَرَأَى بِنْتًا تَدُورُ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهَا ابْنَتُهُ، فَسَأَلَهَا أَنَّهُ كَانَ لِي فِي الْبُسْتَانِ ابْنَةٌ عَلِيلَةٌ لَا تَقْدِرُ أَنْ تَتَحَرَّكَ. فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَاللَّهِ أَنَا ابْنَتُكَ. فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهَا وَقَعَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَأَتَتْ بِهِ إِلَى ذَلِكَ

الطَّيْرَ، فَرَأَاهُ وَاکْرَأَ عَلَى الشَّجَرَةِ يَنْنُ مِنْ قَلْبٍ حَزِينٍ مُحْتَرِقٍ مِمَّا رَأَى مِمَّا فَعَلَ
بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: أَقَسَمْتُ عَلَيْكَ بِالَّذِي خَلَقَكَ - أَيُّهَا الطَّيْرُ - أَنْ تُكَلِّمَنِي بِقُدْرَةِ
اللَّهِ تَعَالَى.

فَنَطَقَ الطَّيْرُ مُسْتَعْبِرًا ثُمَّ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَاکْرَأَ عَلَى بَعْضِ الْأَشْجَارِ مَعَ جُمْلَةِ
الطُّيُورِ عِنْدَ الظَّهِيرَةِ، وَإِذَا بِطَيْرٍ سَاقِطٍ عَلَيْنَا وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا الطُّيُورُ، تَأْكُلُونَ
وَتَتَنَعَّمُونَ وَالْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فِي هَذَا الْحَرِّ عَلَى الرَّمْضَاءِ طَرِيحًا ظَامِنًا،
وَالنَّخْرُ دَامَ، وَرَأْسُهُ مَقْطُوعٌ، عَلَى الرَّمْحِ مَرْفُوعٌ، وَنِسَاؤُهُ سَبَايَا حُفَاءَ عَرَايَا.

فَلَمَّا سَمِعْنَا بِذَلِكَ تَطَايَرْنَا إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَرَأَيْنَاهُ فِي ذَلِكَ الْوَادِي طَرِيحًا؛ الْغُسْلُ
مِنْ دَمِهِ، وَالْكَفْنُ الرَّمْلُ السَّافِي عَلَيْهِ، فَوْقَنَا كُلُّنَا عَلَيْهِ نَنُوحُ وَنَتَمَرَّغُ بِدَمِهِ الشَّرِيفِ،
وَكَانَ كُلُّ مَنَا طَارَ إِلَى نَاحِيَةٍ، فَوَقَعْتُ أَنَا فِي هَذَا الْمَكَانِ.

فَلَمَّا سَمِعَ الْيَهُودِيُّ ذَلِكَ تَعَجَّبَ وَقَالَ: لَوْ لَمْ يَكُنِ الْحُسَيْنُ ذَا قَدْرِ رَفِيعٍ عِنْدَ اللَّهِ
مَا كَانَ ذِمُّهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ! ثُمَّ أَسْلَمَ الْيَهُودِيُّ وَأَسْلَمَتِ الْبَنْتُ، وَأَسْلَمَ خَمْسَمَانَةٌ
مِنْ قَوْمِهِ؛^(۱)

از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت است که چون حسین علیهما السلام به شهادت رسید،
افتاده بر خاک کربلا باقی ماند و خونس بر زمین می ریخت، ناگهان پرنده سفیدی
آمد و خود را به خون آن حضرت مالید و در حالی که از وی خون می چکید پرید.
آن پرنده خون مال، پرندگانی را زیر سایه بر شاخه ها و درختان دید که هر

۱. منتخب طریحی: ۱۰۷-۱۰۹؛ مدینه المعاجز ۴: ۷۲-۷۶، حدیث ۱۰۹۲؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۹۱-
۱۹۳؛ عوالم العلوم ۱۷: ۴۹۳-۴۹۵، حدیث ۱۰.

کدام از دانه و علف و آب حرف می زنند، به آنان گفت: وای بر شما! آیا به لهُو و لعب سرگرمید و از دنیا و چشمه ها یاد می کنید در حالی که حسین در این سوز گرما در زمین کربلا بر ریگ های داغ افتاده است، بالب تشنه سرش را بریده اند و خونس را ریخته اند؟!

هریک از آن پرندگان رهسپار کربلا شدند، دیدند آقایمان حسین علیه السلام با بدنی بی سر بی غسل و کفن بر زمین افتاده است، بادهای بر او گرد و خاک افکنده اند و بدنش را اسب ها با سم هایشان لهیده اند، زائرش حیوانات بیابان اند و جنیان دشت ها و ریگزارها برایش مویه می کنند، خاک از انوارش نورانی و فضا از پرتوهایش درخشان است.

چون پرندگان حسین علیه السلام را [در آن حال] دیدند، فریاد کشیدند و بلند گریستند و واویلا گفتند و خود را بر خون آن حضرت انداختند و در آن غلتیدند و هر کدامشان به ناحیه ای پریدند تا اهل آنجا را از قتل حسین علیه السلام آگاه سازند. از قضا و قدر [خدا] یکی از این پرندگان به مدینه آمد، بال می زد و خون از بال هایش می چکید و پیرامون قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می چرخید و ندا می داد: هان! حسین در کربلا به قتل رسید، هان! حسین در کربلا ذبح شد. پرندگان کنارش گرد آمدند، می گریستند و می نالیدند.

چون اهل مدینه آن شیون را از پرندگان دیدند و مشاهده کردند که خون از [بال] آن پرنده می چکد، ماجرا را ندانستند تا اینکه مدّت زمانی گذشت و خبر قتل حسین علیه السلام رسید، دریافتند که آن پرنده، خبر قتل فرزند فاطمه بتول و مایه چشم روشنی رسول را به پیامبر می داد.

نقل است که در آن روزی که آن پرنده به مدینه آمد، یک نفر یهودی در مدینه بود که دختری کور، زمین گیر، ناشنوا و شل داشت که جذام بدنش را فرا گرفته بود. آن پرنده - که خون از بال هایش می چکید - به باغی درآمد و بر درختی نشست و در طول شب می گریست.

آن یهودی، آن دختر بیمارش را به خارج مدینه بُرد و در همان باغی که آن پرنده درآمد و در آن نشست، وانهاد.

از قضا و قدر [پروردگار] برای یهودی در آن شب، کاری پیش آمد، برای انجام کارش به مدینه آمد و نتوانست در آن شب به باغی که دختر معلولش در آنجا بود، برود.

آن دختر چون دید پدرش نیامد، از تنهایی خواب نرفت؛ زیرا پدرش [هر شب] برای او حرف می زد و تسلی اش می داد تا اینکه او را خواب می ربود. وی هنگام سحر گریه پرنده و ناله اش را شنید، روی زمین خود را کشاند تا به زیر درختی که آن پرنده بر شاخسارش بود رسید.

آن پرنده هرگاه آهی سر می داد، آن دختر با دلی غمگین با وی همصدا می شد. در همان زمان که در این حال به سر می بردند، قطره ای از خون بال های آن پرنده چکید و بر چشم آن دختر افتاد و چشمش باز و بینا گشت، سپس قطره دیگری به چشم دیگرش افتاد و بهبود یافت، آن گاه قطره ای بر دستانش ریخت و سالم شد، پس از آن قطره ای به پاهایش چکید و خوب شد.

به همین ترتیب هر قطره خونی که به بدنش می افتاد، جسدش با آن می آمیخت و به برکت خون حسین علیه السلام از همه مرض ها عافیت یافت.

صبح که شد پدرش به آن باغ آمد، دختری را دید که در آنجا می‌گردد و ندانست که دختر خود اوست، پرسید: دختر علیلی داشتی که در اینجا بود و نمی‌توانست راه برود [او را ندیدی]؟
دخترش گفت: والله، من دختر توأم.

چون وی سخن او را شنید، از هوش رفت. هنگامی که به هوش آمد، دخترش او را سوی آن پرنده برد، دید بر درخت آشیانه کرده است و از دلی غمگین و سوزناک (به خاطر کاری که با حسین انجام دادند) آه می‌کشد.
یهودی به آن پرنده گفت: ای پرنده، تو را به حق آفریدگارت قسم می‌دهم که به قدرت خدای متعال با من سخن بگویی.

آن پرنده در حالی که می‌گریست، به سخن آمد، سپس گفت: بر یکی از درختان به همراه پرندگان هنگام ظهر لمیده بودم که پرنده‌ای بر ما فرود آمد و می‌گفت: ای پرندگان، می‌خورید و در نعمتید در حالی که حسین در سرزمین کربلا در این گرمای شدید بر ریگ‌ها تشنه افتاد و گلویش خون‌مال گردید و سرش را بریدند و بر نیزه افراشتند و زنانش اسیر، پابرنه و بی‌لباس‌اند!!

چون این سخن را شنیدیم سوی کربلا پرواز کردیم، آن حضرت را دیدیم که در آن وادی [روی زمین] افتاده است، با خونس غسل شده و کفنش شن‌های افتاده بر اوست، آنجا نشستیم، همه‌مان شیون کردیم و خون آن حضرت را به خود می‌مالیدیم، هر کدام از ما به ناحیه‌ای پرید و من در این مکان فرود آمدم.
چون یهودی این سخن را شنید، تعجب کرد و گفت: اگر حسین این مقام بلند را نزد خدا نداشت، خونس شفای هر دردی نبود! سپس وی و دخترش و پانصد نفر از قومش اسلام آوردند.

حدیث (۹۶)

[کرامات سر امام حسین علیه السلام در مسیر شام، ماجرای راهبی که
مسلمان شد، اشعار کفرآمیزی که یزید خواند، هبوط انبیای
بزرگ به همراه فرشتگان نزد سر آن حضرت، ناپدید شدن
سر و فرجام عُمر بن سعد]

از الخرائج والجرائح، اثر راوندی رحمته الله.

از ابو الفرج، سعید بن ابی الرجاء، از محمد بن عبدالله بن عمر خانی، از
ابوالقاسم بکراد بن طیب بن شمعون، از ابوبکر بن احمد بن یعقوب، از احمد بن
عبدالرحمان، از سعد، از حسن بن عمر، از سلیمان بن مهران اعمش^(۱) روایت
است که گفت:

بَيْنَمَا أَنَا فِي الطَّوَافِ بِالْمَوْسِمِ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا يَدْعُو وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي
وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَغْفِرُ.

قَالَ: فَارْتَعَدْتُ مِنْ ذَلِكَ^(۲) وَدَنَوْتُ مِنْهُ وَقُلْتُ: يَا هَذَا، أَنْتَ فِي حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ
رَسُولِهِ، وَهَذَا أَيَّامُ حُرْمٍ فِي شَهْرِ عَظِيمٍ، فَلِمَ تَنَاسُ مِنْ مَغْفِرَةِ اللَّهِ؟^(۳)
قَالَ: يَا هَذَا ذَنْبِي عَظِيمٌ.

قُلْتُ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلِ تِهَامَةَ؟

۱. در مأخذ ضبط سند بدین گونه است:.. ابوالقاسم بکران طیب... برای ما حدیث کرد ابوبکر،
محمد بن احمد بن یعقوب [گفت] برای ما حدیث کرد احمد بن عبدالرحمان بن سعید، از
ابوالحسن عمرو،...

۲. در بیشتر مأخذ «من ذلك» ضبط است.

۳. در شماری از مأخذ «مِنَ الْمَغْفِرَةِ» ضبط است.

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: يُوزَنُ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي؟

قَالَ: نَعَمْ، فَإِنْ شِئْتَ أَخْبِرْتُكَ؟

قُلْتُ: أَخْبِرْنِي.

قَالَ: أَخْرِجْ بِنَا عَنِ الْحَرَمِ، فَخَرَجْنَا مِنْهُ، فَقَالَ لِي: أَنَا أَحَدُ مَنْ كَانَ فِي الْعَسْكَرِ الْمَشْهُومِ^(۱) عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكُنْتُ أَحَدَ الْأَرْبَعِينَ الَّذِينَ حَمَلُوا الرَّأْسَ إِلَى يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - مِنَ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا حَمَلْنَاهُ عَلَى طَرِيقِ الشَّامِ نَزَلْنَا عَلَى دَيْرِ النَّصَارِيِّ^(۲) وَكَانَ الرَّأْسُ مَعَنَا مَرْكُوزاً عَلَى رُمُحٍ وَمَعَهُ الْأَخْرَاسُ، فَوَضَعْنَا الطَّعَامَ وَجَلَسْنَا لِنَأْكُلَ، فَإِذَا بِكَفٍّ فِي حَائِطِ الدَّيْرِ تَكْتُبُ:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

قَالَ: فَجَزَعْنَا مِنْ ذَلِكَ جَزَعاً شَدِيداً، وَأَهْوَى بَعْضُنَا إِلَى الْكَفِّ لِيَأْخُذَهَا، فَغَابَتْ.

ثُمَّ عَادَ أَصْحَابِي إِلَى الطَّعَامِ، فَإِذَا الْكَفُّ قَدْ عَادَتْ تَكْتُبُ:

فَلَا وَاللَّهِ لَيْسَ لَهُمْ شَفِيعٌ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الْعَذَابِ

فَقَامَ أَصْحَابُنَا إِلَيْهَا، فَغَابَتْ، ثُمَّ عَادُوا إِلَى الطَّعَامِ، فَعَادَتْ تَكْتُبُ:

وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بِحُكْمِ جَوْرِ وَخَالَفَ حُكْمُهُمْ حُكْمَ الْكِتَابِ

فَامْتَنَعْتُ وَمَا هُنَّائِي أَكُلُهُ.

۱. در «الخرائج» و شماری از مآخذ، «المَشْهُوم» ضبط است.

۲. در «عوامل العلوم ۱۷: ۳۹۹» همین گونه ضبط است، در دیگر مآخذ «لنصاری» آمده است.

ثُمَّ أَشْرَفَ عَلَيْنَا رَاهِبٌ مِنَ الدَّيْرِ، فَرَأَى نُورًا سَاطِعًا مِنْ فَوْقِ الرَّأْسِ، فَأَشْرَفَ
فَرَأَى عَسْكَرًا، فَقَالَ الرَّاهِبُ لِلْحُرَّاسِ: مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟
قَالُوا: مِنَ الْعِرَاقِ، حَارَبْنَا الْحُسَيْنَ!
فَقَالَ الرَّاهِبُ: ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَابْنُ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّكُمْ؟
قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: تَبَّأَ لَكُمْ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ابْنٌ لَحَمَلْنَاهُ عَلَى أَحَدَانَا، وَلَكِنْ لِي
إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ.
قَالُوا: وَمَا هِيَ؟

قَالَ: قُولُوا لِرَبِّسِكُمْ عِنْدِي عَشْرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَرِثْتَهَا مِنْ أَبَائِي يَأْخُذْهَا مِنِّي
وَيُعْطِينِي الرَّأْسَ يَكُونُ عِنْدِي إِلَى وَقْتِ الرَّحِيلِ، فَإِذَا رَحَلَ رَدَدْتُهُ إِلَيْهِ.
فَأَخْبَرُوا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بِذَلِكَ، فَقَالَ: خُذُوا مِنْهُ الدَّنَانِيرَ وَأَعْطُوهُ إِلَى وَقْتِ
الرَّحِيلِ.

فَجَاءُوا إِلَى الرَّاهِبِ فَقَالُوا: هَاتِ الْمَالَ حَتَّى نُعْطِيَكَ الرَّأْسَ.
فَأَدْلَى إِلَيْهِمْ جَرَابَيْنِ فِي كُلِّ جَرَابٍ خَمْسَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ.
فَدَعَا عُمَرَ بِالنَّاقِدِ وَالْوَزَانِ فَانْتَقَدَهَا وَوَزَنَهَا وَدَفَعَهَا إِلَى خَازِنٍ لَهُ، وَأَمَرَ أَنْ يُعْطَى
الرَّأْسَ.

فَأَخَذَ الرَّاهِبُ الرَّأْسَ فَغَسَلَهُ وَنَظَّفَهُ وَحَشَاهُ بِمِسْكِ وَكَافُورٍ كَانَ عِنْدَهُ، ثُمَّ جَعَلَهُ
فِي حَرِيرَةٍ وَوَضَعَهُ فِي حَجَرِهِ، وَلَمْ يَزَلْ يَبْكُ وَيَبْكِي حَتَّى نَادَوْهُ وَطَلَبُوا مِنْهُ
الرَّأْسَ.

فَقَالَ: يَا رَأْسُ، وَاللَّهِ لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي، فَإِذَا كَانَ غَدًا فَاشْهَدْ لِي عِنْدَ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَسْلَمْتُ عَلَى يَدَيْكَ وَأَنَا مَوْلَاكَ.

وَقَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَحْتَاجُ أَنْ أَكَلِّمَ رَئِيسَكُمْ بِكَلِمَةٍ وَأَعْطِيَهُ الرَّأْسَ، فَدَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ أَنْ لَا تَعُودَ إِلَيَّ مَا كُنْتَ تَفْعَلُهُ بِهَذَا الرَّأْسِ، وَلَا تَخْرُجَ هَذَا الرَّأْسَ مِنْ هَذَا الصُّنْدُوقِ. فَقَالَ لَهُ: أَفْعَلُ.

فَأَعْطَاهُ الرَّأْسَ، وَنَزَلَ مِنَ الدَّيْرِ يَلْحَقُ بِبَعْضِ الْجِبَالِ يَعْبُدُ اللَّهَ. وَمَضَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَفَعَلَ بِالرَّأْسِ مِثْلَ مَا كَانَ يَفْعَلُ فِي الْأَوَّلِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ دِمَشْقَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: انْزِلُوا، وَطَلَبَ مِنْ خَازِنِهِ الْجِرَائِينَ، فَأَحْضَرَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَى خَاتَمِهِ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُفْتَحَ، فَإِذَا الدَّنَانِيرُ قَدْ تَحَوَّلَتْ خَرْفَةً، فَنَظَرُوا فِي سِكِّهَا فَإِذَا عَلَى جَانِبِهَا مَكْتُوبٌ: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾^(١)، وَعَلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ مَكْتُوبٌ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^(٢). فَقَالَ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(٣) خَسِرْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، ثُمَّ قَالَ لِغُلَامَيْهِ: اطْرَحُوهَا فِي النَّهْرِ، فَطَرِحَتْ.

وَرَحَلَ إِلَى دِمَشْقَ مِنَ الْغَدِ وَأَدْخَلَ الرَّأْسَ إِلَى يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَابْتَدَرَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ:

١. سورة إبراهيم (١٤) آية ٤٢.

٢. سورة شعراء (٢٦) آية ٢٢٧.

٣. سورة بقره (٢) آية ١٥٦.

املاً رِکَابِي فَضَّةً وَذَهَباً^(۱) اِنِّی قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَجَّبَا

قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ اُمًّا وَاَبَاً

فَاَمَرَ یَزِیدُ بِقَتْلِهِ وَقَالَ: اِنْ عَلِمْتَ اَنَّ حُسَيْنًا خَیْرُ النَّاسِ اُمًّا وَاَبَاً فَلِمَ قَتَلْتَهُ؟
فَجَعَلَ الرَّاسَ فِی طَسْتٍ وَهُوَ یَنْظُرُ اِلَى اَسْنَانِهِ وَیَقُولُ:

لَیْتَ اَشْیَاخِی بِبَدْرِ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْاَسَلُ

فَاَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا یَزِیدُ لَا تُشَلْ

وَجَزَیْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلَهَا وَبِاَحَدٍ یَوْمَ اَحَدٍ فَاعْتَدِلْ

لَسْتُ مِنْ خِندِفٍ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي اَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ

فَدَخَلَ عَلَیْهِ زَیْدُ بْنُ اَرْقَمَ وَرَأَى الرَّاسَ فِی الطَّسْتِ وَهُوَ یَضْرِبُ بِالْقَضِیْبِ عَلَیْ
اَسْنَانِهِ، فَقَالَ: كُفَّ عَنْ ثَنَائِهِ، فَطَالَمَا رَأَتْهُ النَّبِیُّ ﷺ یَقْبُلُهَا.

فَقَالَ یَزِیدُ: لَوْ لَا اَنَّكَ شَیْخٌ كَبِیْرٌ خَرَفْتَ لَقَتَلْتُكَ.

وَدَخَلَ عَلَیْهِ رَأْسُ الْیَهُودِ فَقَالَ: مَا هَذَا الرَّاسُ؟ فَقَالَ: رَأْسُ خَارِجِی. قَالَ: وَمَنْ
هُوَ؟ قَالَ: الْحُسَیْنُ. قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِیٍّ، قَالَ: وَمَنْ اُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ؟
قَالَ: وَمَنْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: بِنْتُ مُحَمَّدٍ. قَالَ: نَبِیُّكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: لَا جَزَاكُمُ اللّٰهُ خَیْرًا، بِالْاَمْسِ كَانَ نَبِیُّكُمْ وَالْیَوْمَ قَتَلْتُمْ ابْنَ بَیْتِهِ، وَیَحْكُ! اِنْ
بَنِیَّ وَبَیْنَ دَاوُدَ نَبِیًّا وَثَلَاثِیْنَ اَبَاً، فَاِذَا رَأَتْنِی الْیَهُودُ كَفَرَتْ اِلَیَّ.

ثُمَّ مَالَ اِلَى الطَّسْتِ وَقَبَلَ الرَّاسَ وَقَالَ: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، وَاَنَّ جَدَّكَ مُحَمَّدًا
رَسُوْلُ اللّٰهِ، وَخَرَجَ، فَاَمَرَ یَزِیدُ بِقَتْلِهِ.

وَاَمَرَ فَاَدْخَلَ الرَّاسَ الْقُبَّةَ الَّتِی بِاِزَاءِ الْقُبَّةِ الَّتِی یَشْرَبُ فِیْهَا، وَوَكَلْنَا بِالرَّاسِ، وَكُلُّ

۱. در «الخرائج» و شماری از مآخذ «أو ذهباً» ضبط است.

ذَلِكَ كَانَ فِي قَلْبِي، فَلَمْ يَحْمِلْنِي النَّوْمُ فِي تِلْكَ الْقُبَّةِ.
 فَلَمَّا دَخَلَ اللَّيْلُ وَكَلْنَا أَيْضاً بِالرَّأْسِ، فَلَمَّا مَضَى وَهْنٌ مِنَ اللَّيْلِ سَمِعْتُ دَوِيّاً مِنَ
 السَّمَاءِ، فَإِذَا مُنَادٍ يُنَادِي: يَا آدَمُ اهْبِطْ، فَهَبَطَ أَبُو الْبَشَرِ وَمَعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
 ثُمَّ سَمِعْتُ مُنَادِيّاً يُنَادِي: يَا إِبْرَاهِيمُ اهْبِطْ، فَهَبَطَ وَمَعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
 ثُمَّ سَمِعْتُ مُنَادِيّاً يُنَادِي: يَا مُوسَى اهْبِطْ، فَهَبَطَ وَمَعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
 ثُمَّ سَمِعْتُ مُنَادِيّاً يُنَادِي: يَا عِيسَى اهْبِطْ، فَهَبَطَ وَمَعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.
 ثُمَّ سَمِعْتُ دَوِيّاً عَظِيماً وَمُنَادٍ يُنَادِي: يَا مُحَمَّدُ اهْبِطْ، فَهَبَطَ وَمَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ
 الْمَلَائِكَةِ، فَأَحْدَقَ الْمَلَائِكَةُ بِالْقُبَّةِ، ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ الْقُبَّةَ وَأَخَذَ الرَّأْسَ مِنْهَا.
 وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ قَعَدَ تَحْتَ الرَّأْسِ، فَانْحَنَى الرُّمْحُ وَوَقَعَ الرَّأْسُ فِي
 حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخَذَهُ وَجَاءَ بِهِ إِلَى آدَمَ فَقَالَ: يَا أَبِي آدَمُ، مَا تَرَى مَا فَعَلْتُ
 أُمْتِي بَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي؟
 فَأَقْسَعَرَّ لِذَلِكَ جِلْدِي.
 ثُمَّ قَامَ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنَا صَاحِبُ الزَّلَازِلِ، فَأُمُرْنِي لِأَزْلِزَ بِهِمُ الْأَرْضَ
 وَأَصْبِحَ بِهِمْ صَبِيحَةً وَاحِدَةً يَهْلِكُونَ فِيهَا.
 فَقَالَ: لَا.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، دَعْنِي وَهَؤُلَاءِ الْأَرْبَعِينَ الْمُؤَكَّلِينَ.^(١)

قَالَ: فَدُونَكَ.

فَجَعَلَ يَنْفُخُ بِوَاحِدٍ وَاحِدٍ، فَدَنَا مِنِّي فَقَالَ: تَسْمَعُ وَتَرَى.

فَقَالَ النَّبِيُّ: دَعُوهُ دَعُوهُ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ، فَتَرَكَنِي.

١. در مآخذ آمده است: ... المؤكّلين بالرأس.

وَأَخَذُوا الرَّأْسَ وَوَلَّوْا، فَافْتَقَدَ الرَّأْسَ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَمَا عُرِفَ لَهُ خَبَرٌ.
وَلِحَقِّ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالرَّيِّ فَمَا لِحَقِّ بِسُلْطَانِهِ، وَمَحَقَّ اللَّهُ عُمُرَهُ فَأَهْلِكَ فِي
الطَّرِيقِ.

فَقَالَ سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ: قُلْتُ لِلرَّجُلِ: تَنْحَ عَنِّي لَا تُحْرِقْنِي بِنَارِكَ، وَوَلَّيْتُ
وَلَا أَدْرِي بَعْدَ ذَلِكَ مَا خَبَرُهُ؛^(۱)

سلیمان اعمش می‌گوید: هنگامی که در موسم حج در طواف بودم، ناگهان
مردی را دیدم که دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا، مرا بیامرز، و می‌دانم که
نمی‌آمرزی ام!

می‌گوید: از این سخن لرزیدم، نزدیکش شدم و گفتم: ای فلانی، تو در حرم
خدا و رسول اوئی و این آیات حرمت دارد و در ماه بزرگی به سر می‌بری، چرا از
مغفرت خدا ناامیدی؟

وی گفت: ای فلانی، گناهم بزرگ است!

پرسیدم: از کوه مکه هم بزرگ‌تر است؟

گفت: آری.

پرسیدم: با کوه‌های سر به فلک برابری می‌کند؟

گفت: آری، اگر بخواهی خبرت می‌دهم.

گفتم: باخبرم ساز.

گفت: با من از حَرَم بیرون آی. از حرم خارج شدیم، گفت: هنگامی که

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۷۷ - ۵۸۲، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۸۴ - ۱۸۷، حدیث ۳۱؛ عوالم
العلوم ۱۷: ۳۹۸ - ۴۰۲.

حسین به قتل رسید، من در آن سپاه شوم - سپاه عمر بن سعد - حضور داشتم و یکی از چهل نفری بودم که سر حسین را از کوفه پیش یزید (لعنت خدا بر او باد) می‌بردند. در راه شام که سر را حمل می‌کردیم، بر دَیْر نصارا فرود آمدیم، سر بر نیزه قرار داشت و نگهبانان همراه ما بودند. سفره انداختیم و نشستیم تا غذا بخوریم، ناگهان دستی از دیوار دَیْر [برون آمد و] نوشت:

- آیا اُمّتی که حسین را کشتند، در روز حساب (قیامت) شفاعت جدّش را امید دارند؟! می‌گوید: از این بیت [شعر] به شدّت نگران شدیم و یکی از ما در تکاپو افتاد تا آن را بگیرد، اما آن دست ناپدید گشت.

سپس اصحاب ما سر سفره باز آمدند، ناگهان آن دست برگشت و نوشت:

- به خدا سوگند، شفیی برای آنها نیست و آنان در قیامت در عذاب‌اند.

اصحاب ما سوی آن دست برخاستند [که آن را بگیرند] اما آن دست ناپیدا شد، آنها سر سفره برگشتند، آن دست باز نمایان شد و نوشت:

- حسین را به حکم جور کشتند و این حکم، بر خلاف حکم قرآن بود.

از خوردن طعام دست کشیدم و غذا گوارایم نبود.

راهبی از دیر ما را می‌پایید، نوری را دید که از بالای سر آن حضرت می‌تابد، جلو آمد، سپاهی را دید، از نگهبانان پرسید: از کجا می‌آیید؟ گفتند: از عراق می‌آییم، با حسین جنگیدیم.

راهب پرسید: [حسین] فرزند فاطمه دختر پیامبرتان و فرزند عمو زاده پیامبر

شما؟

گفتند: آری.

راهب گفت: دستتان بریده باد! والله اگر عیسی بن مریم پسر داشت، ما روی پلک چشمانمان او را جای می دادیم! لیکن از شما درخواستی دارم.

پرسیدند: چه حاجتی؟

گفت: به ریستان بگویید ده هزار درهم نزد من است که آن را از پدرانم ارث برده‌ام، آنها را از من بستانند و سر را به من دهد که تا زمان رفتن شما پیش من باشد، هرگاه راه افتاد، آن را به او برمی گردانم.

عمر بن سعد را از ماجرا آگاه ساختند، گفت: دینارها را از او بگیرید و سر را تا بانگ رحیل به او دهید.

آنان پیش راهب آمدند و گفتند: مال را بیاور تا سر را به تو دهیم. راهب دو آنبان را که در هر کدام پنج هزار درهم وجود داشت، پیش آنها انداخت.

عمر بن سعد ناقد و وزان (حساب‌دار) را خواست، آن درهم‌ها را دریافت کرد و وزن نمود و به صندوق‌دارش سپرد و دستور داد سر امام علیه السلام را به آن راهب دهند.

راهب سر امام علیه السلام را گرفت، آن را شست و پاکیزه ساخت و با مُشک و کافوری که نزدش بود، اندود، آن‌گاه آن را در دیبایی گذاشت و در دامنش نهاد و پیوسته می‌نالید و می‌گریست تا اینکه آنان صدایش زدند و سر را از او طلبیدند.

راهب گفت: ای سر، والله جز اختیار خویش به دست ندارم، فردای قیامت نزد جدّت محمد، شهادت ده که من شهادتین را (گواهی می‌دهم که خدایی جز

اللّٰه نیست و محمّد بنده و رسول اوست) گفتم و به دستت مسلمان شدم و غلام توأم.

راهب به آنان گفت: می‌خواهم کلمه‌ای با ریستان بگویم و سر را به او دهم، عمر بن سعد نزدیک آمد، راهب به او گفت: به حقّ خدا و محمّد از تو مسئلت دارم که به کاری که پیش از این با این سر انجام می‌دادی بازنگردی و این سر را از از این صندوق درنیاوری.

عمر بن سعد گفت: [باشد، به خواسته‌ات] عمل می‌کنم.

راهب سر را به او داد و از دَیْر پایین آمد و برای عبادت خدا سوی یکی از کوه‌ها به راه افتاد.

عمر بن سعد، رهسپار شد و با سر آن حضرت همان کاری را که پیش از آن انجام می‌داد در پیش گرفت. چون نزدیک دمشق رسید، به اصحابش گفت: فرود آید [و در اینجا اطراق کنید] و از صندوق‌دار، آن دو آنبان را خواست. وی آنها را حاضر ساخت، عمر بن سعد به مهر آن نگریست، سپس دستور داد مهر را بکشایند، ناگهان دید آن دینارها به سفال تبدیل شده است، در [نقش] سکه آنها نگاه کرد، دیدند در یک روی آن مکتوب است: «خدا را غافل از کردار ظالمان مپندارید»، و در روی دیگر نوشته شده است: «به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و رو شوند».

عمر بن سعد گفت: «ما از آن خداییم و سویش باز می‌گردیم» در دنیا و آخرت زیانکار شدم، سپس به غلامانش گفت: اینها را در نهر اندازید و این کار صورت گرفت.

وی، فردای آن روز به دمشق کوچید و سر امام علیه السلام را پیش یزید (لعنه الله) بُرد.
 قاتل حسین علیه السلام پیش یزید به خواندن این اشعار مبادرت ورزید:
 - رکابم [خورجینم] را پر از طلاق و نقره سازید که من پادشاه در پرده‌ای را کشتم، کسی را
 به قتل رساندم که بهترین مادر و پدر را - در میان مردم - داشت.
 یزید دستور داد او را بکشند و گفت: اگر می‌دانستی که حسین بهترین پدر و
 مادرها را دارد، چرا او را به قتل رساندی؟!
 سر امام علیه السلام را در طشت گذاشت و به دندان‌های آن حضرت می‌نگریست و
 می‌سرود:
 - کاش بزرگانم در جنگ بدر حاضر بودند، بی‌تابی خزر ج را از چکاچک نیزه‌ها و شمشیرها
 (در جنگ اُخْد) می‌دیدند.
 - از شادی هلهله سر می‌دادند، سپس می‌گفتند: ای یزید، دستت شل مباد.
 - انتقام کشته‌های جنگ بدر و اُخْد را گرفتیم.
 - از نسل خَنْدَف نیستیم اگر از کارهایی که فرزندان احمد انجام دادند، انتقام نگیرم.
 زید بن اَرْقَم درآمد و دید سر امام علیه السلام در طشت است و یزید با چوب بر
 دندان‌های آن حضرت می‌زند، گفت: از زدن با چوب به لب و دندان حسین
 دست بردار، بارها دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را می‌بوسید.
 یزید گفت: اگر پیر خرفت نبودی، تو را می‌کشتم.
 بزرگ یهود بر یزید داخل شد، پرسید: این سر، چیست؟ گفتند: سر یک
 خارجی (از دین خارج شده) است. پرسید: او کیست؟ گفتند: حسین. پرسید:
 فرزند کیست؟ گفت: فرزند علی. پرسید: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه.

پرسید: فاطمه کیست؟ گفت: دختر محمد. پرسید: پیامبران؟ گفت: آری.

سرامد یهود گفت: خدا خیرتان ندهد! دیروز پیامبران بود، امروز فرزند دخترش را کشتید؟ وای بر تو! میان من و داود سی و اندی پشت پدر [فاصله] هست، هرگاه یهودیان مرا می بینند، سر فرود می آورند.

وی سپس سوی طشت رفت و سر را بوسید و گفت: «شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و جدت محمد رسول خداست» و [از آنجا] بیرون آمد. یزید (لعنه الله) فرمان قتل او را داد.

یزید امر کرد، سر را در قبه ای داخل کردند که در مقابل قبه میگساری اش بود، و ما را به [نگهبانی] سرگماشت، همه این ماجراها در دلم نقش بست و از خواب در آن قبه بازم داشت.

چون شب فرا رسید، باز هم حفاظت از سر آن حضرت به ما واگذار شد. چون اندکی از شب گذشت، صدایی از آسمان شنیدم، منادی ندا می داد: ای آدم، فرود آی! آدم به همراه شمار فراوانی از فرشتگان فرود آمدند.

سپس شنیدم منادی صدا می زد: ای ابراهیم، هبوط کن! ابراهیم به همراه بسیاری از ملائکه فرود آمد.

پس از آن، شنیدم منادی ندا می دهد: ای موسی، فرود آی! موسی با جمع زیادی از فرشتگان فرود آمد.

آن گاه شنیدم منادی ندا می زند: ای عیسی، فرود آی! عیسی به همراه فرشتگان فراوانی فرود آمدند.

پس از آن، شنیدم صدای باعظمتی طنین افکند، منادی ندا می داد: ای محمد،

فرود آی! محمد ﷺ به همراه خلق بسیاری از ملائکه فرود آمد، فرشتگان اطراف آن قبه حلقه زدند، آن گاه پیامبر ﷺ داخل قبه شد و سر را از آن مکان گرفت. در روایتی آمده است که محمد زیر آن سر [که بر نیزه بود] نشست. نیزه خم شد و سر حسین در دامن رسول خدا افتاد. پیامبر آن را گرفت و آن را پیش آدم آورد و فرمود: ای پدرم آدم، می بینی اُمّتم - پس از من - با فرزندم چه کردند؟ از این سخن پیامبر، پوستم لرزید.

آن گاه جبرئیل برخاست و گفت: ای محمد، من صاحب زلزله‌هایم، امرم کن تا زمین را زیر پای آنان بلرزانم و یک فریادی بر آنان کشم که در آن هلاک شوند. پیامبر فرمود: نه.

جبرئیل گفت: ای محمد، مرا با این چهل نفر نگهبانِ سر واگذار. فرمود: بفرما بگیر [در اختیار تو آند].

جبرئیل به یکایک آن افراد می‌دمید، به من نزدیک شد، گفت: می‌شنوی و می‌بینی؟!

پیامبر ﷺ فرمود: او را واگذارید، رهایش کنید، خدا او را نیامرزد! وی مرا وانهاد.

آنان سر حسین را گرفتند و رفتند. از آن شب، سر آن حضرت ناپدید شد و خبری از آن به دست نیامد.

عمر بن سعد، سمت «ری» به راه افتاد، اما به سلطنت «ری» نرسید و خدا برکت را از عمرش گرفت و در راه «ری» هلاک گردید.

سلیمان اعمش می‌گوید: به آن مرد گفتم: از من دور شو، مرا با آتش خویش مسوزان! از آن مرد روی گرداندم و رفتم و پس از آن نمی‌دانم چه بر سرش آمد.

[یاد آوری]

می‌گوییم: در نسخه‌ای که ما از «الخرائج» در دست داریم، مطالب بسیاری از سند و متن این خبر افتاده است. از این رو، آن را از مقتل بحار نقل کردیم و به همین خاطر روایت را با لفظ «عن» آغازیدیم. این کار، اصطلاح ما در این کتاب است که آنچه را از کتابی با واسطه نقل کنیم (به خاطر عدم دسترسی به اصل آن کتاب یا به جهت اختلاف نسخه آن و یا به سبب دیگری) با لفظ «عن» (از) بیاوریم.

[نکته‌ای پیرامون مرگ عمر بن سعد]

اما اینکه در این روایت آمده است که: «عمر بن سعد رهسپار ری شد... خدا عمرش را نابود ساخت، در راه ری به هلاکت رسید» با روایات معتبری ناساز می‌افتد که بیان می‌دارند عمر بن سعد را مختار علیه السلام به قتل رساند. شاید این مرد از پندار خویش خبر می‌دهد و در آن صحتی نیست.

[نکاتی پیرامون سر امام حسین علیه السلام]

اما اینکه می‌گوید: «سر امام علیه السلام از آن شب مفقود شد و خبری از آن به دست نیامد». بدان که درباره سر مبارک امام حسین علیه السلام روایات معصومان علیهم السلام (و غیر آنها) اختلاف فراوان دارند.

[دفن سر امام حسین علیه السلام در نجف]

در بسیاری از روایات امامان علیهم السلام (که در الکافی، تهذیب الأحکام و دیگر کتاب‌ها نقل شده‌اند) آمده است که سر امام علیه السلام در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام دفن شد. از آنها روایتی است که ثقه بزرگوار، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در

کتاب «کامل الزیارات» از پدرش و کُلینی (هر دو) از علی، از پدرش، از یحیی بن زکریا، از یزید بن عمرو بن طلحه^(۱) روایت می‌کند که:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَهُوَ بِالْحِيرَةِ: أَمَا تُرِيدُ مَا وَعَدْتُكَ؟

قَالَ، قُلْتُ: بَلَى - يَعْنِي الذَّهَابَ إِلَى قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) - .

قَالَ: فَارْكَبْ وَارْكَبْ إِسْمَاعِيلُ مَعَهُ^(۲) وَارْكَبْتُ مَعَهُمْ^(۳) حَتَّى إِذَا جَاَزَ

الثُّوْبَةَ وَكَانَ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالنَّجَفِ عِنْدَ زَكَاوَاتٍ^(۴) بَيْضٍ، نَزَلَ وَنَزَلَ

إِسْمَاعِيلُ وَنَزَلْتُ مَعَهُمْ^(۵).

فَصَلَّيْتُ وَصَلَّى إِسْمَاعِيلُ وَصَلَّيْتُ.

فَقَالَ (عليه السلام) لِإِسْمَاعِيلَ: قُمْ فَسَلِّمْ عَلَى جَدِّكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام).

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) بِكَوْبَلَاءَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَمَّا حُمِلَ رَأْسُهُ إِلَى الشَّامِ سَرَقَهُ مَوْلَى لَنَا، فَدَفَنَهُ

بِجَنْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)^(۶)؛

یزید بن عمرو می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) که در «حیره» بود [به من]

فرمود: آیا آنچه را وعده‌ات دادم (یعنی رفتن به آرامگاه

امیرالمؤمنین (علیه السلام)) نمی‌خواهی؟

۱. در «کامل الزیارات»، «عمر بن طلحه» ضبط است.

۲. در شماری از مآخذ آمده است، و رکب اسماعیل اینه معه.

۳. در شماری از مآخذ «معهما» ضبط است.

۴. این واژه در مآخذ به صورت‌های مختلف ضبط است: زکرات، ذکرات، الرکوات (جمع الرکوة)، الذکوات (جمع الذکاة).

۵. در شماری از مآخذ «معهما» ضبط است.

۶. کامل الزیارات: ۳۴، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۷۸، حدیث ۲۸.

گفتم: چرا.

آن حضرت بر مرکب سوار شد، اسماعیل [فرزند امام] نیز سوار گردید من هم با آنها سوار شدم تا اینکه از «تُویّه» (که مکانی میان حِیرَه و نجف است) گذشتیم. آنجا که زمین دُرهای سفید است، امام فرود آمد، اسماعیل هم پیاده شد و من هم همراه آنها فرود آمدم.

امام علیه السلام نماز گزارد، اسماعیل هم نماز خواند، من هم نماز گزاردم. امام علیه السلام به اسماعیل فرمود: برخیز و بر جدّت حسین بن علی علیه السلام سلام بفرست.

پرسیدم: فدایت شوم! مگر حسین علیه السلام در کربلا نیست؟
امام علیه السلام فرمود: چرا، لیکن چون سرش به شام حمل می‌شد، یکی از موالیان ما آن را دزدید و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام دفن کرد.

[دفن سر امام علیه السلام در کنار بدنش]

نیز در همین کتاب «کامل الزیارات» از محمد بن حسن و محمد بن احمد بن حسین (هر دو) از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از علی بن احمد بن آشیم، از یونس بن ظَبَّیان (یا از شخصی) از یونس، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ الْمَلْعُونَةَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمَّا بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى الشَّامِ رُدَّ إِلَى الْكُوفَةِ.
فَقَالَ: أَخْرِجُوهَا عَنْهَا لَا يَفْتَتِنُ بِهِ أَهْلُهَا.

فَصَيَّرَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)؛ فَالرَّأْسَ مَعَ الْجَسَدِ وَالْجَسَدُ مَعَ الرَّأْسِ؛^(۱)

چون عبيدالله بن زیاد ملعون، سر امام حسين (علیه السلام) را به شام فرستاد، به کوفه بازگردانده شد.

ابن زیاد گفت: این سر را از کوفه بیرون برید که اهل کوفه به آن فریفته نشوند.

خدا سر آن حضرت را نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) جای داد [سپس سر آن حضرت در قبر خود آن حضرت دفن شد] از این رو، سر آن حضرت با جسد اوست و جسد همراه سر او می باشد.

ابن طاووس (رحمه الله) در «اللهوف» می نگارد:

فَأَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَرُويَ أَنَّهُ أُعِيدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَا مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ.

وَكَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ إِلَيْهِ.
وَرُويَتْ آثَارٌ مُخْتَلِفَةٌ كَثِيرَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ وَتَرَكْنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسَخُ مَا شَرَطْنَاهُ مِنْ اخْتِصَارِ الْكِتَابِ؛^(۲)

اما سر امام حسين (علیه السلام)، روایت است که سر آن حضرت بازگردانده شد و با جسد شریف او در کربلا دفن گردید.

عمل طایفه شیعه بر همین معناست که اشارت رفت.

۱. کامل الزیارات: ۳۷، ضمن حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۷۸، حدیث ۲۹.

۲. اللهوف: ۱۹۵-۱۹۶.

اخبار مختلف فراوانی جز آنچه را ما آوردیم، روایت است. ما این اخبار را وانهادیم تا شرطی را که کردیم (اختصارگویی در این کتاب) فسخ نشود.

[دفن سر امام علیه السلام در مدینه یا دمشق]

مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار» از ابن نما نقل می‌کند که می‌گوید:

وَأَمَّا الرَّأْسُ الشَّرِيفُ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ:

فَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّ عَمْرَو بْنَ سَعِيدٍ دَفَنَهُ بِالْمَدِينَةِ.

وَعَنْ مَنْصُورِ بْنِ جُمُهورٍ أَنَّهُ دَخَلَ خِزَانَةَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَمَّا فُتِحَتْ وَجَدَ بِهِ جُؤْنَةً حَمْرَاءَ، فَقَالَ لِغُلَامِهِ سَلِيمٍ: احْتَظْ بِهَذِهِ الْجُؤْنَةِ فَإِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ بَنِي أُمَيَّةَ. فَلَمَّا فَتَحَهَا إِذَا فِيهَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَهُوَ مَخْضُوبٌ بِالسَّوَادِ. فَقَالَ لِغُلَامِهِ: ائْتِنِي بِثَوْبٍ، فَأَتَاهُ بِهِ، فَلَفَّهُ ثُمَّ دَفَنَهُ بِدِمَشْقَ عِنْدَ بَابِ الْفَرَادِيسِ عِنْدَ الثَّرَجِ الثَّالِثِ مِمَّا يَلِي الْمَشْرِقَ.

وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ أَنَّ مَشْهَدَ الرَّأْسِ عِنْدَهُمْ يُسَمُّونَهُ مَشْهَدَ الْكَرِيمِ، عَلَيْهِ مِنَ الذَّهَبِ شَيْءٌ كَثِيرٌ، يَقْصِدُونَهُ فِي الْمَوَاسِمِ وَيَزُورُونَهُ وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَدْفُونٌ هُنَاكَ.

وَالَّذِي عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ مِنَ الْأَقْوَالِ أَنَّهُ أُعِيدَ إِلَى الْجَسَدِ بَعْدَ أَنْ طِيفَ بِهِ فِي الْبِلَادِ وَدُفِنَ مَعَهُ؛^(۱)

درباره سر شریف امام حسین علیه السلام مردم اختلاف دارند:

قومی می‌گویند: عمرو بن سعید آن را در مدینه دفن کرد.

۱. مشیر الأحزان: ۱۰۶-۱۰۷ (اثر ابن نما حلی)؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۴۴.

از منصور بن جمهور نقل است که وقتی خزانه یزید بن معاویه گشوده شد، وی به آن درآمد، در آن، جامه‌دان سرخی را یافت، به غلامش (سلیم) گفت: این را نگهدار؛ زیرا آن یکی از گنج‌های بنی امیه است. چون در آن را باز کرد، ناگهان دید سر حسین (علیه السلام) که با رنگ سیاه خضاب شده است) در آن هست. به غلامش گفت: پارچه ای به من ده. غلام پارچه‌ای آورد. وی سر را در پارچه پیچید، سپس در دمشق، در باب الفرادیس (کنار برج سوم از طرف مشرق) به خاک سپرد.

جماعتی از اهل مصر برایم حدیث کردند که «مشهد الرأس» نزد آنهاست، آن را «مشهد الکریم» می‌نامند، طلاهای فراوانی در آن هست. در موسم‌ها به آنجا می‌روند و حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کنند و می‌پندارند سر حسین (علیه السلام) در آنجا مدفون است.

قول مورد اعتماد این است که سر حسین (علیه السلام) (پس از آنکه آن را در شهرها گرداندند) به جسد آن حضرت بازگردانده شد و با وی دفن گردید.

آن‌گاه مجلسی (رحمه الله) از صاحب «المناقب» (که در مقتل بحار فراوان از وی نقل می‌کند) روایت می‌آورد که گفت: امام ابو العلاء حافظ - به اسنادش - بیان داشت:
 إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) بَعَثَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي يَنِي هَاشِمٍ وَضَمَّ إِلَيْهِمْ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي

أَبِي سُفْيَانَ، ثُمَّ بَعَثَ بِثَقَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِهِ مَعَهُمْ، وَجَهَّزَهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَلَمْ يَدْعُ لَهُمْ حَاجَةً بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أَمَرَ لَهُمْ بِهَا. وَبَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ إِذْ ذَاكَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ.

فَقَالَ عَمْرٍو: وَدِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ بِهِ إِلَيَّ، ثُمَّ أَمَرَ عَمْرٍو بِهِ، فَدَفِنَ بِالْبُقْعِ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ فَاطِمَةَ.

وَذَكَرَ غَيْرُهُ: أَنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ بَرَّهَ^(١) وَيُلْطِفُهُ، فَدَعَا الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ اضْطَنَعْتَ إِلَى أَهْلِهِ مَعْرُوفًا! فَقَالَ سُلَيْمَانُ: إِنِّي وَجَدْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ فِي خِزَانَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَكَسَوْتُهُ خَمْسَةً مِنَ الدِّيَارِجِ وَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَقَبَّرْتُهُ. فَقَالَ الْحَسَنُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَضِيَ مِنْكَ بِسَبَبِ ذَلِكَ، وَأَحْسَنَ إِلَى الْحَسَنِ وَأَمَرَ لَهُ بِالْجَوَائِزِ.

وَذَكَرَ غَيْرُهُمَا أَنَّ رَأْسَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صُلِبَ بِدِمَشْقَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَمَكَثَ فِي خِزَانِ بْنِ أُمَيَّةَ حَتَّى وَلِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَطَلَبَ فَجِئَاءَ بِهِ وَهُوَ عَظِيمٌ أَبْيَضُ فَجَعَلَهُ فِي سَفَطٍ وَطَيَّبَهُ، وَجَعَلَ عَلَيْهِ ثَوْبًا وَدَفَنَهُ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا صَلَّى عَلَيْهِ. فَلَمَّا وَلِيَ عَمْرٍو بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعَثَ إِلَى الْمَكَانِ يَطْلُبُ مِنْهُ الرَّأْسَ، فَأُخْبِرَ بِخَبَرِهِ، فَسَأَلَ عَنِ الْمَوْضِعِ الَّذِي

١. در «بحار» و «عوامل العلوم»، «بَيَّرَهُ» ضبط است.

دُفِنَ فِيهِ، فَنَبَشَهُ وَأَخَذَهُ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا صَنَعَ بِهِ.

فَالظَّاهِرُ مِنْ دِينِهِ أَنَّهُ بُعِثَ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَدُفِنَ مَعَ جَسَدِهِ؛^(۱)

هنگامی که سر حسین علیه السلام را پیش یزید آوردند، به مدینه پیک فرستاد، عده‌ای از موالی بنی هاشم بر او درآمدند. وی شماری از موالیان ابوسفیان را به آنها همراه ساخت، سپس بار و بنه حسین علیه السلام و کسانی از خاندانش را که باقی بودند با آنها فرستاد و آنها را به همه امکانات مجهز ساخت و حاجتی را در مدینه برای آنها وانهاد مگر اینکه دستور داد برآورند.

و سر حسین علیه السلام را سوی عمرو بن سعید بن عاص (که در آن زمان کارگزار وی در مدینه بود) فرستاد.

عمرو گفت: دوست داشتم یزید این سر را پیش من نمی‌فرستاد. سپس دستور داد آن را در بقیع نزد قبر مادرش فاطمه دفن کنند.

شخص دیگری بیان می‌دارد که: سلیمان بن عبدالملک بن مروان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که گویا به وی نیکی و ملاطفت می‌کند.

حسن بصری را فراخواند و تعبیر خوابش را از او پرسید. حسن گفت: شاید کار نیکی را در حق خاندان پیامبر انجام داده‌ای!

سلیمان گفت: سر حسین را در خزانه یزید بن معاویه یافتم، آن را با پنج پارچه دیا پوشاندم و با جماعتی از اصحابم بر او نماز گزاردم

۱. بحار الأنوار ۴۵: ۴۵، عوالم العلوم ۱۷: ۴۵۲-۴۵۴.

و به خاکش سپردم. حسن گفت: به همین خاطر پیامبر ﷺ از تو خشنود شد. سلیمان به او احسان کرد و دستور داد جوایزی به وی دهند.

فرد دیگری (غیر از این دو نفر) گفته‌اند: سر حسین علیه السلام سه روز در دمشق آویخته شد و در خزائن بنی اُمیّه ماند تا اینکه سلیمان بن عبدالملک به حکومت رسید. وی آن را خواست، آن را در حالی که بزرگ و سفید بود آوردند. سلیمان سر را در سبیدی نهاد و خوش‌بو ساخت و پارچه‌ای بر او افکند و پس از آنکه بر وی نماز گزارد، آن را در مقابر مسلمانان دفن کرد. وقتی عمر بن عبدالعزیز ولایت یافت، به آن مکان مأمور فرستاد که سر را از آنجا بجوید، ماجرایی سر را به او خبر دادند، از جایی که در آن دفن شده بود، پرسید، آنجا را شکافت و سر را گرفت و خدا می‌داند که با آن چه کرد. ظاهر از دین عُمَر بن عبدالعزیز این است که سر امام علیه السلام به کربلا فرستاده شد و با جسد آن حضرت دفن گردید.

[قول مشهور در میان امامیه]

پس از این سخن، مجلسی رحمته الله علیه می‌نگارد:

می‌گویم: اینها اقوال مخالفان در این زمینه‌اند. مشهور میان علمای امامیه این است که سر حسین علیه السلام با جسد آن حضرت دفن شد. علی بن الحسین علیه السلام آن را [به جسد] برگرداند.

اخبار فراوانی هست که سر حسین علیه السلام کنار قبر امیرالمؤمنین به خاک سپرده شد، بعضی از این روایات خواهد آمد (و خدا بهتر می داند).^(۱) مورد اعتماد یکی از این دو امر است: یا دفن در کوفه یا پیوستن به جسد آن حضرت (و دانای واقعی خداست).

حدیث (۹۷)

[حکایت پرنده‌ای که سر امام حسین علیه السلام را با صندوقش ربود

و خبر از ساخت بارگاه برای قبر امام علی علیه السلام]

از دلائل الإمامه، اثر طبری شیعی رحمه الله.

طبری رحمه الله می گوید: برایم حدیث کرد ابو عبدالله، حسین بن عبدالله حَرَمی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو محمد، هارون بن موسی تَلْعُکَبَری، گفت: برای ما حدیث کرد ابو علی محمد بن هَمَّام، گفت: برای ما حدیث کرد حبیب بن حسین، گفت: برای ما حدیث کرد ابو هاشم، عُبَید بن خارجه، از علی بن عثمان، از فرات بن أَحَنَف، گفت:

كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَنَحْنُ نُرِيدُ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى الثُّوَيَّةِ نَزَلَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ؟

قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ مَنَبَرِ الْقَائِمِ عليه السلام، أَحَبُّتُ أَنْ أَشْكُرَ اللَّهَ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ. ثُمَّ مَضَى وَمَضِيَّتْ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْقَائِمِ الَّذِي عَلَى الطَّرِيقِ، فَنَزَلَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ.

فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ؟

قَالَ: هَاهُنَا نَزَلَ الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانَ مَعَهُمْ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُنْدُوقٍ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَيْرًا فَاحْتَمَلَ الصُّنْدُوقَ بِمَا فِيهِ، فَمَرَّ بِهِمْ جَمَالٌ فَأَخَذُوا رَأْسَهُ فَجَعَلُوهُ فِي الصُّنْدُوقِ، فَحَمَلُوهُ، فَنَزَلَتْ هَاهُنَا وَصَلَّيْتُ شُكْرًا لِلَّهِ.

ثُمَّ مَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ، فَنَزَلَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، قَالَ: هَاهُنَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَمَا إِنَّهُ لَا تَذْهَبُ الْآيَّامُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مُتَّخِنًا فِي نَفْسِهِ فِي الْقَتْلِ، يَبْنِي عَلَيْهِ حِصْنًا فِيهِ سَبْعُونَ طَاقًا.

قَالَ حَبِيبُ بْنُ الْحُسَيْنِ: سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُبْنَى عَلَى الْمَوْضِعِ شَيْءٌ، ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ زَيْدٍ وَجَّهَ قَبْنِي عَلَيْهِ، فَلَمْ تَذْهَبِ الْآيَّامُ حَتَّى امْتَحَنَ مُحَمَّدٌ فِي نَفْسِهِ بِالْقَتْلِ؛^(۱)

فُرات بن آحنف می گوید: در رکاب امام صادق علیه السلام بودم، می خواستیم به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برویم، چون به «ثَوْبَهُ»^(۲) رسیدیم، امام علیه السلام از مرکب پایین آمد و دو رکعت نماز گزارد.

پرسیدم: مولایم این نماز [برای] چه بود؟

امام علیه السلام فرمود: اینجا محلّ منبر قائم علیه السلام است، دوست داشتم در این مکان خدا را سپاس گزارم.

سپس امام علیه السلام رهسپار شد و من همراهش رفتم تا اینکه به ستونی که بر راه بود رسید، امام از مرکب فرود آمد و دو رکعت نماز خواند.

پرسیدم: این نماز چه نمازی بود؟

۱. دلایل الإمامة: ۴۵۹، حدیث ۴۳۹؛ مدینه المعاجز ۴: ۲۲۳-۲۲۶، حدیث ۱۲۵۱.

۲. مکانی نزدیک کوفه که در آن ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه دفن اند.

امام علیه السلام فرمود: قومی که سر حسین علیه السلام در صندوق همراه آنها بود، در اینجا اطراق کردند. خدای تعالی پرنده‌ای را فرستاد، صندوق را با آنچه در آن بود برداشت. شتربانی بر آنها گذشت، سرش را بردند و در صندوق گذاشتند و بُردند. در اینجا فرود آمدند و برای شکر در درگاه خدا نماز گزاردم.

سپس امام علیه السلام به راه افتاد و با آن حضرت رفتم تا اینکه به مکان [مَدَّ نَظَر] رسید، از مرکب فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و فرمود: اینجا قبر امیرالمؤمنین علیه السلام است. بدان که روزگار به سر نمی‌رسد تا اینکه خدا مردی را (که به قتل - در جانش - آزموده می‌شود) برمی‌انگیزد، بر آن حصنی می‌سازد که هفتاد طاق در آن هست.

حبيب بن حسين می‌گوید: این حدیث را پیش از آنکه در آنجا بنایی بسازند شنیدم، سپس محمد بن زید به آنجا روی آورد و بنایی را بر آن ساخت و روزگار پایان نیافت تا اینکه خود محمد به قتل آزموده شد.

[نکته‌ای پیرامون این حدیث و توجیه و تأویل آن]

می‌گوییم: این حدیث (چنان که می‌بینی) با سایر اخبار وارده در این زمینه ساز نمی‌افتد. اخباری که در حمل عین سر حسین علیه السلام به شام هست و آثار و معجزاتی که در این مسیر از آن حضرت ظهور یافت. بسیاری از این معجزات در این کتاب، به گوشت رسید و جمله‌ای از آنها که به ما رسید - به خاطر عدم گنجایش این کتاب برای آنها - باقی ماند.

خلاصه، اعتماد به ظاهر این خبر، مستلزم دور افکندن شمار بسیاری از اخبار و روایات معتبر امامان علیهم السلام و غیر آنان است. از این رو، بهتر است این روایت در

خوشه‌اش بماند و علم آن را به معصوم علیه السلام وانهاد یا به گونه‌ای توجیه کرد که با دیگر اخبار تنافی نیابد.

مثل اینکه گفته شود: در روایت معصوم علیه السلام آمده است که سر مبارک حسین علیه السلام پس از آنکه به شام انتقال یافت به کوفه بازگردانده شد. احتمال دارد این واقعه، زمان حمل سر آن حضرت به کوفه در مرتبه دوم رخ داده باشد. این تأویل را این سخن امام صادق علیه السلام - در آن حدیث - تقویت می‌کند که فرمود: «فَصَيَّرَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (خدا آن را نزد امیرالمؤمنین نهاد) امام نفرمود: «آنها سر را نزد امیرالمؤمنین گذاشتند یا دفن کردند». اینکه امام علیه السلام فرمود: «فَصَيَّرَهُ اللَّهُ» (خدا این کار را کرد) اشاره است به اینکه این کار، امری غیبی بود، نه اینکه کار آن ملعون‌ها باشد. در این صورت، امکان دارد سخن امام علیه السلام اشاره به این واقعه (یعنی حدیث پرنده) باشد.

نیز فرمایش امام علیه السلام با حدیث دیگر آن حضرت که فرمود «إِنَّهُ سَرَقَهُ مَوْلَى لَنَا فَدَفَنَهُ بِجَنْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (یکی از موالیان ما سر حسین را دزدید و در کنار امیرالمؤمنین به خاک سپرد) تنافی ندارد؛ زیرا پرنده نیز از موالیان آنان علیهم السلام به شمار می‌رود، بلکه احتمال می‌رود آن پرنده از ملائکه یا خود روح شریف آن حضرت بود و در نتیجه، اشاره به بالا رفتن سر آن حضرت به آسمان باشد (چنان که در اخبار آمده است که اجساد آنان علیهم السلام در زمین باقی نمی‌ماند).

بنابراین اگر بخواهیم میان دو خبر جمع کنیم، ممکن است مقصود از «مولى» در خبر دیگر «سید» باشد.

به معارضه با دیگر نقل‌هایی که اندکی پیش گذشت، نباید اعتنا کرد؛ زیرا هیچ کدام از آنها مستند به معصوم نمی‌باشد.

حدیث (۹۸)

[حکایت شخصی (به نام «نجات») که با دیدن ملائکه کور شد

و امام حسین علیه السلام بینایی‌اش را به او بازگرداند]

مدینه المعاجز، اثر سید توبلی رحمته الله.

از «ثاقب المناقب» از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

حَدَّثَنِي نَجَادُ مَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَرْمِي نَصَالاً، ^(۱) وَرَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَرُدُّونَ عَلَيْهِ سَهْمَهُ.

فَعَمِيَتْ وَذَهَبَتْ إِلَى مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ تَرُدُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمَهُ؟
قُلْتُ: أَجَلٌ.

فَمَسَحَ يَدُهُ عَلَى عَيْنَيَّ فَرَجَعْتُ بَصِيرًا؛ ^(۲)

نجات - غلام امیرالمؤمنین علیه السلام - برایم حدیث کرد، گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که تیرهایی را پرتاباند، و فرشتگان را دیدم که تیرش را به او باز می‌گردانند. کور شدم، پیش مولایم حسین علیه السلام رفتم و جریان را بیان داشتم، فرمود: شاید ملائکه را دیدی که تیر امیرالمؤمنین را به او باز می‌گردانند؟
گفتم: آری.

۱. در مآخذ «نصلاً» ضبط است. در متن مؤلف رحمته الله این واژه، «نصلاً» به نظر می‌آید.

۲. الثاقب فی المناقب: ۳۴۴، حدیث ۲۸۹؛ مدینه المعاجز ۲: ۴۵۲، حدیث ۶۲۶ (و جلد ۳، ص ۵۱۴-۵۱۵، حدیث ۱۰۳۰).

امام علی (علیه السلام) دستش را بر چشمم کشید، بینا شدم.

حدیث (۹۹)

[ماجرای فرشتگانی که ژولیده و خاک آلود تا قیامت

نزد قبر امام حسین (علیه السلام) اند]

از کامل الزیارات، اثر ابن قولویه (رحمه الله).

ابن قولویه می‌گوید: برایم حدیث کرد پدرم، از سعد بن عبدالله، از یکی از اصحابش، از احمد بن قتیبه همدانی، از اسحاق بن عمار که گفت:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): إِنِّي كُنْتُ بِالْحَائِرِ لَيْلَةَ عَرَفَةَ وَكُنْتُ أَصْلِي وَثَمَةً نَحْوَ مِنْ خَمْسِينَ أَلْفًا مِنَ النَّاسِ جَمِيلَةٍ وَجُوهُهُمْ طَيِّبَةٌ رَوَانِحُهُمْ، وَأَقْبَلُوا يُصَلُّونَ اللَّيْلَ^(۱) أَجْمَعَ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ سَجَدْتُ ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي فَلَمْ أَرْ مِنْهُمْ أَحَدًا!

فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): إِنَّهُ مَرَّ بِالْحُسَيْنِ (علیه السلام) خَمْسُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَهُوَ يَقْتُلُ فَعَرَّجُوا إِلَى السَّمَاءِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: مَرَرْتُمْ بِابْنِ حَبِيبِي وَهُوَ يَقْتُلُ فَلَمْ تَنْصُرُوهُ، فَاهْبِطُوا إِلَى الْأَرْضِ فَاسْكُنُوا عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْنًا غُبْرًا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ؛^(۲)

اسحاق بن عمار می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من در شب عرفه در حائر حسین (علیه السلام) بودم و نماز می‌گزاردم، در آنجا حدود پنجاه هزار نفر کسانی را دیدم که زیباروی و خوشبو بودند و همه شب را نماز گزاردند. چون فجر طلوع کرد، به سجده رفتم، سپس سر از سجده برداشتم و هیچ یک از آنها را ندیدم!

امام علی (علیه السلام) فرمود: در حالی که حسین (علیه السلام) می‌جنگید، پنجاه هزار فرشته بر او

۱. در «بحار» آمده است: يُصَلُّونَ بِاللَّيْلِ.

۲. کامل الزیارات: ۱۱۶، حدیث ۶؛ بحار الأنوار ۴۵: ۲۲۶ و ۴۰۷، حدیث ۲۰ و ۱۳.

گذشتند و به آسمان بالا رفتند. خدا به آنها وحی کرد که: به فرزند حبیبم در حالی که پیکار می‌کرد، گذشتید و یاری‌اش نکردید؟! به زمین فرود آید و تا رستاخیز قیامت، ژولیده و خاک آلود نزد قبرش ساکن شوید.

حدیث (۱۰۰)

[حدیث جامع و کامل و پُر محتوا و طولانی اُمَ اَیْمَن]

از کامل الزیارات، اثر ابن قولویه رحمته الله.

از عبدالله بن فضل بن محمد بن هلال، از سعید بن محمد، از محمد بن سلام کوفی، از احمد بن محمد واسطی، از عیسی بن ابی شیبّه قاضی، از نوح بن درّاج، از قدامة بن زائده، از پدرش روایت است که گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: بَلِّغْنِي يَا زَائِدَةُ أَنَّكَ تَزُورُ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَحْيَانًا؟ فَقُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَكَمَا بَلِّغَكَ.

فَقَالَ لِي: فَلِمَ إِذَا تَفَعَّلَ ذَلِكَ وَلَكَ مَكَانٌ عِنْدَ سُلْطَانِكَ الَّذِي لَا يَحْتَمِلُ أَحَدًا عَلَى مَحَبَّتِنَا وَتَفْضِيلِنَا وَذِكْرِ فَضَائِلِنَا، وَالْوَاجِبِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حَقِّقًا؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا أَحْفِلُ بِسَخَطٍ مِنْ سَخَطٍ وَلَا يَكْبُرُ فِي صَدْرِي مَكْرُوهٌ يَنَالُنِي بِسَبَبِهِ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ؟

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ. يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَأَقُولُهَا ثَلَاثًا.

فَقَالَ: أَبَشِّرْ ثُمَّ أَبَشِّرْ ثُمَّ أَبَشِّرْ، فَلَاخْبِرَنَّكَ بِخَبَرٍ كَانَ عِنْدِي فِي النَّخْبِ

الْمَخْرُوزِ: (۱)

إِنَّهُ لَمَّا أَصَابَنَا بِالطَّفِّ مَا أَصَابَنَا، وَقُتِلَ أَبِي، وَقُتِلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَإِخْوَتِهِ
وَسَائِرِ أَهْلِهِ، وَحُمِلَتْ حَرَمُهُ وَنِسَاؤُهُ عَلَى الْأَقْتَابِ يُرَادُ بِنَا الْكُوفَةِ، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ
إِلَيْهِمْ صَرَعِي وَلَمْ يُوَارَوْا، فَيُعْظَمُ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَيَشْتَدُّ لِمَا أَرَى مِنْهُمْ قَلْبِي،
فَكَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ، وَتَبَيَّنَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمَّتِي زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ الْكُبْرَى، فَقَالَتْ: مَا
لِي أَرَاكَ تَجُودُ^(۱) يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَأَبِي وَإِخْوَتِي؟

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَأَهْلُعُ وَقَدْ أَرَى سَيِّدِي وَإِخْوَتِي وَعُمُومَتِي وَوُلْدَ عَمِّي
وَأَهْلِي مُضْرَعِينَ بِدِمَائِهِمْ، مُرْمَلِينَ بِالْعَرَاءِ، مُسْلَبِينَ لَا يَكْفَنُونَ وَلَا يُوَارُونَ،
وَلَا يُعْرَجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ، وَلَا يَقْرَبُهُمْ بَشَرٌ، كَأَنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الدَّيْلَمِ وَالْخَزَرِ.
فَقَالَتْ: لَا يُجْزَعَنَّكَ مَا تَرَى، فَوَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى جَدِّكَ
وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ، وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أَنَاسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَهُ هَذِهِ
الْأَرْضُ وَهُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ
فِيوَارُونَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضْرَجَةَ، وَيَنْصُبُونَ بِهَذَا الطَّفِّ^(۲) عِلْمًا لِقَبْرِ أَبِيكَ
سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ، وَلَا يَفْقُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَلَيَجْتَهِدَنَّ
أَنِئمةُ الْكُفْرِ وَأَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَتَطْمِيسِهِ فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُورًا، وَأَمْرُهُ
إِلَّا عُلُوءًا.

فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا الْعَهْدُ؟ وَمَا هَذَا الْخَبَرُ؟

۱. در مآخذ آمده است: تَجُودُ بِنَفْسِكَ.

۲. در مآخذ آمده است: فَيُوَارُونَهَا وَهَذِهِ الْجُسُومَ ... وَيَنْصُبُونَ لِهَذَا ...

با توجه به مقداری خط خوردگی و نیز با مسامحه به نظر می‌رسد، متن مؤلف رحمته الله نیز همین گونه است.

فَقَالَتْ: حَدَّثَنِي أُمُّ أَيْمَنَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَارَ ^(۱) مَنْزِلَ فَاطِمَةَ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ فَعَمِلَتْ لَهُ حَرِيرَةً، وَأَتَاهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِطَبَقٍ فِيهِ تَمْرٌ.

ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ: فَاتَيْنَهُمْ بِعُسٍّ فِيهِ لَبَنٌ وَزُبْدٌ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ، وَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَشَرَبُوا مِنْ ذَلِكَ اللَّبَنِ، ثُمَّ أَكَلَ وَأَكَلُوا مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ وَالزُّبْدِ.

ثُمَّ غَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ غَسْلِ يَدِهِ مَسَحَ وَجْهَهُ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَظْرًا عَرَفْنَا مِنْهُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ رَمَقَ بِطَرْفِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ مَلِيًّا ثُمَّ وَجَّهَ وَجْهَهُ نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَبَسَطَ يَدَيْهِ يَدْعُو، ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا وَهُوَ يَنْشِجُ، فَأَطَالَ النُّشُوجَ وَعَلَا نَحِيهَ وَجَرَتْ دُمُوعُهُ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَأَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ وَدُمُوعُهُ تَقْطُرُ كَأَنَّهَا صَوْبُ الْمَطَرِ، فَحَزِنَتْ فَاطِمَةُ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَحَزِنْتُ مَعَهُمْ لِمَا رَأَيْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَهَبْنَاهُ أَنْ نَسْأَلَهُ حَتَّى إِذَا طَالَ ذَلِكَ قَالَ لَهُ عَلِيُّ وَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنَيْكَ؟ فَقَدْ أَفْرَحَ قُلُوبُنَا مَا نَرَى مِنْ حَالِكَ. فَقَالَ: يَا أَحِبِّي سِرَرْتُ بِكُمْ.

وَقَالَ مُزَاحِمُ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ ^(۲) فِي حَدِيثِهِ هَاهُنَا:

فَقَالَ: يَا حَبِيبِي إِنِّي سَرَرْتُ بِكُمْ سُرُورًا مَا سِرَرْتُ مِثْلَهُ قَطُّ؛ وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْكُمْ وَأَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَتِهِ عَلَيَّ فِيكُمْ إِذْ هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَطْلَعَ عَلَى مَا فِي نَفْسِكَ وَعَرَفَ سُرُورَكَ بِأَخِيكَ

۱. در دستنویس مؤلف رحمه الله «زارت» ضبط است.

۲. در مآخذ «مُزَاحِمُ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ» ضبط است.

وَابْتَنِكَ وَسِبْطِيكَ، فَأَكْمَلَ لَكَ النِّعْمَةَ وَهَنَّاكَ الْعَطِيَّةُ بِأَنْ جَعَلَهُمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَمُحِبِّهِمْ
وَشِيعَتَهُمْ مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ لَا يَفْرُقُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، يُحْيُونَ كَمَا تُحْيِي وَيُعْطُونَ كَمَا
تُعْطِي حَتَّى تَرْضَى وَفَوْقَ الرِّضَا.

عَلَى بُلُوئِي كَثِيرَةٍ تَنَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا، وَمَكَارِهِ تُصِيبُهُمْ بِأَيْدِي أَنَاسٍ يَتَّحِلُونَ مِلَّتَكَ
وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّتِكَ، بَرَاءً مِنَ اللَّهِ وَمِنْكَ، خَبَطًا خَبَطًا وَقَتْلًا قَتْلًا، شَتَّى
مَصَارِعُهُمْ، نَائِيَةً قُبُورُهُمْ، خَيْرَةٌ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ وَلَكَ فِيهِمْ، فَاحْمَدِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ -
عَلَى خَيْرَتِهِ وَارْضَ بِقَضَائِهِ.

فَحَمَدْتُ اللَّهَ وَرَضِيتُ بِقَضَائِهِ بِمَا اخْتَارَهُ لَكُمْ.

ثُمَّ قَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ أَخَاكَ مُضْطَهَّدٌ بَعْدَكَ، مَغْلُوبٌ عَلَى أُمَّتِكَ، مَتَّعُوبٌ
مِنْ أَعْدَائِكَ، ثُمَّ مَقْتُولٌ بَعْدَكَ، يَقْتُلُهُ شَرُّ الْخَلْقِ ^(۱) الْخَلِيقَةِ وَأَشَقَى الْبَرِيَّةِ نَظِيرِ عَاقِرِ
النَّاقَةِ يَبْلَدُ تَكُونُ إِلَيْهِ هِجْرَتُهُ وَهُوَ مَغْرَسٌ ^(۲) شِيعَتِهِ وَشِيعَةٍ وَلَدِهِ وَفِيهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ
يَكْثُرُ بُلُوَاهُمْ وَيَعْظُمُ مُصَابِيُّهُمْ.

وَإِنَّ سِبْطَكَ هَذَا - وَأَوَامًا بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَقْتُولٌ فِي عِصَابَةٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ
وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَأَخْيَارٍ مِنْ أُمَّتِكَ بِضَفَّةٍ ^(۳) الْفَرَاتِ بِأَرْضِ تَدْعَى كَرْبَلَاءَ، مِنْ أَجْلِهَا يَكْثُرُ
الْكَرْبُ وَالْبَلَاءُ عَلَى أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ ذُرِّيَّتِكَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي لَا يَنْقُضِي ^(۴) وَلَا تَفْنَى
حَسْرَتُهُ.

وَهِيَ أَطْهَرُ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَأَعْظَمُهَا حُرْمَةً، وَإِنَّهَا لَمِنْ بَطْحَاءِ الْجَنَّةِ.

۱. در «کامل الزیارات»، «أشَر» ضبط است.

۲. در مآخذ «مَغْرَس» ضبط است.

۳. ضِفَّةُ النَّهْرِ - بالكسر - جانبه (مؤلف، عفی عنه).

۴. در مآخذ آمده است: لَا يَنْقُضِي كَرْبُهُ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ سِبْطُكَ وَأَهْلُهُ وَأَحَاطَتْ بِهِمْ كَتَائِبُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَاللَّعْنَةِ، تَزْعَزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا، وَمَادَتِ الْجِبَالُ وَكَثُرَ اضْطِرَابُهَا، وَاصْطَفَقَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَمَاجَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَهْلِهَا؛ غَضَبًا لَكَ - يَا مُحَمَّدٌ - وَلِذُرِّيَّتِكَ، وَاسْتِعْظَامًا لِمَا يُنْتَهَكُ مِنْ حُرْمَتِكَ، وَلِشَرِّ مَا يُكَافَى بِهِ ذُرِّيَّتُكَ ^(۱) وَعِزَّتِكَ.

وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا اسْتَأْذَنَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي نُصْرَةِ أَهْلِكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ، الَّذِينَ هُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَكَ، فَيُوحِي اللَّهُ إِلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالْبِحَارِ وَمَنْ فِيهِنَّ أَنِّي أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَادِرُ الَّذِي لَا يَفُوتُهُ هَارِبٌ، وَلَا يُعْجِزُهُ مُمْتَنِعٌ، وَأَنَا أَقْدَرُ فِيهِ عَلَى الْإِنْتِصَارِ وَالْإِنْتِقَامِ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَعْدَبَنِّ مَنْ وَتَرَ رَسُولِي وَصَفِيِّي، وَأَنْتَهَكَ حُرْمَتَهُ، وَقَتَلَ عِزَّتَهُ، وَنَبَذَ عَهْدَهُ، وَظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَذَابًا لَا أَعْدَبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَضِجُ كُلُّ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، يَلْعَنُ ^(۲) مَنْ ظَلَمَ عِزَّتَكَ وَاسْتَحَلَّ حُرْمَتَكَ.

فَإِذَا بَرَزَتْ تِلْكَ الْعِصَابَةُ إِلَى مَضَاجِعِهَا، تَوَلَّى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - قَبْضَ أَرْوَاحِهَا بِيَدِهِ وَهَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، مَعَهُمْ آيَةٌ مِنَ الْيَاقُوتِ وَالزُّمُرُدِ مَمْلُوءَةٌ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ، وَحُلُلٌ مِنْ حُلُلِ الْجَنَّةِ، وَطِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ، فَعَسَلُوا جُثَثَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ، وَالْبَسُوهُوا الْحُلُلَ، وَحَنَطُوهَا بِذَلِكَ الطِّيبِ، وَصَلَّى الْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا عَلَيْهِمْ.

ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكُفَّارُ، لَمْ يَشْرِكُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ

۱. در مآخذ، آمده است: وَلِشَرِّ مَا تُكَافَى بِهِ فِي ذُرِّيَّتِكَ.

۲. در مآخذ «يَلْعَنُ» ضبط است.

وَلَا فِعْلٍ وَلَا يَتِيَّةَ، فَيَوَارُونَ أَجْسَامَهُمْ، وَيُقِيمُونَ رَسْمًا لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ
الْبَطْحَاءِ يَكُونُ عِلْمًا لِأَهْلِ الْحَقِّ، وَسَبِيًّا لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْقُوزِ.

وَتَحْفُهُ مَلَائِكَةٌ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مِائَةً أَلْفَ مَلَكٍ، فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ
وَيُسَبِّحُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ، وَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لِرُؤُوسِهِ، وَيَكْتُبُونَ أَسْمَاءَ مَنْ يَأْتِيهِ زَائِرًا مِنْ
أُمَّتِكَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ وَالْيَكِّ بِذَلِكَ، وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَعَشَائِرِهِمْ وَيُلْدَانِهِمْ،
وَيُسِيمُونَ^(۱) فِي وُجُوهِهِمْ بِمِيسَمِ نُورِ عَرْشِ اللَّهِ: هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَابْنِ
خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ سَطَعَ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ ذَلِكَ الْمِيسَمِ نُورٌ تَغْشَى
مِنْهُ الْأَبْصَارُ، يَدُلُّ عَلَيْهِمْ وَيَعْرِفُونَ بِهِ.

وَكَأَنِّي بِكَ - يَا مُحَمَّدٌ - بَيْنِي وَبَيْنَ مِيكَائِيلَ، وَعَلَيَّ أَمَامَنَا، وَمَعَنَا مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ
مَا لَا يُحْصَى عَدَدُهُ، وَنَحْنُ نَلْتَقِطُ مِنْ ذَلِكَ الْمِيسَمِ فِي وَجْهِهِ مِنْ بَيْنِ الْخَلَائِقِ حَتَّى
يُنْجِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ هَوْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَشِدَائِدِهِ.

وَذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ وَعَطَاؤُهُ لِمَنْ زَارَ قَبْرَكَ يَا مُحَمَّدٌ، أَوْ قَبْرَ أَخِيكَ، أَوْ قَبْرَ سِبْطَيْكَ
لَا يُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ.

وَسَيَجِدُ أَنَاثُ (حَقَّتْ عَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ اللَّعْنَةُ وَالسُّخْطُ) أَنْ يَغْفُوا رَسْمَ ذَلِكَ الْقَبْرِ
وَيَمْحُوا أَثَرَهُ فَلَا يَجْعَلُ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَهُمْ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَهَذَا أَبْكَانِي وَأَحْزَنِي.

قَالَتْ زَيْنَبُ: فَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ أَبِي - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَرَأَيْتُ أَثَرَ
الْمَوْتِ مِنْهُ، قُلْتُ لَهُ: يَا أَبَهْ، حَدَّثْتَنِي أَمْ أَيْمَنَ بِكَذَا وَكَذَا وَقَدْ أَحْبَبْتُ أَنْ أَسْمَعَهُ
مِنْكَ. فَقَالَ: يَا ابْنَتِي، الْحَدِيثُ كَمَا حَدَّثْتُكَ أَمْ أَيْمَنَ، وَكَأَنِّي بِكَ وَبِسَنَاتِ أَهْلِكَ

۱. در «کامل الزیارات» و بیشتر مآخذ «و یوسمون» ضبط است.

سَبَايَا بِهَذَا الْبَلَدِ، أَذِلَّاءَ خَاشِعِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَصَبْرًا صَبْرًا.
فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا لِلَّهِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٌّ غَيْرُكُمْ
وَعَبِيرٌ مُجِيبِكُمْ وَشَيعَتِكُمْ.

وَلَقَدْ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَخْبَرَنَا بِهَذَا الْخَبَرِ أَنَّ إِبْلِيسَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ
فَرَحًا فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا فِي شَيَاطِينِهِ وَعَفَارِيَتِهِ فَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الشَّيَاطِينِ، قَدْ
أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ الطَّلَبَةَ، وَبَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمُ الْغَايَةَ، وَأَوْرَثْنَاهُمُ النَّارَ إِلَّا مَنْ اعْتَصَمَ
بِهَذِهِ الْعَصَابَةِ، فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ، وَحَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ،
وَإِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَبِأَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمَ ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَكُفْرَهُمْ، وَلَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ.
وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ - وَهُوَ كَذُوبٌ - إِنَّهُ لَا يَنْفَعُ مَعَ عَدَاوَتِكُمْ عَمَلٌ
صَالِحٌ، وَلَا يَضُرُّ مَعَ مُحِبَّتِكُمْ وَمُؤَالَاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكَبَائِرِ.

قَالَ زَائِدَةُ: ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ بَعْدَ أَنْ حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ: خُذْهُ
إِلَيْكَ، أَمَا لَوْ ضَرَبْتَ فِي طَلَبِهِ أَبَاطَ الْإِبِلِ حَوْلًا لَكَانَ قَلِيلًا؛^(۱)

قُدَّامَةُ بن زائده از پدرش نقل می‌کند که علی بن حسین ﷺ فرمود:

ای زائده، باخبر شدم که تو گاهی قبر حسین را زیارت می‌کنی؟

گفتم: [آری] چنین است.

فرمود: چرا این کار را می‌کنی در حالی که نزد حاکمی منزلت داری که
بر نمی‌تابد کسی نسبت به ما ابراز محبت کند و ما را بر دیگران برتر نمی‌داند
و ذکر فضایل ما را خوش ندارد، و حق واجب ما را بر این اُمت، تحمل
نمی‌کند؟!؟

۱. کامل الزیارات: ۴۴۴-۴۴۸؛ بحار الأنوار ۴۵: ۱۷۹-۱۸۳، حدیث ۳۰.

گفتم: والله [در زیارت حسین]، جز [خشنودی] خدا و رسولش قصدی در سر ندارم و به خشم کسی که بر من برآشوبد، توجّه ندارم و ناخوشایندی را که در این راه بر من می رسد، گرانم نمی آید.

امام علیه السلام فرمود: تو را به خدا، ماجرا چنین است؟

گفتم: به خدا سوگند، همین است که گفتم (امام علیه السلام سه بار این را پرسید و من سه بار پاسخم را بر زبان آوردم).

آن گاه فرمود: مژده و بشارت باد! اکنون خبری را برایت بازگویم که نزد من در «النُّحْبُ المَخْزُون»^(۱) هست [و آن حدیث این است که]:

چون در کربلا آن مصیبت‌ها به ما رسید و پدرم و کسانی که همراهش بودند (فرزندان و برادران و دیگر افراد خاندانش) به قتل رسیدند، و حرم آن حضرت و زنان او را بر شتران پالان‌دار (و بی‌سایبان و کجاوه) سوار کردند، می‌خواستند ما را به کوفه ببرند، به آنان نگریستم که بر خاک افتاده‌اند و دفن نشده‌اند. این حالت بر من گران آمد و با صحنه‌ای که دیدم، اضطرابم شدّت یافت به گونه‌ای که نزدیک بود جان از کف بدهم. عمّه‌ام، زینب، به حال من پی برد، فرمود: این چه حالی است که در تو می‌بینم! ای یادگار جدّ و پدر و برادرم، داری جانت را از دست می‌دهی!

گفتم: چگونه دل واپس نباشم و بی‌تابی نکنم در حالی که پدرم و برادران و عموها و پسر عموها و خاندانم را می‌بینم که در خون خویش به خاک غلطیده‌اند،

۱. «النُّحْبُ المَخْزُون» (گنجینه گران‌بها) بسا اشاره به مصحف فاطمه علیها السلام باشد که در آن، اخبار پادشاهان و حکومت‌ها و ماجراهایشان آمده بود؛ و یا معارف نابی که مخفی نگه داشته شده بود تا به دست نامحرمان نرسد.

جامه از تنشان ربوده‌اند، کفن و دفن نشده‌اند و احدی سويشان بر نمی‌گردد و بشری نزدیکشان نمی‌شود، گویا که آنان از خاندان «دَیْلَم»^(۱) و «خَزَر»^(۲) اند.

زینب فرمود: آنچه را می‌بینی نباید تو را ناآرام و بی‌تاب سازد. به خدا سوگند، این پیمانی است از رسول خدا به جدّ و پدرت و عمویت. خدا از مردمانی از این اُمّت (که فرعون‌های این اُمّت [یا این زمین] آنها را نمی‌شناسند و آنان در میان اهل آسمان معروف‌اند) پیمان گرفته است، آنان این اعضای [جدا شده و] پراکنده و بدن‌های به خون آغشته را جمع می‌کنند و دفن می‌نمایند و در این کربلا نشانه بارزی را برای قبر پدرت برمی‌افرازند که اثرش کهنه نمی‌شود و با گذشت شب و روز، این نشانه از میان نمی‌رود. پیشوایان کفر و پیروان ضلالت در محو و نابود سازی آن می‌کوشند، اما [بر خلافِ خواست آنان] پیوسته نمایان تر می‌شود و قدر و منزلت می‌یابد.

پرسیدم: این عهد، کدام است و این خبر، چیست؟

زینب، فرمود: آری، اُمّ ایمن برایم حدیث کرد که رسول خدا ﷺ در یکی از

۱. در مراد از دَیْلَم، اختلاف است، در لغت‌نامه دهخدا، ذیل این واژه، آمده است: «نام قومی از آعاجم (از بلاد شرق) طایفه‌ای معروف؛ ... مراد از «دیلیم» بنی ضَبّه‌اند، جهت سیاهی رنگ ایشان؛ ... نام گروهی که آل بویه از میان ایشان برخاستند؛ ... نام مردم بومی قدیم ناحیه دیلم؛ ... به قول بعضی مأخذ، دیلمی‌ها ... به عنوان سرباز مزدور خدمت می‌کردند؛ ... از قوم دیلم، گاه به عنوان غلام و برده - که در خدمت امرا و لشکر خلفا بودند - نام برده شده؛ ... توسعاً برده ... بنده و غلام، بنده سفید پوست؛ ... در ادب فارسی، لفظ دیلم، مجازاً به معنای نگهبان و زندان‌بان آمده است».
۲. در لغت‌نامه دهخدا، ذیل این واژه، می‌خوانیم: «محالی است در ترکستان؛ نام ولایتی است در توران؛ ... نام ولایتی است مشهور - بر ساحل دریای گیلان - و آن ولایت را خَزَر نام (از اولاد یافث) آباد نمود ... و یکی از بلاد آن، شهر بلغار است ... و دریای مازندران را نیز به واسطه نزدیکی بدان ولایت، بحر خزر گویند؛ ... خَزَر نام بلاد ترک است؛ ...».

روزها برای دیدار فاطمه به منزل او آمد. فاطمه، برای آن حضرت «حریره» درست کرد و علی علیه السلام با طبقی از خرما در رسید.

اُمّ ایمن، می‌گوید: من کاسه‌ای بزرگ از شیر و خامه را برایشان بردم. رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین، از آن حریره خوردند. رسول خدا و آنان از آن شیر آشامیدند، سپس پیامبر و آنان از آن خرما و سرشیر خوردند. آن‌گاه رسول خدا، در حالی که علی برایش آب می‌ریخت، دستش را شست.

چون پیامبر از شست و شوی فارغ شد، صورت را مسح کشید، سپس به علی و فاطمه و حسن و حسین، نگاهی افکند که در آن نگاه، شادمانی‌اش را در سیمایش یافتیم. آن‌گاه پیامبر، زمانی طولانی، چشم‌ها را سوی آسمان دوخت و پس از آن، رو سوی قبله کرد و دستانش را گشود و دعا نمود، سپس به سجده افتاد و بغض‌گلویش را گرفت. این کار به طول کشید و شیون آن حضرت بلند شد و اشک‌هایش جاری گشت.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله سر از سجده برداشت، در حالی که اشک‌هایش همچون قطره‌های باران فرو می‌غلطید و به زمین می‌نگریست. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام و نیز من، به خاطر رفتاری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدیم، اندوهگین شدیم و جرأت نکردیم [حکمت این] ماجرا از آن حضرت بپرسیم تا اینکه این کار به طول انجامید، علی و فاطمه علیهم السلام پرسیدند: ای رسول خدا، خدا گریانت نسازد، چه چیز به گریه‌تان درآورد؟ حالتی را که در شما دیدیم، دل‌هایمان را جریحه‌دار ساخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم، به شما مسرور شدم.

مزاحم بن عبدالوارث، در این قسمت از حدیث، نقل می‌کند که:
رسول خدا فرمود: ای حبیب من، به اندازه‌ای به شما مسرور شدم
که هرگز این چنین شاد نگشته بودم.

به چهره‌تان نگریستم و خدا را بر نعمت وجودتان که ارزانی‌ام داشت، ستودم
[در این حال بودم که] جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد، خدای متعال،
بر آنچه در دلت گذشت، اطلاع یافت و سرورت را به خاطر [دیدن] برادرت و
دخترت و دو نوه‌ات، دانست، نعمت را برایت کامل ساخت و عطایش را
گوارایت نمود به اینکه آنان و ذریه آنها و محبان و شیعیانشان را در بهشت،
همنشین تو قرار داد و میان تو و ایشان جدایی نینداخت؛ همان‌گونه که عطای
بی‌منت ارزانی‌ات می‌شود به آنان نیز می‌رسد [یا به آنان خوشامد گفته می‌شود
کما اینکه به تو گفته می‌شود].

[این کار] در پی بلاهای فراوانی است که در دنیا به آنها می‌رسد و ناخوشایندهایی
که از دستِ مردمانی می‌بینند که خود را به ملت تو نسبت می‌دهند (کسانی که
می‌پندارند از امت تو اند، در حالی که از خدا و تو تهی‌اند) ضرب و شتم‌ها، قتل و
غارت‌ها [را به جان می‌خرند] به انواع درگیری‌ها دچار می‌شوند، قبرهاشان از
هم دور می‌افتد و این کار به انتخابی است که خدا برای آنها و تو بر می‌گزیند.
خدای را بر این اختیار ستایش کن و به قضایش راضی باش.

من خدا را ستودم و به تقدیری که برایتان رقم زد، تن دادم.
آن‌گاه جبرئیل به من گفت: ای محمد، برادرت پس از تو، تحت فشار قرار
می‌گیرد، امت بر او چیره می‌شوند، از دشمنانت رنج و آزار می‌بیند، سپس به

قتل می‌رسد؛ بدترین خلق و شقاوتمندترین مردمان (کسی که مانند پی‌کننده ناقة صالح است) او را می‌کشد، در شهری که هجرتش بدان سوست، جایی که خاستگاه شیعه او و شیعیان فرزندانش می‌باشد.

به هر حال، بلای آنها فراوان است و فاجعه‌شان بزرگ.

جبرئیل با دست به حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این نوه‌ات، به همراه گروهی از ذریه و اهل بیت تو و برگزیدگانی از امتت، در کنار فرات، در زمینی که به آن «کربلا» گویند، کشته می‌شوند، به خاطر آن، در روزی که گرفتاری آن روز پایان نیابد و حسرتش تمام نشود، گرفتاری و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریه‌ات، فراوان گردد.

این سرزمین، پاک‌ترین مکان‌های کره خاک است و حرمتی بس عظیم دارد، جزو بطحای بهشت به شمار می‌آید.

آن گاه که روزی فرا رسد که در آن، نوه و خاندان تو کشته می‌شود و گروه‌هایی از کافران و اهل لعنت، او را محاصره می‌کنند، همه جای زمین می‌لرزد و کوه‌ها کش می‌یابد و تکان‌هاشان زیاد می‌شود، و دریاها توفانی می‌گردد و آسمان‌ها به اهلش موج می‌زند. ای محمد، این حوادث، به خاطر خشم برای تو و ذریه توست و به جهت عظمت حرمت تو که می‌دزد و به سبب پاداش [ناجوانمردانه و] بدی که در [عوض مودت نسبت به] ذریه و عترت، کف دستت می‌نهند.^(۱)

هیچ چیز نمی‌ماند جز اینکه در آن روز، برای یاری خاندان مستضعف و ستم

۱. جمله اخیر، براساس ضبط مأخذ ترجمه شد.

دیده‌ات (کسانی که بعد از تو حجت خدا بر خلق‌اند) از خدا اذن می‌خواهد. خدا به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و دریاها (و موجوداتی که در آنهاست) وحی می‌فرستد که منم خدای فرمانروای توانا، هیچ گریزنده‌ای را از دست نمی‌دهم و هیچ بازدارنده‌ای جلو دارم نیست، خود، بر یاری رسانی و انتقام قادرم. به عزت و جلالم سوگند، کسانی را که به رسول و برگزیده‌ام ستم روا داشتند و حرمتش را شکستند و عترتش را کشتند و عهدش را پس انداختند و به اهل بیتش ظلم کردند، عذابی نمایم که هیچ یک از جهانیان را آن گونه شکنجه نکنم.

در این هنگام، هرآنچه در آسمان‌ها و زمین‌هاست، به لعن کسانی که بر عترت ظلم کردند و حرمت را حلال داشتند، فریاد برمی‌آورند.

زمانی که این گروه [حسین علیه السلام و خاندان و یارانش، در کربلا] در بستر مرگ قرار گیرند، خدای بزرگ قبض ارواح آنها را به دست می‌گیرد و از آسمان هفتم فرشتگانی به زمین فرود می‌آیند که با خود ظرف‌هایی از یاقوت و زمرد (که پراز آب حیات و جامه‌های بهشتی است) و عطری از رایحه‌های بهشت، همراه دارند، بدن اینان را با آن آب غسل می‌دهند و آن جامه‌ها را بر ایشان بپوشانند و به آن عطر خوش‌بوی، حنوطشان کنند و ملائکه، دسته دسته بر ایشان نماز گزارند.

سپس خدا گروهی از امت را برانگیزاند که کافران آنها را نمی‌شناسند. اینان در ریختن آن خون‌ها، به گفتار و کردار و نیت، شرکت نداشتند. این گروه، بدن‌های آنان را دفن می‌کنند و نشانه‌ای برای قبر سیدالشهداء در آن سرزمین به پا می‌دارند تا راهنمای اهل حق و مایه رسیدن مؤمنان به رستگاری باشد.

از هر آسمان، صد هزار فرشته - در هر روز و شب - این مکان را درمی‌گیرند و

بر آن حضرت درود می‌فرستند و خدا را در آنجا تسبیح می‌کنند و برای زائران امام، آمرزش می‌طلبند و اسامی زائرانی از امتت را می‌نویسند که به قصد تقرب به خدا و تو، به زیارت آن حضرت می‌آیند و نیز نام‌های پدران و عشیره‌ها و شهرهایشان را می‌نگارند و در پیشانی‌شان با ابزاری که از نور عرش خداست، مُهر می‌زنند: «هذا زائر قبر خیر الشهداء وابن خیر الأنبیاء» (این شخص، زائر قبر بهترین شهیدان و فرزند بهترین پیامبران است) پس آن گاه که قیامت فرا رسد، از اثر این کار، نوری در چهره‌های آنان بدرخشد که چشم‌ها خیره گردد و این نور، بر آنها رهنمون است و بدان شناخته شوند.

ای محمد، گویا تو را می‌بینم که میان من و میکائیلی، و علی پیش روی ماست و همراهان تعداد بی‌شماری از فرشتگان است و ما از میان خلایق، کسانی را که آن نقش را در پیشانی دارند، بر می‌چینیم تا خدا از هول و گرفتاری‌های سخن آن روز نجاتشان دهد.

ای محمد، این حکم خدا و عطای او برای کسانی است که قبرت یا قبر برادرت [علی] یا قبر دو نوهات [حسن و حسین] را زیارت کند و با این کار جز [خشنودی] خدای بزرگ را نخواهد.

مردمانی خواهند آمد که به نفرین و خشم خدای گرفتارند. آنان می‌کوشند نشانه این قبر را بزدایند و اثرش را محو کنند [اما] خدای متعال [جلو آنها را می‌گیرد و] راهی برای آنها [در این کار] قرار نمی‌دهد.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: این ماجرا اشکم را درآورد و محزونم ساخت.
زینب ؓ فرمود: آن گاه که ابن ملجم (لغت خدا بر او باد) پدرم را ضربت زد

[و با شمشیر فرقتش را شکافت] و اثر مرگ را بر سیمایش دیدم، گفتم: پدرم، اُمّ ایمن مرا چنین و چنان حدیث کرد، دوست دارم از زیانتان آن را بشنوم. [پدرم] فرمود: دخترم، این حدیث، همان گونه است که اُمّ ایمن برایت باز گفت. گویا تو و زنان خاندانت را می نگریم که در این شهر به اسارت [آورده شده] اند، به ذلت گرفتارند و هراسان می باشند، می ترسند مردم آنها را ببرایند [در آن هنگام، دخترم] صبر پیشه کن و شکیا باش.

سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلق را آفرید، در آن روز، بر روی زمین، ولّی برای خدا جز شما و محبّان و شیعیانان وجود ندارد.

رسول خدا ﷺ زمانی که ما را به این خبر آگاه ساخت، فرمود: ابلیس (لعنت خدا بر او باد) در آن روز از شادی پرواز می کند و با شیطان ها و نوچه هایش همه جای زمین را می نوردد و می گوید: ای گروه شیاطین، به خواسته مان از نسلِ آدم، دست یافتیم و در هلاکشان به نهایت رسیدیم و دوزخ را نصیبشان ساختیم مگر آنها که به این گروه [خاندان پیامبر] چنگ آویزند. از این رو [به شبهه پراکنی درباره آنها پردازید و] مردم را نسبت به آنان به شک اندازید و بر دشمنی با آنها وادارید و به آنها و دوستدارانشان، مردم را بفریبید و این کار را شغل خود سازید تا گمراهی و کفرشان پایدار شود و هیچ یک از آنان نجات نیابد.

ابلیس (دروغ پرداز) در این باره راست گفت؛ چراکه هیچ عمل صالحی در صورت عداوت با شما سود نمی بخشد و با محبّت و موالات شما گناهی جز گناهان کبیره، زیان نمی رساند.

زائده، می گوید: سپس علی بن حسین (علیه السلام) (پس از آنکه این حدیث را برایم

نقل کرد) فرمود: این حدیث را بگیر [و نیک به خاطر سپار] بدان که اگر در طلب آن، یک سال سوار بر شتر [بیرون می آمدی و] پا می زدی [در برابر دست یافتن به این تعلیم ارزشمند] کار اندکی بود.

[یاد آوری لازم، و نیز کرامتی از امام حسین علیه السلام در ناحیه ایروان]

میرزا محمد تقی (مصنّف این کتاب) می گوید: کرامات مولایمان حسین علیه السلام و معجزات آن حضرت، بیش از حدّ شمارش و فراتر از آن اند که قلم های استقصا (پرس و جو) بتوانند بر آنها احاطه یابند، ^(۱) چه رسد به مثل این کتاب

۱. از کرامات مولایمان حسین (صلوات خدا بر او و لعنت خدا بر قاتلانش باد) کرامتی است که در عهد ما رخ داد و به تواتر به ما رسید.

و آن این است که: در ناحیه «ایروان» قریه ای وجود داشت که همه اهل آن نصرانی بودند. در یکی از سال ها شیطان آنان را فریفت. روز عاشورا جمع شدند و سگ های زیادی را گرد آوردند و لباس آدمیان را بر سگ ها پوشاندند و آنان (که نفرین خدا بر آنان باد) به وسیله سگ ها آدای واقعه کربلا را درآوردند (از این سخن به خدا پناه می بریم).

میان آنان کشیشی بود، آنها را از این کار بازداشت و بسیار نصیحت کرد و از ارتکاب چنین کار زشتی نهی نمود.

آنان با حرف آن کشیش از این عمل دست نکشیدند و اندر زهای او آنان را سود نبخشید. آن کشیش از آنان روی گرداند و در حالی که از گمراهی ای که آنان در آن فرو رفتند بدش می آمد و آن کا را زشت می شمرد، از آنان جدا شد.

آنها به این کار بسیار زشت دست یازیدند؛ کاری که نزدیک بود آسمان ها از آن بشکافند و زمین دو نیم شود و کوه ها فرو پاشند.

آن کشیش چون به منزلش رسید، دریافت که گاوش از طویله خارج شده و از در خانه سر درآورده و هراسان گریخته است و زن وی در پی آن رفته تا او را بگیرد و به جایش برگرداند، اما به وی دست نیافته تا اینکه هر دو به بیرون ده رسیده اند.

چون کشیش دید که زنش دیر کرد، پشت سرش بیرون آمد تا اینکه به بیرون آبادی رسید. هنگامی که آن کشیش و همسرش و گاوشان در صحرا بودند، ناگهان زلزله بزرگی در آن روستا

که بر عدد معینی محدود است.

از این رو، به این حدیث شریف که شنیدی (حدیثی که امام [زین العابدین] (علیه السلام) در حق آن حضرت بیان فرمود) آن را به پایان می‌بریم.

هر که خواهان آگاهی بیشتر در این زمینه است، می‌تواند به کتاب‌های المعجزات والدلائل و آنچه را در مقاتل در احوال آن حضرت نوشته‌اند، مراجعه کند؛ به ویژه مجلد دهم کتاب «بحار الأنوار»، اثر شیخ ما علامه مجلسی (خدا او را از اسلام و اهلش بهترین پاداش‌ها دهد).

⇒ رخ داد و در آن ناحیه کوه بزرگی به بلندای یک میل یا بیشتر وجود داشت. زلزله از آن کوه قطعه بزرگی را به هوا بُرد و آورد و بر سر آن قریه (که اهلش ستمکار بودند) انداخت، به گونه‌ای که همه آن قریه و هر آنچه را در آن بود دربرگرفت و جز آن کشیش و همسرش و آن گاو، نجات نیافتند.

چون کشیش آن آیت آشکار الهی را دید، وی و زنش در همان جا ایمان آوردند و بیرون آمدند تا ماجرای را که رخ داد خبر دهند.

آن قریه - هم اکنون - زیر همان قطعه سنگ بزرگ باقی است، عین و اثری از آن دیده نمی‌شود.

* * *

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و لعنت خدا بر ستمگران و پیروان آنها - اولین و آخرین - باد.

مصنّف این کتاب، این مطلب را - به دست جانی‌اش - در دو شب باقی مانده از شعبان سال ۱۲۹۱ هجری، نوشت تا تذکری برای برادران با ایمان باشد، و سلام بر کسی که هدایت را پیروید.

بدان که این قصه، پس از آنکه از تألیف کتاب فراغت یافتم (و نسخه‌هایی از روی آن نوشته شد) به من یادآوری شد، از اینکه هنگام نگارش کتاب آن را از دست دادم محزون شدم، به همین خاطر، آن را در حاشیه نوشتن و از ملحقات و توابع کتاب قرار دادم.

از کسانی که به این کتاب دست می‌یابند و می‌خواهند از روی آن بنویسند، امید دارم که این حاشیه را وانهند، بلکه آن را در حاشیه بیاورند و به اصل کتاب ملحق نسازند؛ چنان که من بعد از استخاره به قرآن - و خوب آمدن استخاره در این باره - این کار را کردم.

مجلسی رحمته الله در هر باب از بحار، در گردآوری اخبار نادر و آثار وارده، از هیچ کوششی دریغ نکرد، هرچند به خاطر عدم دسترسی به بسیاری از کتاب‌ها، شمار فراوانی از اخبار از وی رحمته الله فوت شد.

باوجود این، کتاب وی از کامل‌ترین کتاب‌های اخبار و جامع‌ترین آنها (از نظر گردآوری آثار پراکنده [و روایات گوناگون]) به شمار می‌آید.

* * *

سلام بر حسین و بر علی بن حسین و بر اولاد حسین و بر اصحاب او، و رحمت و برکات خدا بر ایشان باد.

جزء دوم از قسم دوم در اینجا پایان یافت و به خواست خدای متعال جزء سوم در پی می‌آید.